

دینا

نشریه تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران



بنیادگذار دکتر تقی ارانی

دنيا

در این شماره:

صفحه

۳

مسائل جهان و ایران

۹

انعکاس اندیشه های کنگره هفتم کمیتن در فعالیت حزب طبقه کارگر ایران

۱۹

شاه و چهره هایش

۲۵

آهنگ رشد و راه رشد

۳۸

حکومت يك حزبی یا چند حزبی

۵۰

زندگی و مبارزه طبقه کارگر ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ X

۷۱

شیوه های جدید رهبری اقتصاد سوسیالیستی

۷۶

سازمان حزب کمونیست ایران در خراسان

۸۲

مجمع ادبی " فرهنگ "

۸۵

در باره انجمن فرهنگی " پرورش " قزوین

۸۹

آدم بزرگ

۹۵

جهانبینی يك شاعر

ارگان تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران
هر سه ماه یکبار تحت نظر هیئت تحریریه منتشر میشود.

دوره دوم

سال ششم

شماره سوم

پائیز سال ۱۳۴۴

مسائل جهان و ایران

ولتر در داستان فلسفی "میکرومگاس" (Micromégas) موجود بسیار خرد مندی را فرض کرده است که از ستاره دوردست شعرای یمانی (سیبریوس) همراهِ یکی از اهالی زحل بزمین مای آیند و در این خطبه چیزهایی میبینند که گاه بنظرشان غم انگیز، گاه محقرو گاه مضحك است. در واقع الموجودات آسمانی ولتر پس از اندکی پیش از دوقرن که از نگارش این اثر نویسنده و فیلسوف فرانسوی گذشته است، باردیگر سری به "ستاره نیلگون" مامیزدند و رپورتاژی برای مطبوعات "ماورا" تمدن (Supercivilisation) آسمانی خود تهیه میکردند، باز هم بقولت غم انگیز، محقر و مضحك نیاز جدی داشتند. با تمام تحسولات فوق العاده عمیق و در انسان سازی که طی قرنهای ۱۹ و ۲۰ انجام گرفته است هنوز وضع جهان ما از لحاظ يك نگرش کیهانی یعنی يك نظروسبوع و از ماورا تاریخ وضع بدی است.

اکثریت مطلق مردم جهان در اعماق فقر زندگی میکنند. مسئله غذای روزانه، پوشاک، مسکن تحصیل کار، تأمین پیری، آموزش و پرورش برای این اکثریت مطلق هنوز بهیچوجه حل نشده است و یا حل آن بسا کندی فرساینده ای که زندگی نسلهارا میبلعد انجام میگیرد. نفوس انسانی با سرعت در تزايد است و این امر تا حد زیادی به شربخشی کامیابیهایی حاصله در زمینه تولید صنعتی و کشاورزی زبان میزند. بدین معنی که باید فعالیت شگرفی انجام گیرد تا علیرغم آهنگ سریع تزايد نفوس انسانی، نیازمندیهای اولیه يك زندگی متعادل تأمین شود. بدون شك سخن ما لتوس که مابین تزايد نفوس و امکان تأمین همگانی تضادی حل ناپذیر میدید خطاست ولی اینهم خطاست که تناسب ویژه این تزايد سریع نفوس (که طی يك نسل جمعیت جهان را قریب دوبرابر کرده است) با تجهیزات و تدارک مادی انسانی مورد مطالعه قرار نگیرد و بحساب آرزو نشود و نقش عامل دموگرافیک در تحولات جامعه فراموش گردد. مسلم است که تمدن بشری میتواند بمشکلات ناشی از تزايد نفوس غلبه کند ولی برای غلبه بر این جبر شرط شناخت علمی وعینی آنست.

در جهان امروز مسئله تناقضات طبقاتی و ملی هنوز حل نشده است. جوامع سوسیالیستی طرح يك نظام فارغ از تضاد های آشتی ناپذیر بین بهره دهان و بهره کشان را ریخته اند ولی هنوز این نظام عمومیت ندارد. در داخل این جوامع برای حل مسئله تناقض ملی نیز گامهای مؤثری برداشته شده است ولی آنها هم در جهان ما عمومیت نیافته است. هنوز اکثریت انسانیت به تناقضات دردناک و مبارزات سخت و گاه خونین طبقاتی و تناقضات شدیدی ملی و نژادی، مسلکی و مذهبی دچارند. وجود نظامات مبتنی بر طبقات متناقض و مبتنی بر بهره دهی و بهره کشی بسختی به ثبات و امنیت زندگی فردی، آزادی و استقلال خلقها زبان میرساند. تاکنون تناسب قوا در درون اجتماعات، بین ملتها و در سراسر جامعه بشری طوریست که حل تناقضات طبقاتی، ملی و نژادی باکندی خورد کننده ای انجام میگیرد. در همین زمینه باید گفت که مسئله آزادی، امنیت و فضیلت افراد يك جامعه و مسئله استقلال و حاکمیت يك ملت یا يك نژاد بستگی تام به حل صحیح تناقضات طبقاتی، ملی و نژادی دارد و درجهانی که از این حل بشکل نهایی و جامعان هنوز دوریم، پیدا است که نمیتوان از تحقق ارزشهای فوق سخنی گفت. همه اینها زندگی بشر امروزی را سخت مشوش و غم انگیز میسازد. هنوز باید وقت زیادی بگذرد، تلاش عجیبی انجام گیرد تا جهانی را از نبرد طبقات، رها از استثمار و استعمار، رها از انواع اشکال اسارت ملی و نژادی، رها از انواع اشکال امپریالیسم و هرزونیسم و امتیاز پدید آید و آزادی واقعی فرد و ملت و نژاد و مساوات و یکسانی حقوق آنها بمعنای صحیح کلمه تأمین گردند.

جهان ما هنوز در قبضه طرز تفکر غیر علمی و خرافی است. با آنکه برای تسلط راسیونالیسم علمی اکنون بیش از نایند سال است بهترین عقول و قلوب پیگیرانه مبارزه میکند، هنوز از تسلط مطلق این راسیونالیسم در یم البته در اثر این مبارزه پیگیرانه تسلط خرافات ضعیف شده است ولی متأسفانه جهالت و بیسوادی عمومی پایه ایست استوار برای بقا تفکر غیر عقلانی و غیر علمی خرافی و روشهای عملی ناشی از طرز تفکر خصیصه

عمده روحیه انسانهای عصر ما توجه بمنافع خود (اگوئیسم و آند بوید و آلایسم) آنها بمشکل مخرب و "غیرعادلانه" آنست. آشفته‌گی فکری و خود خواهی مخرب و عامیانه، طرز عمل مسلط را غالباً به طرز عملی ضد اجتماعی و ضد عقلی و ضد اخلاقی بدل میکند و قانون جنگل را بر راه و پدید افراد جامعه مسلط میکند. از مجموع این طرز عملهای انفرادی نادرست، پروسه های اجتماعی ناسالم و زشتی پدید می آید و زندگی روز مره از انواع ناگواریها پر میشود.

اشتغال بشر به مسائل درون جامعه انسانی موجب آن شده است که نمیتواند تمام انرژی فعاله و ثروت و قدرت خود را صرف مبارزه با طبیعت کند. هنوز بلبایای طبیعی و امراض بیداد میکنند و حال آنکه تدارک علمی و فنی انسان امروز طوریست که اگر میتوانست تمام نیروی خود را صرف نبرد با هوسناکیهای جوی، امراض، کژ رویه‌های وراثت نماید و به رام کردن انرژیهای نهان و ایجاد عالی‌ترین تکنیک در خدمت سعادت انسان مصرف سازد، به پیروزیهای برتاب شگرف تر از اکنون می رسید و میتوانست سیاره مارا که هنوز از جهت خشکی و تری، گرم و سرما، فرازونشیب چندان مساعد برای یک تمدن رشد یابنده نیست اصلاح کند و از مرگ و میر فراوان، پیری زودرس و مصائب جسمی و روحی متعدد بشر که اکثریت مطلق را شکنجه میدهد، بشکستی محسوس بکاهد.

با وجود تکامل سریع علم و فن در قرنهای ۹ و ۱۰ و ۲۰ هنوز مظاهر اساسی کار انسانی کاریدی، تبعیت از سنتهای عامیانه و شیوه های یکنواخت و مکرر در گذران و تولید است. از این لحاظ نیز در جامعه بشری تناقض عمیقی بین کشورهای رشد یافته صنعتی و کشورهای کم رشد فلاحی و شبانی دیده میشود و غلبه با کشورهای نوع اخیر است. در خود کشورهای صنعتی نیز هنوز اکثریت فعالیت تولیدی با شیوه های اولیه و سنتی انجام میگردد.

چنین است باختصار و با بعضی خطوط و رنگهای تند و سریع، طرحی از جامعه امروزی بشر در نیمه دوم قرن بیستم!

ولی این طرح ما ناراض خواهد بود اگر ما گرایشهای رشد و تکامل این جامعه را در نظر نگیریم. اگر این طرح ما را در غم و نگرانی فرو میرسد، برعکس این گرایشها احساس امید و نشاط را برمی انگیزد و نشان میدهد که با همه چیزهای بشریت امروز بدان دچار است، در پرتوی دستاوردها و پیروزیهای تا امروز بچنگ آمده، در کار بیرون رفتن از الان تارک اسارت و تیره روزی است و در یازدهم آن دوران در خواهد رسید که بشر به فراخنای آزادی و سعادت گام گذارد.

این گرایشها کد است؟

ابتدا باید از تکامل سریع و عجیب علم و فن صحبت کرد. این تکامل بویژه در زمینه فیزیک و مکانیک و ریاضیات و شیمی و زیست شناسی در دهه های اخیر صورت یک انقلاب عظیم را بخود گرفته است و قدرت تا "شیر و تحول آفرینی بشر را ده چند ان ساخته است. سخن در این زمینه بقدری وسیع است که ما مخصوصاً از ورود دران، برای احتراز از استغراق، خود داری میوزیم. همینقدر با بیگوئی که بهره برداری از زمینه سازیهای چند دهه اخیر طی چند دهه آینده همچنان تحول و تکاملی در تکنیک پدید خواهد آورد و جنبه های زندگی را تغییر خواهد داد که شباهتی بسیمای سنتی و چندین هزار ساله زندگی بشر نخواهد داشت.

نکته دیگر در کنار تحول عظیم مادی و فنی جامعه، تحول اجتماعی است. نقش طبقات محروم، نقش افکار عمومی، نقش خلقهای کوچک، نقش نژاد های اسیر بسرعت در کار ترازی است. سنتهای "اشرافی" و "ممتاز" در مقیاس یک جامعه ملی یا سراسر جوامع انسانی بسرعت در کار فروریختن است. مردم نمیکشوند در اسارت و فقر و جهالت زندگی کنند، خلقها نمیکشوند، نژادها نمیکشوند. نبرد سختی در گرفته است: نبردی عظیم، خونین، مقدس، پرافتخار برای حقوق انسانی، برای رهائی انسان. نبردی که هرگز در تاریخ با این دامنه و عمق نبوده است. سوسیالیسم عصر ما مسائل بشری را طرح کرده است و خود، در هر جا

که پیروز شده، کوشیده است این مسائل را حل کند. کودکانه است اگر کسی تصور کند که طرح مسائل همان و حل مسائل همان. اگر بخاطر بیاهرمیم که خود طرح مسائل و یافتن حل معقول برای آنها چقدر طول کشیده، ناچار این توقع ساده لوحانه رانیز نخواهیم داشت که حل نهائی این مسائل باید فوری باشد. ولی مسائل طرح شده و دست بحل عملی آنها نیز زده شده است. اینکار بزرگ زمان ماست. همین امر بر حسد تطلب و خواست و نبرد انسانها افزیده است و موتور محرک جامعه را قویتر بکار واداشته.

درکنار عامل خود بخودی، عامل آگاهانه مبارزه طبقاتی و ملی و نژادی، چنان نظامات کهن را زیر بیداران قرار داده است که دیوار پیوسیده اش دیری نخواهد توانست در زیر این باران سنگین تاب آورد. البته مدتی خشت به خشت ولی سرانجام روزی با آوار فرو خواهد ریخت. این از خوشبختی های ماست که در جهانی زندگی می کنیم که در آن زندان استعمار فرو شکسته، کاخ سوسیالیسم افراشته شده و تاج علم بیش از پیش بر تارک اجتماع میدرخشد.

در این شرایط بطور محسوسی حواشی یک جامعه جهانی ترسیم میگردد. اقتصاد جهانی، مؤسسه جهانی، با شکل مختلف، گاه پایدار، گاه ناپایدار، گاه با ماهیت اصیل سوسیالیستی و گاه با ماهیت ناستوار سرمایه داری پدید می آید. اینها اشباح اولیه یک جامعه جهانی آتی است که فقط زمانی پدید خواهد شد که بشر بتواند تناقضات دلباقی و ملی را حل کند و زمینه واقعی مادی و معنوی ایجاد یک جامعه جهانی را فراهم سازد.

فرهنگها، زبانها، خلقها بهم نزد یک میشوند. ایده ها سفر میکنند، شیوه زندگی بسوی یکسانی میرود. تلویزیون، سینما، مطبوعات، جت های ماوراء صوت، ماهواره ها و انواع دیگر ارتباطات و سیخ ملتها، دیوارهای موجود بین خلقها و قاره ها را خرد کرده است. سیاست استتار و لنتها بیش از پیش دشوار گردیده، حقیقت آزادانه تر سرفرم میکند. خلقهای هر زمان وهم فرهنگ در افریقا و آسیا و امریکای لاتین تمایل بیشتری بوجدت عمل نشان میدهند و همه اینها بنهمه خود در توحید مساعی و مبارزات آنها مؤثر است.

جهان مجموعه ایست از آن واقعیت مسلط و این گرایشهای رشد. چنانکه گفتیم آن واقعیت بطور عمده غم انگیز و این گرایشها بطور ماهوی دل انگیز است. در تقاطع این دو چهره ایستایی و پویایی جامعه بشری است که باید بدرونما نگرینست تا دانست که مسائل جهان معاصر چگونه حل میشود و چگونه حل خواهد شد.

بشریت مترقی مدتهاست در راه یکرشته آرمانهای والا و مقدس مبارزه میکند. رفع ستم و امتیاز طبقات بهره کش و استقرار مساوات واقعی همه جانبه و تأمین آزادی و امنیت و فضیلت افراد ملتها و نژادها، نیل به صلح جاوید، تأمین رفاه عام، از میان برداشتن مرزها و ایجاد بین الملل انسانهای آزاد، تأمین تسلط علم بر خرافه، قرار دادن دانش و هفتوفن در دسترس همگان، تأمین آزادی خلاقیت علمی، هنری و فنی، تأمین اشتغال عمومی و بدل کردن کار به امری خلاق و نشاط بخش، از میان بردن مؤسسات تضییقی و دلتها، مبارزه با بلایای طبیعی و اصلاح منظره جغرافیایی جهان، نیل به یک زبان واحد جهانی و غیره و غیره فهرست نارسمای از این آرمانهاست. برخی از این آرمانها بسیار بسیار کهن است حتی در آن دوران که شرایط طرح و حل واقعی این آرمانها هنوز به هیچوجه وجود نداشت، بشر این آرمانها را بصورت ارزوهایی در درود راز، بصورت افسانه ها، بصورت مواعید مذهب و غیره بمیان میکشید. از قرن هیجدهم لیبرالیسم یک سلسله از این آرمانها را مطرح کرد و وند و داد با استقرار "حکومت عقل" آنها را حل کند. لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی که در نظامات جوامع سرمایه داری منعکس است، به برخی دستاوردها در تأمین بعضی از این آرمانها رسید ولی این دستاوردها بسیار محدود و تنگ مایه است. ابتدا سوسیالیسم تخیلی و سپس سوسیالیسم علمی با انتقاد از جوامع موجود سرمایه داری، بانشان دادن تنگ مایگی لیبرالیسم بجزوئی مسئله

نیل باین آرمانهارا بشکلی دیگر مطرح کرد. سوسیالیسم علمی کوشید تاراه حل علمی نیل باین آرمانهارا بدست دهد و آنها را نه بصورت آرمانها و ایده‌های جاوید و خیال انگیز، بلکه بصورت مسائل مشخص و حیاد جامعه معاصر که حلش درد ستور روز قرار دارد مطرح سازد. سوسیالیسم علمی ثابت کرد که نظام سرمایه - داری قادر بر حل این مسائل نیست و برای حل این مسائل ایجاد نظامهای اجتماعی سوسیالیستی مبتنی بر تقدم منافع اکثریت بر اقلیت ممتاز و مالکیت جمعی وسایل تولید، اجرا رهبری نقشه مند و آگاهانسه و انقلابی تحول جامعه، تأمین سطح معین رشد مادی و فنی، تأمین سطح معین رشد روحی و عقلی جامعه لازم است.

تجارب سوسیالیسم علمی درد ده های اخیر نشان داد که طرح سوسیالیستی مسائل و حل آن از جهت ماهیت خود درست است و در واقع اگر درست است که حل مسائل به نظام معین، رهبری آگاهانه و انقلابی، سطح عالی رشد مادی و فنی، سطح عالی رشد روحی و عقلی جامعه بستگی دارد پس تا زمانی که این نظام نضج نگیرد، اسلوب رهبری علمی جامعه صحیح و کارا نباشد، سطح تکنیک لازم تا میسر نگردد، سطح روحی و عقلی معین حاصل نشود، نمی توان حل نهائی مسائل را منتظر بود؛ نمیتوان مشکلات را طی شده و معایب رافع شده دانست. راه آفرینش جامعه نو راهی هموار نبوده و نیست و نخواهد بود. خطا و گمگشتگی و انحراف در این راه ناگزیر است، زیرا هم راه نو است و هم سیر تکامل جامعه سیری پر از تناقضات که تنها با حل صحیح این تناقضات و تلاش مضمرانه و خرد مندانه و جسورانه میتوان به نتیجه رسید. برای یافتن بهترین اشکال تنظیم حیات مادی و معنوی جامعه نو هیچگونه حکم و نسخه از پیش آماده جز ضرورت توجه به دیالکتیک عام تحول اجتماع وجود ندارد. این خود واقعیت است که یافتن اشکال نو و جانشین کردن آنها با اشکال نو تر را الهام میدهد.

نیز این تجارب نشان داد که این مسائل نخست در کادر ملی و سپس در کادر جهانی حل میشود و این خود يك دوران معین تاریخی را با تمام فراز و نشیب های آن در بر میگیرد. تحول جامعه نیز از نظام کهن به نظام نوین فوق العاده متنوع، جائی قهرآمیز و جائی مسالمت آمیز است ولی بهره‌مندی نیل یابد فقط از طریق طی مراحل واسطه میسر است و هیچ نوع معجزه ای در این زمینه نمیتواند مارا به حل کفعلی و جمعی مسائل برساند.

درد رانی که مسائل جامعه بشری هنوز در مقیاس ملی نیز حل نشده است و هنوز نظامات کهن مبتنی بر استثمار و استعمار و تبعیض نژادی و تسلط خرافات قوی است ما باید دوران فوق العاده پراشوب و درد ناک تکامل بشری رو برو هستیم. این عصر عصر ما است که انباشته است از انواع سوانح، انواع تصادفها. اتفاقا این سیر پراشوب و پرتصادم تاریخ، این دوران تحول از کهن به نوین مواجه باد دوران رشد اسلحه محو کننده اتمی و هسته ای، تکنیک موشکها و دیگر وسائل بُرد سریع بارهای مگربار است. تصادم جنگی مابین دوار و نگاه سوسیالیستی و سرمایه داری در این شرایط برای بشر بسختی گران تمام خواهد شد. نه از ترس این تصادم میتوان از سیر آگاهانه و انقلابی بطرف تحول نظام کهن دست کشید و نه اشتیاق به تحول باید مارا نسبت بخطر ات این تصادم و ضرورت احتراز از آن بی اعتنا سازد. درست در همین وضع است که مسئله حفظ صلح جهانی بیک ضرورت حیاتی مبدل میگردد. درست در همین عصر است که همزیستی مسالمت آمیز دو سیستم و مسابقه مسالمت آمیز دو سیستم به شکلی از اشکال مبارزه طبقاتی و منطقی ترین روش برای دوران پوسانحه انتقال بدل میگردد. باید بسوی هدف رفت ولی حتی العقد هر با کمترین زیان برای بشریت.

حساسیت وضع تاریخ و سرنوشت انسانی بیش از پیش ضرور میکند که نیروهای انقلابی استراتژی و تاکتیک خود را با منتهای دقت و با احتراز کامل از اپورتونیزم یا اوانتوریزم تنظیم کنند. تنها آن مشسی استراتژیک و تاکتیکی که از تحلیل واقع بینانه بخشهای سگانه جهان امروز یعنی بخش سوسیالیستی، بخش امپریالیستی و بخش ملی و ضد امپریالیستی و دیدن همه مثبت ها و منفی ها، پدیده های آشکار و گراپشها

نهان ، حاصل شود ، میتواند شریخش و هدف رس باشد . هیچ چیز از دادن شعله‌های کلی از این سبب خشن جهان کاری بد تر و مضرتر نیست . هیچ چیز از این بد تر نیست که مافقط در چهارچوب احساساتی و تبلیغاتی مسائل رادرك کنیم . اری باید در تاریخ جهت داشت و بسود جهت مترقی تاریخ و بزبان جهت ارتجاعی عمل کرد . ولی این امر نباید حتی يك لحظه مانع مشخص ترین و عینی ترین و خونسردانه ترین و واقعی ترین تحلیل‌ها باشد . پیچیدگی شگرف تاریخ عصرا ، تحول سریع ارزش ذاتی پدیده‌ها ، هشیاری و بیداری عمیقی را می‌طلبد .

بشریت بطرف حل نهائی مسائل حیاتی جامعه می‌رود ولی برای احتراز از هر خود فریبی باید دانست که اولاً انسانیت این راه پرافتخار را بناچار همراه با همه رنجها و فرومایگی‌های خاص جهان کهن طی میکند . ثانیاً این جاده ایست طولانی که حیات چند نسل رادر برمیگردد . خطاست اگر تصور کنیم که چون مسائل مطرح است وحل صحیح آن در خطوط عمده وجود دارد و نیروی حلال آن یعنی توده‌های زحمتکش و ملت‌های اسیر نیز موجود است همه چیز بزودی و بطور جامع و نهائی حل خواهد شد . این مخالف واقع بینی انقلابی است . عوامل خود بخودی مانند علم و فن و رشد آگاهی عمومی همراه با عوامل آگاهانه یعنی مبارزه خسواه مسالمت آمیز و خواه قهرآمیز نیروهای تحول طلب طی چند دهه آینده بتدریج راه را از این تنگنا به فراخنسا خواهد گشود . یکی از شرایط مهم پیروزی سریع این نیروها وحدت و هماهنگی عمل آنهاست . معنای واقعی زندگی درانست که در این کوشش بزرگ هرکس سهم ولو کوچک خود را تا حد جان‌بازی ادا کند .

مسائل ایران از مسائل جهان جدا نیست . ما بخشی هستیم از خانواده بشری بد منافع عام ایمن خانواده شریکیم . بررأس این منافع عام حفظ صلح جهانی قرار دارد . ولی بهر جهت هرملتی باید در درون مرزهای خود معضلاتی را که سهم اوست حل کند و مردم کشور را در قرن بیستم در این زمینه کوشش کمی بکسار نبرده اند و اکنون نیز مصممانه در کوششند . در این جهان که هم جوامع جداگانه و هم سراسر بشریت به غنی و فقیر ، ممتاز و محروم ، پیشرفته و عقب مانده تقسیم شده ، ما جزو بخش فقیر ، محروم و عقب مانده ایم . از سپاه عظیم گرسنگان و بیماران و بیسوادان جهان بخشی نیز اکثریت مطلق مردم میهن ما است که هنوز نتوانسته است سیمای کهن قرون وسطائی آسیائی ، فلاحی و فقیر و جاهل خود را رها کند و سیمای يك کشور صنعتی و دموکراتیک و مرفه و با فرهنگ را بخود بگیرد . آری نزد یکتترین هدف‌هایی که در برابر ما قرار دارد نیل به استقلال واقعی ، آزادی و دموکراسی و ترقی مادی و معنوی و رفاه نسبی جامعه است . ایران امروز که در چنگال استبداد سلطنتی و وابستگی با مریالیسم دست و پامیزند از این هدفها بسیار دور است . مبارزه مردم ایران طی بیش از شصت سال اخیر در راه نیل با این هدفها همیشه با مقاومت عنود هیئت حاکمه و پشتیبانان جهانی وی‌روبرو شده است . باین جهت این مبارزه تاکنون علی‌رغم مجاهدت شایان آفرین خود کا مروائی اندکی داشته است و مهمترین عمل درعین دادن قربانیهای سنگین عبارت بود از اعمال فشار به هیئت حاکمه و حامیان استعماری برای آنکه کمی بهرام‌افزند و دست به عقب نشینی هائی بزنند .

ممکن است کسانی که انتقاد های مارا از رژیم ضد ملی و استبدادی کنونی ایران می بینند تصور کنند ما فقط منفی بافی میکنیم . نکته مرکزی برای ما آنست که ایران باید عقب ماندگی چند قرنی مادی و معنوی خود را در چند دهه لااقل در اقدام عمده ، چاره کند . این فرمان تاریخ است زیرا بدون آن وطن ما به کار و ابرو نخواهد رسید . برای اینکار باید با سرعت فراوان و بارشدهی جامع در مسیری درست پیشرفت و برای اینکار نیز باید نظامی در ایران سرکار باشد که نیروهای انسانی و طبیعی را بحد اعلی تجهیز کند یعنی بتواند شوق و اعتماد عمومی بوجود آورد ، نقشه علمی رشد داشته باشد ، در مسیر تکامل تاریخی جامعه با عزم و انرژی گام بردارد . ما میگوئیم رژیم سلطنتی مستبد با سنتهای منفی خود ، با تاریخ خون آلود خود ، با پیوندهای خاص جهانی و ایرانی خود چنین نظامی نیست . نه قادر است آهنگ سریع و رشد جامع را تأمین کند ، نه

میتواند شوق و اعتماد پدید آورد ، نه قادر است نیروهای انسانی و طبیعی را بحد اعلا تجهیز کند ، نه قادر است نقشه رهبری علمی را اعمال کند . تجربه سالهای اخیر این نکات را نشان داده است . صحبت بر سر آن نیست که رژیم نمیخواهد " کاری " بکند یا سردمداران آن به تلاشها و اقدامات و ابتکارات و اصلاحاتی دست نینزند . نه فقط رژیم میخواهد بلکه حامیان امپریالیستی آن هم میخواهند که در ایران وضعی باشد که از انفجار انقلابی جلوگیری بعمل آید و نظام سرمایه داری تثبیت شود و در میان قشرهای مختلف جامعه رژیم سرمایه داری دست نشانده آنها پایگاههایی داشته باشد . ولی اولاً خود این خواست رژیم و حامیان استعمارش در کادر بسیار تنگ و محدودی است و از زاویه ذهنی خاصی است و ثانیاً حتی برای اجراء این خواست نیز رژیم محل های مادی و معنوی لازم را در اختیار ندارد .

تن در دادن بوضع موجود یعنی قبول عقب ماندگی و حتی تخلید این عقب ماندگی . لذا مبارزه نیروی تحول طلب ایران علیه رژیم مبارزه ایست بجا ، بحق ، مقدس ، احترازناپذیر ، تهی از شاخه غرض شخصی ، در سمت تاریخ ، در سمت حرکت عمومی بشریت .

اما مشکلات عمیق و ذهنی فراوانی در قبال این مبارزه است . مهمترین بلیه ما تفرقه نیروهای تحول طلب است . تفرقه همراه با فقدان واقع بینی ، غرق شدن در شعارهای احساساتی و نداشتن برنامه صحیح کار نیروهای تحول طلب را به مبلغین و مروجین جملات زیبا بدل میکند و کارائی سیاسی و اجتماعی و انقلابی آنها را کاهش میدهد . باید با خود نرسدی و واقع بینی به چاره گیری حقیقی پرداخت نه احساسات بافی و لعن و صب و تکرار عبارات زیبا . بیش از شصت سال است نهضت متمدنی کشور ما می رزد و هنوز جز باد درد نیستند . در دشمن مسلط است و بیم آن میرود که بتواند جامعه را بقبول تحول تدریجی دردناک و بی افتخار محکوم کند . بالاترین آرزویی که يك انقلابی میتواند در این شرایط داشته باشد آنست که نیروهای تحول طلب متحد شوند . اتحاد بهمه شکل آن ، هم بشکل درون حزبیها و سازمانها ، هم بشکل همبستگی بین احزاب و سازمانها فوق العاده حاد و ضروری و مطلوب است . اتحاد و نه اتحاد و عمل مشترک آنها عمل پیگیر و موثر و حساب شده میتواند مراد رطول مدت پیروز کند . هیچ ملاحظه " اصولی " از این ملاحظه بالاتر نیست . هرگونه توجیه تفرقه در میان نیروهای تحول طلب بنا با اصطلاح مارکس يك عمل ارتجاعی است . چنین توجیهی منطقی نیست ، سفسطه آمیز است . چنین توجیهی کمک نداشت و غیر مستقیم بدشمنان تحول انقلابی کشور ماست . بهترین ارمغان بر رژیم کنونی عبارتست از ایقاء و توجیه و تعمیق تفرقه در درون احزاب و در میان احزاب . اگر نهضت کشور ما این درک و قابلیت را از خود نشان ندهد ناچار سزاوار حرمانی خواهد بود که دشمن بر وی تحمیل خواهد کرد و ناچار در خانواد ه پر جوش بشری از اعضا کم کار و کم توفیق خواهد بود .

صد هزاران خیط پکتارا نباشد قوتی
چون مهم بر تافتی ، اسفند یارش نگسلد

انعکاس اندیشه‌های کنگره هفتم کمینترن

در فعالیت حزب طبقه کارگر ایران

از تاریخ ۲۱ تا ۲۴ اکتبر ۱۹۲۵ در شهر پراگ بنا بد عوت مشترك کميته مرکزی حزب کمونیست چکوسلواکی ومجله "مسائل صلح وسوسیالیسم" جلسهٔ برخوردی بین نمایندگان احزاب شرکت کننده در نشر این مجله برگذار شد. این جلسه بیابید هفتمین کنگره کمینترن (بین الملل سوم) تخصیص یافته بود. در این برخوردی که در واقع جلسه تبادل تجربه احزاب بود ۳۵ نفر نمایندگی از طرف احزاب خود سخن راندند. هیئت نمایندگی حزب توده ایران نیز در این جلسه شرکت داشت و رفیق کامبخش از طرف این هیئت نمایندگی سخن گفت. اینک متن این سخنرانی:

رفقا!

کنگره هفتم کمینترن نقش مهمی در زندگی احزاب کمونیستی و کارگری بازی کرد. این کنگره چرخشی در فعالیت این احزاب بود. کنگره علیه سکتاریسم، دگماتیسم و چپروی هائی که دامنگیر عده ای از احزاب بود و موجب دوری آنها از توده ها میشد اعلام جنگ جدی کرد، احزاب کمونیست را به استراتژی و اشکال تاکتیکی نوین مجهز نمود، استقلال کامل احزاب کمونیستی و کارگری را در تعیین خط مشی سیاسی و در تمام شؤون زندگی حزبی پایه ریزی کرد.

در سخنرانیهای پیشین نمایندگان احزاب در باره این رویداد مهم تاریخی بطور کامل صحبت کرده اند. وقتی که در اختیار من است برای تکرار گفته ها و اضافه نمودن مطالب خاص مربوط به فعالیت حزب ما کافی نیست. لذا به قسمت دوم اکتفا میکنم.

در سخنرانی خود تنها در باره چند نکته صحبت خواهم کرد که چگونگی انطباق تصمیمات کنگره هفتم را بر شرایط فعالیت حزب طبقه کارگر ایران نشان میدهد.

ولی، بعنوان مقدمه و نقطه عزیمت لازم است در چند کلمه خط مشی کنگره هفتم در مقابل احزاب کمونیست قرار داد تلخیص گردد تا پس از آن بتوان در اصل مطلب سخن گفت و سهم حزب ما را در اجرای این خط مشی روشن ساخت.

خط مشی سیاسی نوین که کنگره هفتم کمینترن در مقابل احزاب کمونیستی و کارگری قرار داد بطور خلاصه عبارت بود از: کوشش کمونیستها برای تشکیل جبهه وسیع خلق بمنظور مبارزه در راه بدست آوردن نزدیکترین هدف فبائی که در این مرحله از مبارزه مطرح است، براساس دادن شعارهای حداقلی، یعنی

شماره‌هایی که برای همه طبقات، قشرها و عناصر ذینفع در این مبارزه قابل پذیرش می‌باشد.
در ان موقع مسائل زیر مطرح بود:

۱) مبارزه علیه فاشیسم و جنگی که متجاوزترین انحصارهای امپریالیستی در تبه آن بودند.

هدف این جنگ از بین بردن نخستین و یگانه کشور سوسیالیستی - اتحاد شوروی و از این راه محسوساً -
ساختن جنبش‌های مترقی و آزاد بیخوش خواه در کشورهای سرمایه داری و خواه در کشورهای مستعمره و
وابسته از پشتیبانی‌های این کشور بود که اکنون دیگر نیروی عظیمی را تشکیل می‌داد.
برای موفقیت در این مبارزه میبایستی در کشورهای سرمایه داری بر اساس وحدت طبقه کارگر جبهه
وسیع خلقی علیه فاشیسم تشکیل گردد.

۲) تقویت مبارزه ضد امپریالیستی در کشورهای مستعمره و وابسته.

برای موفقیت در این مبارزه میبایستی در کشورهای مستعمره و وابسته جبهه وسیعی علیه امپریالیسم بوجود آید
که همه نیروهای ذینفع در این مبارزه را در برگیرد. لازمه تشکیل چنین جبهه ای عبارت بود از:
مبارزه علیه هرگونه سترالیسم، در نظر گرفتن منافع عمومی ملی، ارزیابی صحیح از بورژوازی کسوک
شهرها و نیز سرمایه داران ملی بعنوان نیروهای ضد امپریالیستی، بحساب آوردن نقش مهمی که روشنفکران
از قشرهای مختلف در این مبارزه ایفاء میکنند.

قبل از هر چیز د و سؤال پیش می آید:

آیا تصمیمات در موقع خود صحیح بود؟

در صورتی که در ان موقع صحیح بود آیا امروز هم دارای فعلیت هست؟

از هم اکنون میتوان بر برد وی این سؤال‌ها پاسخ مثبت داد.

برای حزب طبقه کارگر ایران نیز این تصمیمات خواه در آن زمان و خواه امروز فعلیت داشته و دارد.

مطلبی که در نکات مورد بحث در این سخنرانی روشن خواهد شد:

مبارزه علیه جنگ و فاشیسم

گرچه کشورها از نظر جغرافیائی از صحنه جنگی که در آن هنگام تدارک میشد دور بود ولی این دوری
مانع آن نبود که در جلوگیری از وقوع جنگ عمیقاً یافع باشد. در جنگ اول بین المللی هم ما از صحنه اصلی دور
بودیم. معیناً اکثر ما عملاً بیکی از صحنه های آن بدل شد و لطفاً بزرگی مردم کشور ما وارد آمد.
لذا فعالیت برای جلوگیری از جنگ در حقیقت وظیفه همه خلقی ما بود. ولی در مقابل ما - کمونیستها -
وظیفه دیگری نیز قرار داشت و آن عبارت بود از گرفتن جلوی خطری که اتحاد شوروی - پشتیبان واقعی همه
نیروهای ضد امپریالیستی را تهدید میکرد.

ایران در امتداد بیش از ۲۵۰۰ کیلومتر با اتحاد شوروی هم مرز است. دارای اهمیت سوق الجیشی
بزرگی است. آلمان هیستاری در نقشه های خود برای ایران بعنوان یکی از سرپلهای حمله به اتحاد شوروی
مقام مهمی تخصیص داده بود. علاوه بر آن در دست رهمین اوان یعنی بقارن با ننگره - فتم کمینترن د ستگاه
د یکتاتوری رضاشاه در حال تغییر جهت دادن بسیار است خود، در جهت گسریش به سوی
آلمان بود. مستشاران آلمانی که بعد ها معلوم شد همگی جز "ستون پنجم" نبودند در همه نقاط حساس
برای خود جا باز میکردند، در کلیه شئون اداری و اقتصادی راه یافته و حتی بنگاههای دارای اهمیت نظامی
را نیز زیر کنترل خود گرفته بودند.

این یک طرفه طلب است. موضوع مهمتر رخنه معنوی آلمان فاشیست در ایران بود. باید گفت که
ایران قبل از وقوع جنگ اول بین المللی و در جریان این جنگ تقریباً بدل به مستعمره روسیه تزاری و انگلیس
و بین این دو رسماً تقسیم شده بود. بنظر ملین و بسیاری از میهن پرستان واقعی که بمآهیت امپریالیسم

واقف نبودند چنین می آمد که آلمان بواسطه دوری از ایران و همسایه نبودن با آن در ارای منافع مستقیمی در این کشور نیست و میتواند آنچنان نیروی بیطرفی باشد که آزادی ملی ایران را تأمین کند. بهمین علت بسیاری از عناصر ملی ومیهن در پست، اسلحه بدست، همدوش بانبروهای آلمان و ترك علیه ارتشهای انگلیس و روسیه تزاری جنگیدند.

تلیغات آلمان از این احساسات ماهرانه استفاده نمود و در ایران يك تملیل و خوشبینی سنتسی نسبت به آلمان بطور کلی بوجود آمد که فاشیستها نیز از آن بهره برداری، نمودند. عدّه زیادی از جوانان و روشنفکران تحت تأثیر این خوشبینی و تملیل قرار داشتند، بویژه که از پس پرده ضمیمی که در یکتا توری رضا شاه در مقابل شوروی کشیده بود بماهیت این دولت جوان پی نبرد به بودند.

این واقعیت یعنی وجود چنین کشش معنوی نسبت به آلمان معمولاً در نوشته های تاریخ نویسهای محتاط پرده پوشی میشود و کوشش میشود چنین استدلال گردد که فقط مبارزه علیه مزدوران و عمال آلمان فاشیستی مطرح بوده است. چنین برخوردی علاوه بر آنکه در واقعیت است از ارزش مبارزه ای که حزب طبقه کارگر برای روشن ساختن افکار نمود است میگذرد.

مبارزه در راه افشاء ماهیت فاشیسم را حزب کمونیست ایران موقعی شروع کرد که هنوز ننگره حقیقت کمینترن تشکیل نشده بود. این افشاءگری از صفحات مجله " دنیا " شروع شد. بنیاد گذار این مجله یکی از رهبران برجسته حزب کمونیست ایران - دکتر تقی ارانی بود که بعد ها در زندان رضا شاه بدست جلا دان این د یکتا تهر شهید شد. فعالیت توضیحی زیادی نیز بین جوانانی که پیرامون این مجله گرد آمده بودند انجام گرفت.

این فعالیت بخصوص پس از تشکیل حزب توده ایران که در تأسیس آن جوانان مکتب ارانی نیز نقش مهمی داشتند گسترش یافت.

برای این منظور حزب ماهزمان با تشکیل خود روزنامه ضد فاشیستی ویژه ای بنام روزنامه " مردم " تأسیس نمود. روزنامه " مردم " دست به تجهیز نیروهای ضد فاشیست زد و در حقیقت در گیمبارزه مستقیم با " ستون پنجم " آلمان هیترلی بود و نویسندگانش حتی بارها در معرض تهدید امحاء جسمی قرار گرفتند.

حزب جوان توده ایران همه امکانات خود را بکار برد تا به آثانی که در اشتباه بودند سیاهی واقعی فاشیسم و امپریالیسم آلماند را بپوشاند. در این راه حزب ماحتی قبل از تحویلی که در جنگ علیه آلمان بوجود آمد بکامیابیهای بزرگی ناائل آمده بود و توانست عدّه زیادی از جوانانی را که قبلاً متعایل به آلمان فاشیستی بودند بسوی خود جلب نماید. این گرایش بویژه پس از پیروزیهای قطعی اتحاد شوروی شدت یافت. بسیاری از زمانهای روشنفکران یکجا بجز گردیدند و بصحرت راه ما ایمان پیدا کردند.

ولی فاش شدن ماهیت فاشیسم بمعنای از بین رفتن طرز تفکر مربوط به " نیروی بیطرف " یا " نیروی سوم " نبود. هنوز بسیاری باین موضوع معتقد بودند و چنین " نیروی " را در وجود امریکایی جستند که بناتصور آنها آنسوی دریاهاست و در ایران منافع خاصی ندارد. این طرز تفکر کمک زیادی بامپریالیست های امریکادرمبارزه با رقیب انگلیسی بخاطر قبضه کردن منابع نفتی ایران کرد. در آنموقع یگانه حزبی که با پیگیری ماهیت سیاست امریکارا فاش میساخت حزب توده ایران بود و به همت این حزب بود که بزودی شعار اخراج یانکی ها از ایران در سرتاسر کشور طنین انداخت.

مبارزه در راه ایجاد جبهه واحد ملی، در راه استقلال کشور، علیه امپریالیسم.

حزب کمونیست ایران از زمان انقلاب گیلان در چار یک نوع سکتاریسم بود. گوا اینکه حزب در تعقیب رهنمود های لنینی در باره لزوم جبهه واحد و کار باتوده ها در برنامه خود جای قابل ملاحظه ای به موضوع وحدت نیروها تخصص داده بود، ولی بنظر میرسد که این وحدت باید بشکل تشکیل حزب انقلابی از

نوع گومیند انگ انجام گیرد و حزب کمونیست هم بمطابقه فراکسیون درون آن فعالیت و اعمال نفوذ کند.
پس از کنگره هفتم فعالیت حزب کمونیست ایران کوتاه مدت بود. بواسطه تعقیب پلیس و گرفتاری
فعالان حزب که منجر به محاکمه پنجاه و سه نفر گردید، این فعالیت موقتاً قطع شد. بجاست در همینجا
گفته شود که خود داد رسی پنجاه و سه نفر کمونیست و بویژه دفاع افشاگرانه دکتر ارانی در دادگاه نائیب
بسنزای در عقول بنفع کمونیستها و کمونیسم بخشید.

در سال ۱۹۴۱ حزب توده ایران بجای حزب کمونیست تشکیل یافت. خود نام جدید حزب حاکی از
آنست که تشکیل آن بر مبنای ایده های کنگره هفتم کمینترن بوده است. در نظر گرفته شده بود که حزب
بایستی درهای خود را وسیعتر بروی عناصر مرفقی باز کند و برای تدریجی حزب پختگی توده ای وسیع کوشا باشد.
راست است که در این زمینه زیاد رویبهای هم رخ داد که دشواریهای بهمهراه داشت، ولی بطور کلی رشد
حزب در مجرای صحیحی افتاد.

حزب ما از نخستین روزهای تجدید حیاتش خود را وظیفه دار شمرد در راه تجهیز هرچه بیشتر نیروها
برای رسیدن بنزد یکتوری هدف مشترک گام بردارد. نزدیکترین هدف مشترک در آن موقع که جامعه ما تازه
از قید دیکتاتوری بیست ساله رضاشاه آزاد شده بود تا همین حد اقل آزادیبهای دموکراتیک بود. شعارهایی
که حزب در آن موقع مطرح ساخت عبارت بود از:

(۱) تا همین آزادیبهای که قانون اساسی برای مردم ایران قائل شده است؛

(۲) مبارزه علیه ارتجاع و استبداد به اتکال نیروی متحد مردم ایران.

یکسال پس از تشکیل حزب در کنفرانس ایل تهران که کمیته مرکزی موقت را انتخاب نمود شعارهای زیر
بمنظور تجمع نیروها در مبارزه علیه استعمار مورد تصویب قرار گرفت:

- "کارگران، دهقانان، پیشه‌وران، روشنفکران متحد شوید"

- "بر علیه هرگونه استعمار کشور ایران مبارزه کنید"

جالب اینست که در همان موقع شعاری که حزب ما مطرح ساخت مبارزه علیه هرگونه استعمار بود -

شعاری که مبارزه علیه شیوه های نوین استعمار را نیز در بر میگیرد.

مواد اساسی برنامه حزب هم که در کنگره اول تصویب گردید عبارت بود از دفاع از استقلال و تمامیت
ارضی ایران و مبارزه در راه برقراری یک حکومت ملی و دموکراسی واقعی.

نخستین کامیابی حزب ما در تشکیل جبهه واحد در راه مبارزه برای استقلال، علیه ارتجاع و امپریالیسم
پیدایش "جبهه آزادی" بود که بابتکار حزب از مدبران جرائد، نویسندگان، رجال متنفذ مرفقی در اواسط
سال ۱۹۴۴ تشکیل یافت. در برنامه این "جبهه" گفته میشد که:

"جبهه آزادی سازمان انقلابی از مدبران جرائد و نویسندگان و افراد آزادیبخواه است که بسرای
پیشرفت مقاصد مشترک زیر با احزاب و اتحادیه ها همکاری و تشریک مساعی مینماید. اصول برنامه "جبهه" عبارت بود از:
مراقبت در حفظ استقلال سیاسی و اقتصادی و تمامیت خاکی ایران و مبارزه قطعی علیه هرگونه سیاست

استعماری؛

مبارزه شدید برای برقراری حکومت ملی بر اساس قانون اساسی و رژیم دموکراسی.

در تاریخ جنبش آزادیبخش مردم ایران این نخستین بار بود که رجال سیاسی دارای نظریات و عقاید
گونگون برای رسیدن به هدف های مشترکی حاضر شدند در یک جبهه بمبارزه بپردازند.

برای اینکه تصویری در باره نیروی گردآورنده این اقدام بدست آوریم کافی است بگوئیم که در اندک
مدتی این "جبهه" توانست بیش از چهل روزنامه را که نصف همه روزنامه های کشور را تشکیل میداد درون
خود گرد آورد.

"جبهه آزادی" شکل سازمانی به خود گرفت و از میان خود شورای عالی انتخاب نمود و طی مدت فعالیتش
خدمات ارزنده ای انجام داد.

پس از شکستی که در آذربایجان و کردستان داشت، جنبش آزاد ییخش گردید این "جبهه" از هم پاشید و ارتجاع که از این "پیروزی" جان گرفته بود در صد در برقراری یک رژیم دیکتاتوری برآمد.
در اینجا باز حزب توده ایران ابتکار را بدست گرفت تا مقاومت مؤثری را در مقابل دسائس ارتجاع سازمان دهد. در پیام حزب توده ایران بمردم ایران، یوکلا، مدبران جراند، رجال اجتماعی و همه آنهاست که بوجود حداقل دموکراسی قائل بودند اعلام خطر شد و از آنها دعوت بعمل آمد برای حفظ قانون اساسی گرد آیند.

نتیجه کوششهای پیگیر حزب تشکیل "جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری" بود که چهل و هفت روزنامه را در بر میگرفت. این "جبهه" سیمای سازمانی نداشت و دیری نپایید ولی زندها باشی بود. بار تجاع و برای مدتی یورش انرا متوقف ساخت.

تنها پس از سوء قصد ماجراجویانه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ شاه بود که ارتجاع بهانه برای بحرکت در آوردن تمام نیروهای خود بدست آورد و نخستین اقدامش غیرقانونی اعلام نمود. حزب توده ایران شد. از نظر فراهم ساختن موجبات همکاری نیروهای آزاد یخواه نقش فراکسیون توده در مجلس چهاردهم قابل ذکر است. فعالیت این فراکسیون در داخل مجلس نمونه ایست که بخوبی امکان چنین همکاری را در مراحل مختلف مبارزه نشان میدهد.

لیست

در موضوع تشکیل جبهه واحد مقام مهمی را مناسبات میان حزب توده ایران از یکطرف و عناصر ناسیونال و نمایندگان منافع کسبه و سرمایه داران ملی از طرف دیگر احراز میکند.

سرمایه داران ملی یا بورژوازی ملی در ایران دارای نقش مهمی هستند. اهمیت این نقش بیشتر از این نقطه نظر است که کسبه و بازار یعنی خرد بورژوازی شهر هنوز بدنیال بورژوازی هستند و خطر بالقوه امیرا که بورژوازی بزرگتر برای آنها در بردارد حس نکرده اند و بالعکس از آنجاکه مشترکا در معرض رقابت امتعه خارجی هستند خود را در اختیار بورژوازی ملی قرار میدهند. مضافا اینکه هدف خود خرد بورژوازی نیز توسعه سرمایه و ارتقاء در این جهت است.

راهی که بورژوازی ملی ایران طی ده سال و اندی از آغاز جنگ تا کودتای ۱۹۵۳ طی کرده است با وضوح کامل نشان میدهد که چگونه جای این یا آن طبقه و یا قشر اجتماعی در جنبش رهایی بخش ملی در اثر مجموعه عوامل خارجی و داخلی در تغییر است. مثلا موقعیت سرمایه داران ملی، خرد بورژوازی شهر، کسبه و بازار بهنگام جنگ و موقعیتی که آنها پس از جنگ احراز نمودند یکی باید یگر متفاوت است.

دوران جنگ و دوران اوج تولید محصولات داخلی بود. جنگ بطور موقت مانع ورود کالاهای خارجی بکشور گردید. میبایست با امتعه داخلی رفع احتیاج شود. علاوه بر این قسمتی از صنایع داخلی سفارشهای زیادی از ارتشهای متفقین دریافت میکردند. در عین حال تقاضای بازار داخلی نیز افزایش یافته بود و این بحساب قدرت خرید آنهاست که از روستاها برای کار در دستگاههای مختلف متفقین بشهرها آمدن بودند. بدین طریق بتقاضای روزافزون میبایستی در چهارچوب همان صنایع موجود جواب داد شود. لذا قیمت ها بطور سرسام آوری روبه ترقی بود. چنانچه بولتن رسمی بانک ملی ایران نشان میدهد از سال ۱۹۳۷ تا سال ۱۹۴۵ قیمت اجناس داخلی در حدود ۱۳ برابر بالا رفته بود.

در چنین شرائطی کسبه و بازار و سرمایه داران ملی انگیزه ای برای مبارزه علیه امپریالیسم نداشتند. علاوه بر آن سرمایه داران داخلی تا حد معینی حتی در مقابل نیروی محرکه واقعی مبارزه ضد امپریالیستی یعنی طبقه کارگر قرار گرفته بودند که از مجموع این منافع بزحمت و در نتیجه مبارزه میتوانستند دستمزد ناچیز خود را بالا ببرند. و این موضوع موجب تشدید تضاد بین سرمایه و کار بود.

منظره دیگری پس از جنگ بچشم میخورد. کافی است گفته شود که طبق آمار رسمی واردات تنها امریکا بایران در سالهای ۱۹۴۷-۱۹۴۸ که نخستین سالهای پس از جنگ بود نه برابر افزایش ترا واردات زمان

امته خارجی در این سالها یکشور سرازیر شد. اقتصاد کشور در معرض تهدید بحران بود. سرمایه انباشته در کشور برای کاربرد عرصه ای نمی یافت و پیروسه درد ناک حاکمان را طلی میکرد. این عوامل موجبات تغییر ریشه ای وضع سیاسی و تناسب قوا را فراهم ساخت. نخست اینکه بر فعالیت طبقه کارگرو دهقان که استخوان بندی نیروهای ضد امپریالیستی را تشکیل میدهند افزود. ثانیاً قشرهای خسرده بورژوازی و بورژوازی ملی طبیعتاً وارد صحنه مبارزه علیه امپریالیسم و انحصارهای خارجی میشود و نده که منافع مستقیم آنها را با خطرانداختند. موفقیتهای اتحاد شوروی و کشورهای نو بنیاد سوسیالیستی نیز به فعالیت همه نیروهای ضد امپریالیستی الهام میبخشید. نتیجه اینکه از طرفی احزاب متکی به نیروی بازار و سرمایه داران ملی عرصه وسیعتری برای فعالیت خود بدست می آورند و از طرف دیگر گشش مجموع نیروهای مترقی بسوی حزب توده ایران افزایش می یابد.

در چنین شرایطی است که مراجعه حزب ما برای تشکیل جبهه واحد نه تنها از حال و مدیران حرا ند بلکه از احزاب مختلف مترقی مورد واقع شده و منجر به تشکیل "جبهه متحد احزاب آزاد یخواه" میگردد. این "جبهه" در اواخر ماه ژوئن ۱۹۴۵ از حزب توده ایران و حزب "ایران" تشکیل شد و در ماه اکتبر احزاب "سوسیالیست" و "جنگل" نیز بدین پیوستند. در همان ماه اکتبر د و حزب بزرگ دموکرات آذربایجان و دموکرات کردستان نیز که در رأس جنبش نیرومند مردم آذربایجان و کردستان قرارداد اشتند عضویت این جبهه را پذیرفتند.

در بیانیه "جبهه متحد احزاب آزاد یخواه" گفته میشود که هدف این "جبهه" عبارتست :
در سیاست داخلی - از مبارزه مشترک برای شکست کامل عناصر ارتجاعی - یعنی دست نشاندهگان استعمار و مخالفین اصلاحات، مبارزه در راه آزادی و ترقی ملت ایران.
در سیاست خارجی - از مبارزه مشترک در راه تأمین استقلال سیاسی و اقتصادی ایران و ریشه کن کردن استعمار.

اصل عده ای که منای این "جبهه" را تشکیل میداد اصل وحدت جنبش کارگری ایران بود. شورای متحد مرکزی از طرف این "جبهه" بعنوان یگانه سازمان کارگری کشور شناخته شد. این در حقیقت بمعنای پذیرش سرکردگی حزب طبقه کارگر در جنبش ضد امپریالیستی عموم خلق بود.

قائل شدن چنین مقامی برای حزب توده ایران از طرف احزاب و قشرهای دیگر دموکرات و آزاد یخواه در اثر این بود که حزب ما را مدافع واقعی منافع مردم ایران میشمردند. حالب است که حتی پس از سهو قصد بشاه که ارتجاع میکوشید آنرا بجزب توده ایران نسبت دهد و سران حزب را بر نیکت متهمین باین سو قصد نشانند عده ای از وکلای دادگستری نمایندند همین طبقات و اوطنیانه دفاع از سران حزب را بعهد گرفته و بدون پروا احساسات و نظر خود را نسبت بجزب ما بیان داشتند.

یکی از آنها خطاب به متهمین گفت :
 " من واقعا بشما تهریک میگویم که آنچه گفته اید عمل کرده اید. من یک نفر ایرانی هستم و می بینم کسی که هر چه گفت عمل کرد شما هستید."
 دیگری خطاب بمحکمه گفت :

" من برای این مردان که شعارشان در زندگی بسوی فتح یا مرگ است احترام نمیکنم
 یا لآخره هم مملکت باید بدست اینها اصلاح شود، همینطور هم خواهد شد. بعقیده من حزب توده به آزادی و شروطیت ایران خدمت کرد، مکتب عجیبی درست کرده بود، مکتب تربیت افراد"
 از اینگونه مثالها زیاد است و این نشان میدهد که چگونه هنگام حدت مبارزه، هنگامی که تنگ نظری های ناشی از رقابت حاکم به احساسات نیست حتی آنها یکبه بر حسب موقعیت طبقاتی خود نسبت به حزب طبقه کارگر دودل هستند نه تنها میتوانند دودلی خود را از یاد ببرند، بلکه

مفتون مبارزه آنها میشوند.

باغیرعلنی شدن حزب توده ایران منظره تغییر میکند. حزب چندی سرگرم جابجا کردن نیروها بود. در این مدت از جانب هیچ گروهی ابراز فعالیت نمیشد، و حال آنکه ارتجاع مشغول اجرای یکرشته مقدمات برای تحکیم موقعیت خود بود، مانند تشکیل مجلس قلابی مؤسسان، تجدید نظر در قانون اساسی، تشکیل مجلس سنا، بسط اختیارات شاه و غیره.

ولی بزودی فعالیت حزب توده بشکل تلفیق کار مخفی با علنی آغاز میگردد و تاءثیر خود را در اوج مجدد جنبش میگذارد. در این موقع برهبری یکی از رجال بنام سیاسی دکتر محمد مصدق جبهه ای بنام "جبهه ملی" با شرکت عناصر مختلف که قسمت اعظم آنها نماینده افکار کسبه، خرده بورژوازی و سرمایه داران ملی هستند بوجود می آید.

سرکار آمدن دکتر مصدق و مبارزه در راه ملی کردن صنایع نفت تاریخ ایران را از صفحات روشنی غنی میسازد. همکاری حزب ما با عناصر دیگر ملی وارد مرحله نویسی میشود که در این مرحله حزب بواسطه اشتباهات خود در حقیقت سرکردگی مبارزه را از دست میدهد. با این تفصیل نباید نمیتوان نقش قاطعی را که حزب ما در این مبارزه ایفاء کرده است نادیده گرفت.

اشتباهات

تجزیه و تحلیل کامیابیهای جنبش آزاد پیکش مردم ایران طی سالهای ۱۹۴۱-۱۹۵۳ آشکار نشان میدهد که اساس این کامیابها راهواره ایده هائی تشکیل میداده کنگره هفتم کمترین به آن رسیده بود.

در مورد شکستهای این موضوع از جهت دیگر صادق است بدین معنی که انحراف از این ایده ها، بکار بردن نادرست و یابندی وعدم مانور در اجرای آنها همواره ما را باناکامی مواجه ساخته است. مثلاً یکی از عده ترین ناکامیها در جنبش آزاد پیکش مردم ایران شکست جنبش در آذربایجان و کردستان است که در آخر سال ۱۹۴۶ روی داد. مجموعه دلایل حکم میکند که اگر جبهه واحدی بموقع بوجود آمده بود، اگر نیروها هماهنگ بودند، اگر جنبش از یک ستاد رهبری میشد ممکن بود از شکست مصون ماند.

در آستانه اوج جنبش در آذربایجان و کردستان و در جریان آن، نیروها درد و قطب گرد می آمدند. قطب ارتجاع و امپریالیسم و قطب نیروهای دموکراتیک به پیش آهنگی حزب توده ایران. و بساید اذعان کرد که پیش سنی در تجمع نیروها در یک جبهه با قطب ارتجاع بود. همه نیروهای ارتجاع با پشتیبانی مشترک امپریالیسم آمریکا و انگلیس توانستند خود را بشکل یک نیروی واحد ضرتی آماده سازند. و حال آنکه در قطب مقابل کار تشکیل رسمی جبهه واحد تنها در اکتبر پایان یافت و تا موقعی که ارتجاع به حمله قطعی دست زد هنوز قدمی از گفتار بسوی کردار برداشته نشده بود.

عین همین موضوع بشکل دیگری در مورد جنبش برای ملی کردن صنایع نفت صادق است. با اینکه ما از مصدق عمل پشتیبانی میکردیم چه رویهای ممانع کسب اعتماد وی شد. پس از اینکه نخستین کوشش ارتجاع برای کودتا با شکست مواجه گردید و شاه فرار کرد سرگیجه از این کامیابی برخی از افسراد حزب ما را به دادن شعارهای نادرست کشاند و حتی شعارهای تشکیل حکومت دموکراسی توده ای داده شد که بهیچوجه در جهت سیاست حزب نبود. این موضوع قسمت عده بازاریو سرمایه داران ملی را از ما ماند و

تا سفانه در تصمیمات دولت مصدق هم تا " تیرگذاشتی بطوریکه روز کودتای دوم (۲۸ مرداد ۱۹۵۳) پس از آنهم که معلوم شد کودتایی در بین است از طرف دکتر مصدق پیامی هم بملت که حاوی خواست پشتیبانی از حکومت قانونی باشد ، داده نشد .

پلنوم چهارم وسیع کمیته مرکزی حزب مادرتحلیل اشتباهات حزب به نکتہ ای که همیشه شکست رادر پشت سرد ارد اشاره کرده میگهید :

" نفاق و پراکندگی نیروهای ملی و فکدان جبهه واحد ضد استعمار یکی از معدود ترین موجبات شکست و ناکامی هرجنبش ضد امپریالیستی است . تجربه مبارزات گذشته خلقهای ایران این حقیقت رابارها بشیوت رسانده است . در جریان مبارزه برای ملی کردن منابع نفت این امر بطور بارزی تأیید شد " و سپس باز روی این نکتہ تکیه میکند که :

" کوشش در تذکر زیننه و تشکیل جبهه واحد نیروهای ضد استعمار عدده ترین وظیفه حزب مادر دوره کنونی جنبش ضد استعماری مردم ایرانست " .

نکتہ دیگری که در اینجا باید ذکر کرد فقدان دراز مدت وجود حزب واحد طبقه کارگراست . در سال ۱۹۴۵ جنبش آزاد پیچش در آذربایجان بعد اعلای اوچ خود رسید . در آنجا و سپس در کردستان احزاب " فرقه دموکرات آذربایجان " و " حزب دموکرات کردستان " تشکیل شدند ، نهضت رابدست گرفته و به موفقیتها ی بزرگی نائل آمدند . سازمان ایالتی حزب توده ایران نیز بفرقه دموکرات آذربایجان گروید .

ولی پس از شکست جنبش در آذربایجان تجدید وحدت بعمل نیامد . و این خود نیز باعث تضعیف جنبش بود ، زیرا آذربایجان نتوانست نقش مهمی را که همواره مردم آن سامان در مبارزه همه خلقهای ایران داشته اند چنانچه شاید و باید ایفاء نماید .

اکنون این وحدت از نو برقرار شده است . ولی کار جدی و ممتدی لازم است تا اختلاف سلیقه ها و رسوهائی که طی ۱۵ سال جدائی بوجود آمده است از میان برداشته شود .

ذکر این نکتہ از این نظر لازم آمد که یکی از مسائلی که رفیق دیمیتروف در سخنرانی خود در کننگره مهمتم کمیترن متذکر شد و سپس روی آن تصمیم اتخاذ گردید مسئله لزوم حزب واحد طبقه کارگر بر اساس ساید کولوزی مارکسیسم لنینیسم در هر کشوری است .

وضع کنونی

در وضع حاضر هنگامی که امپریالیسم امریکا با بحمد ه گرفتن نقش ژاندارم ارد و گاه امپریالیسم برای خفه کردن جنبش آزادی ، خواه در کشورهای جداگانه و خواه در مقیاس بین المللی در تلاش است ، ایده های کنگره هفتم کمیترن نه تنها از فعلیت نیفتاده بلکه اهمیت خاصی کسب میکند .

حزب ما پس از شکست سال ۱۹۵۳ پایبندی هر چه تمامتر کوشیده است و میکوشد تا جبهه واحد نیرومندی از همه علاقمندان به استقلال و آزادی کشور بوجود آید .

در یکی از نخستین پیامهای حزب ما خطاب به نیروهای ملی و آزاد یخواه گفته میشود :

" تنبأ راه واقعی تا امین استقلال سیاسی و اقتصادی کشور و رهائی مردم از یوغ استعمار و ستم ارتجاع آنست که همه عناصر میهن پرست ، همه قشرهای ضد استعمار و ارتجاع قطع نظر از عقاید مختلف سیاسی ، خواستههای طبقاتی و نظریات اجتماعی خود در یک جبهه واحد . . . برای رستاخیز واقعی کشور گرد آیند " . هنگامی که پس از روی کار آمدن حکومت امینی " جبهه ملی " (طرفداران سابق دکتر مصدق) امکاناتی برای فعالیت بدست آوردند حزب ما از نو بر هبران این " جبهه " مراجعه کرد و نوشت :

" پیروزیها و شکستهای که در پشت سرد ارم باید برای ما سر مشقی و درس عبرتی باشد و ما را در زنده نگه آید ه هدایت کند . اگر جبهه واحد نیروهای خلق وجود داشت ، اگر حزب توده ایران و جبهه ملی بر ضد دشمنان مشترک متحد عمل میکردند ممکن نبود ارتجاع ایران بسرکردگی شاه و به پشتیبانی

امپریالیستها پیروز گرد و با چنین قسوت نهضت ملی ایران را بخون بکشد . . .
حزب توده ایران از همانوقت متذکر شد که امروز هم دوره بیشتر نیست بانبروهای ملی دست بدست
هم خواهند داد و راه را برای استقلال و آزادی ایران خواهند گشود یا اینکه ارتجاع بازم مواضع خود را
تحکیم خواهد کرد و آنچه را از دست داده است بدست خواهد آورد .

متأسفانه ندای حزب ما بازم بدون لیبیک ماند و ارتجاع مجدداً بر مواضع خود مسلط گشت .
ولی ایده لزوم جبهه واحد اکنون عقیدت را زانرا خنثی کرده است و برای رهبران همواره مقاومت
در مقابل فشار توده ها از ایندین دشوارتر میگردد . در متقاعد ساختن توده ها بلزوم وحدت نیروها حزب ما
نقش اساسی بازی کرده است .

زمانی سازمانهای اروپائی "جبهه ملی" بفرایجاد سیستم یک حزبی افتادند ، بدین معنی که
همه احزاب در حزب واحدی - "جبهه ملی" - حل گردند . این نظر از طرف عده ای از کارگردانان
"جبهه ملی" در ایران تقویت گردید .

بدیهی است که حزبی نمیتواند با تشکیل چنین ملقمه ایدئولوژیک که فاقد هرگونه توانائی کار خواهد
بود موافقت کند . این ایده با مقاومت احزاب و گروههای سیاسی دیگری هم مواجه شد . خود دکتر مصدق
از این فکر تقویت نکرد و بالعکس آنرا مخالف مصالح جنبش دانست و متذکر گشت که جبهه پایستی احزاب
مختلف را با حفظ استقلال حزبی در داخل خود بپذیرد و همه نیروهای راکه هدفشان آزادی و استقلال
کشور است در خود گرد آورد .

در نتیجه این اظهار نظر دکتر مصدق شورای عالی جبهه ملی در ایران خود را منحل ساخت و اکنون
سازمان نوینی بنام "جبهه ملی سوم" در حال تشکیل است که نظریات دکتر مصدق را پایه و اساس قرار میدهد .
موضوع شرکت حزب مادر اینجبهه هنوز بحل منطقی خود نرسیده است . از یکطرف هیچکس نمیتواند
نیروی بالقوه حزب ما را نادیده بگیرد و بحساب نیاورد و از طرف دیگر انٹی کمونیسم در جهت عکس فشار میآورد .
در چنین وضعی اخیراً شعار همکاری با بدنه حزب توده ایران بدون رهبری آن مطرح شده است ،
یعنی کوشش عیب برای تلافی جزیم ، کاری که مادر باره احزاب مترقی هیچگاه محازند انسته و نمیدانیم .
چنانچه در صورت بروز اختلاف در داخل احزاب مترقی دیگر ما همواره کوشیدیم ایم برفع آن کمک کنیم زیرا
انداختن اختلاف در احزاب مختلف راتیشه بریشه وحدت نیروهای ضد امپریالیستی و بر ضرر استقلال
و آزادی کشور میدانیم .

برخی میخواهند چنین وانمود کنند که برای حزب ما شعار جبهه واحد گویا شعار تاکتیکی است و برخی
ما را نیروی ملی "غیراصیل" مینامند ، ما را متهم به نداشتن استقلال میکنند و دلائلشان موضعگیری مادر
اختلافات درون جنبش کمونیستی و کارگری و خلاصه سائر "دلائلی" است که اتهامات وارد به با احزاب کمونیستی
و کارگری همفکرو هم معمولاً مبتنی بر انست . چیزی که اخیراً بر اینها اضافه شده است ، نظر مثبت در مورد بهبود
مناسبات و همکاری فنی و اقتصادی با شوروی است که بزعم آنها گویا مواضع شاه را تحکیم میکند .
وارد این موضوع نمیشوم که تا چه اندازه خود گویندگان این مطالب بگفته های خود اعتقاد دارند .
قطعا در میان آنها اشخاصی هستند که بگفته خود معتقدند . اقناع اینگونه اشخاص را بعهد و خود
زندگی میگسزیم .

ما ایمان داریم به اینکه میان کمونیستها و جبهه مشترک به مراتب بیش از جبهه افتراق است و تکیه را
بر روی افتراق گذاردن ، ریختن آب به آسیاب دشمن است . زندگی هم اکنون نتایج سوء سیاست اندوای
راکه راه تفرقه پیش گرفته اند و حقانیت آنها را راکه تکیه را روی تحکیم هر چه بیشتر وحدت میکنند (و ما هم
جز آنها هستیم) نشان داده و با از هم بارز تر نشان خواهد داد .

در مورد همکاری فنی و اقتصادی ایران و شوروی نیز نتایج مثبت آن هم اکنون بیچشم میخورد . بر پا
ساختن کارخانه ذوب آهن و ماشین سازی توسط اتحاد شوروی اعم از اینکه انگیزه دولت ایران در این

همکاری هرچه باشد منافعش برای آینده کشور ما روشن است *

از جمله دلائل اینکه همکاری با نیروهای ضد امپریالیستی و سیاست تشکیل جبهه واحد برای ما جنبه تاکتیکی وموقت ندارد همین است که ما با نظری دور بین بمنافع کشور و مردم خود مینگریم • ما میدانیم که در دست گرفتن حکومت از جانب نیروهای ملی بمعنای پایان مبارزه مشترک نیست • مهمترین وظایفی که در مقابل جبهه واحد ضد امپریالیستی قرار خواهد گرفت تا تأمین استقلال اقتصادی کشور و مبارزه با شیوه های نواستعماری است که پس از تشکیل حکومت ملی نیز ادامه خواهد یافت •

درك عمیق این نکته برای همه ما لازم است که هرچه بیشتر در تحکیم وحدت در مقیاس بین المللی و ملی تعلق شود بهمان نسبت به پیروزی نیروهای مرفقی خواه در داخل کشورهای حد اگانه و خواه در مقیاس جهانی لطمه وارد خواهد شد •

شاه و چهره هایش

بمناسبت آغاز بیست و پنجمین سال سلطنت محمد رضا شاه، دستگاره تیلیگرافی رژیم با تمام نیروی خود بکار افتاد تا آن چهره ای را که طی دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد کوشیده است از وی بسازد، هر چه رنگین تر بمعرض تماشا بگذارد. ولی این چهره بیش از آنکه دیدنی باشد، ساختگی است. روحیات و صفات و خصایص انسانها هر قدر هم فردی باشد پیر حال با شکل گوناگون در عمل اجتماعی آنها منعکس میشود و بسته بموقع آن فرد در اجتماع مظاهر حوادثی میگردد. بدینجهت هر قدر هم مشاطه گری چهره شاه با استادی انجام گیرد، وقایعی که در دوران سلطنت وی روی داده زشتی و کراهت این چهره را از پشت آب و رنگ آشکار میسازد. ما میکوشیم سیمای واقعی شاه را با سایه ها و رنگهای گوناگونش در پرتو حوادث گذشته نشان دهیم.

چهره ساختگی شاه

بیفایده نیست نخست نگاهی به آن چهره در روغینی که از شاه میسازند بیفکنیم تا وقتی به سیمای واقعی وی برخوردیم زبونی و کذابی مداحان نیز روشن شود.

القایی که بشاه داده شده عبارتند از: اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، بزرگ ارتشداران فرمانده، ذات اقدس ملوکانه، شاهنشاه عظیم الشان، پیشوای عالیقدر، پدرتاجدار، رهبرانقلاب شاه و مردم و ... آخرین لقبی که از زرادخانه مداحان بیرون آمده، شاهنشاه آریامهراست. در همانحال شاه مظهر استقلال و تمامیت ارضی ایران، سبیل قومیت و ملیت ایرانی، نجات دهنده ایران و ایرانی از تسلط اجنبی، بسائی ایران نوین، موجد تمام ترقیات شگفت انگیز ایران، نجات دهنده دهقانان از سلطه فئودالیسم، غمخوار کارگران، دوست دانشجویان و آزاد کننده زنان است. سلطنت محمد رضا شاه در خشانترین صفحه تاریخ دوهزار و پانصد ساله ایرانست و بقای ایران و ایرانی بسته بوجود وی!

محمد رضا شاه نمونه کامل یک سیاستمدار برجسته است: مطلع و متبحر در امر بخرنج سیاسی، اقتصاد، اجتماعی و نظامی، خردمند، تیزهوش، سریع الانتقال، خونسرد، جسور، مصمم، کاربر، واقع بین و ... این صفات است که گویا سیاستمداران خارجی را در برخورد با وی دچار حیرت میسازد و بتحسین و امیدارد! محمد رضا شاه در همانحال سیاستمداری است مترقی: منادی صلح، مخالف استثمار و استثمار، دشمن جهل و عقب ماندگی، هوادار عدالت اجتماعی، دموکرات و ... بهمین جهت وی فقط محبوب القلوب ملت ایران نیست، بلکه شهرت و محبوبیت جهانی دارد!

محمد رضا شاه مظهر یک انسان خوب است: مهربان، فداکار، بردبار، صادق، انسان دوست، دادگستر، شجاع، بلند نظر، باگذشت، باایمان، پرهیزکار، فروتن، ساده و ... بدون اغراق میتوان گفت که بالاترین ضریب تمام صفات خوبی که در زبان فارسی وجود دارد بشاه نسبت داده شده است.

با توجه به اینکه چون گاهی این صفات ظاهراً بر زبان فارسی خالص کافی نبود و یا وزن لازم را نداشتند، مراد ف عربی آنها بکار برده شده است. مثلاً یکی نوشته است مهربان و بردبار، دیگری نوشته است رؤف و صبر و سومی همه را با هم آورده است: مهربان و رؤف و بردبار و صبر! شاید به همین جهت مداحان قدرت فکری خود را برای ایجاد تعبیرات جدیدی بکار انداخته اند. از جمله "کیهان" وی رانایغه نمکری و پهلوان جسمی نامیده و "خواندنیها" وی را کانون نور و نور خدایانسته است. همه این صفات را اگر کنار هم بگذرانند از انسان خاکی فراتر میروند و خداداد نثر مجسم میگردد و در واقع نیز یکی از چاقپلوسان اخیرا گفته است که شاه گام را از اندیشه ایران فراتر رفته و باندیشه در باره جهان وجهانیان دست زده و این خود کار خدایی است. در چنین زمینه شاید برای قبول اینکه شاه سایه خدایست، تردیدی باقی نماند. و دادستان "باسواد" نظامی در دادگاه متهمین ^{خداوند} کتبی مهابرت "السلطان ظل الله" را به قرآن بسته و آنرا آیتسی از آیات اساطینی دانسته است.

اینکه که تصویری از چهره ساختگی شاه بدست آمد میتوان بسیمای واقعی وی پرداخت.

خود شیفتگی

محمد رضا شاه مانند نارسین، آن چهره افسانه ای میتولوژی یونان شیفته خویش است. وی تاحد بیداری خود پسند است. این خود شیفتگی تظاهرات گوناگون دارد و نتایج مختلفی به بار آورده است. ترویج کیش شاهپرستی نخستین تظاهر خود شیفتگی اوست. تبلیغ در باره اینکه گویا مردم ایران ذانا شاه پرست اند، سلطنت رژیم طبیعی برای مردم ایرانست و بقای ایران و ایرانی بسته بر رژیم سلطنت است، همه برای رسیدن باین نتیجه است که وجود محمد رضا شاه نه فقط لازم است بلکه موهبتی است. محمد رضا شاه تمام تشریفات پوشیده سلطنت را معمول کرده است. گردان جاویدان را از زمان داریوش هخامنشی گرفته و پذیرائی درباری را از دوران لویی شانزدهم و ماری انتوانت. رسوم دربار کنونی ایران بقدری مبتذل، خشک و ملال آور است که حتی شریا زن سابق شاه هم در کتاب خاطرات خود از آن شکایت میکند. خود شیفتگی شاه تمام سنن شرم آور مدیحه سرائی و تعلق گوئی درباری رازنده کرده است. از دست بوسی حتی پابوسی تا قصیده خوانی، از گاو و گوسفند کشی تا بر پا کردن مراسم دعا برای سلامت وجود شاه مرسوم شده است. مقالات روزنامه ها، گفتارهای رادیو، نطقها و مصاحبه های رجال سیاسی ایران همیشگی از اشغال با مدح شاه توأم است. ولی اگر آن تشریفات درباری موجب تمسخر است و این مدیحه سرائی اشمئزاز آور، استبداد ناشی از خود شیفتگی شاه زندگی را برای مردم غیر قابل تحمل کرده و حیات مادی و معنوی جامعه را دستخوش مصائب فراوانی نموده است.

محمد رضا شاه از همان آغاز سلطنت خود بتوطئه برضد دمکراسی جوان ایران پرداخت، زیرا میدانست که هیچ انسان شریف و آزاده ای حاضر نیست تن به استبداد دهد و حقارت مداحی و چاکری را بر خود روا دارد. دشمنی خونین وی با هر چه که نشانی از آزادی و آزادگی دارد از همین جاست. وی تمام نیروهای مترجم را از سیاستمداروسرمایه داروملاک گرفته تاروزنامه نگار و حزب ساز و چاقوکش با کمک مادی و معنوی خود تقویت کرد تا جبهه متحدی در برابر نیروهای دمکراتیک تشکیل دهند. اگر او تا واقعاً آذربایجان نتوانست گام جدی در راه استقرار سلطنت مستبد خود و خفقان دمکراسی بردارد فقط بخاطر آن بود که در آن زمان نیروهای دمکراتیک قوی بودند. ولی دست شاه در همین دوران در تمام یورشهایی که بحق و آزاد بیهای فردی و اجتماعی مردم انجام گرفته دخیل بوده است: توقیفها و محکومیتهای آزاد یخواهان، تقویت اشرار مسلح در شمال و جنوب، سرکوب اعتصابات متعدد کارگری و جنبشهای دهقانی، دخالت در انتخابات مجلس، مداخله در کار دولتها و بالاخره تدارک برای هجوم قطعی به نیروهای دمکراتیک همه بسرکردگی شاه انجام گرفته است. تمایل شاه بحکومت مطلقه بقدری است که حتی اگر چاکرانش هم بخواهند از خود شخصیتی نشان بدهند، با مقاومت و عکس العمل شدید او روبرو میشوند. روزنامه انگلیسی سپکتاتور

زمانی در توصیف شاه نوشت: «مهمترین عیب او اینست که ادنی مخالفت با خود راتب نمی آورد». نمونه های این صفت بسیار منفی شاه بسیار است. از جمله در سال ۱۳۲۵ چنین برخوردی بین شاه و قوام السلطنه - که یکی از این چاکران باشخصیت بود - روی داد. شاه در کتاب خود بنام "ما هموریت من برای وطن" اعتراف میکند که قوام السلطنه "روزی بمن پیشنهاد کرد که یاد کلیه امور شخصتاصمیم بگیرم و یا او را در اداره امور از او بگذارم و البته نظرش همان شق دوم بود". البته شاه نظر اول را میپذیرد و قوام السلطنه او را به انحلال کابینه و تشکیل کابینه جدید بدون شرکت وزرای توده ای میکند. بعد هم خود او را از کار می اندازد. حتی در ۲۶ تیر ۱۳۳۱ که شاه شبه کودتاکرد و دکتر مصدق را وادار با استعفانمود، بنا بر اعتراف خودش قوام السلطنه را با بیمیلی به نخست وزیری منصوب کرد. وی نتوانسته بود و نتوانست گستاخی قوام السلطنه را ببخشد، حتی در زمانی که برای حفظ سلطنت خود بوی محتاج بود. ولی شاه بدخلت علی در امور کشور قانع نبود. وی همیشه مترصد آن بوده که باین دخلت شکل قانونی بدهد. این فرصت پس از واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و غیرقانونی کردن حزب توده ایران و سرکوب نیروهای دموکراتیک بدست آمد. در اردیبهشت ۱۳۲۸ مجلس مؤسسان قلابی حق انحلال مجلسین را بشاه داد و مجلس سناراکه هیچگاه تشکیل نشده بود برپاساخت. در اردیبهشت ۱۳۳۶ یکبار دیگر کنگره مجلسین - که بطور غیرقانونی جای مجلس مؤسسان را گرفته است - اصول جدیدی از قانون اساسی را بنفع شاه تصویب داد و بویژه حق رد لایحه بودجه را که از وظائف خاص مجلس شورای ملی است بشاه غیرمسئول سپرد. بدینسان قدرت مطلقه شاه از نظر "قانونی" نیز، برخلاف تمام روح قانون اساسی ایران تثبیت شد. پافشاری شاه برای حفظ حق انتصاب وزیر جنگ برای خود در زمان حکومت دکتر مصدق، که منجر به واقعه خوانین سی ام تیر ۱۳۳۱ شد، نشان میدهد که چگونه شاه حاضر است مردم را در ریای خون غرقه کند فقط برای آنکه بتواند با استبداد حکومت نماید. ترور پلیسی که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر میهن ماحکام است و تاکنون بقیعت خان هزاران نفر از مردم میهن ماتام شده و ضامن حفظ و ادامه این استبداد ناشی از خود شیفتگی است.

در دوران پس از کودتای یکبار دیگر بین شاه و یکی از افراد طبقه حاکمه ایران، دکتر امینی، بر سر قدرت اختلافی پیش آمد. شاه که در اوج قدرت استبدادی خود بود و با غرور و مباحات مینوشت: «من جلسات هیئت دولت را با چشمم و ابرو دارم میکنم» چگونه میتوانست تحمل کند که کسی در برابر او ابراز شخصیت کند، ولو این شخص دکتر امینی عاقد قرارداد کنسرسیوم باشد، ولو این نخست وزیر پشیمانی مانند امریکایی داشته باشد؟ این بود که شاه تمام نیروی خود را یکبار انداخت، حتی به آستان ارباب رفت تا توانست امینی را ساقط کند. در اینجا نکته دیگری هم فاش میشود و آن اینکه ارضا خود پسندی شاه برای حکومت مطلقه بدون پشتیبانی امپریالیسم خارجی ممکن نیست. و امپریالیسم هم بهای پشتیبانی خود را میطلبد. این بها هم جز غارت ثروت میهن ما و صرف نظر کردن از استقلال ما جیز دیگری نیست. تسلط انحصارات نفتی بر منابع نفت، فرمانروایی مستشاران امریکایی بر ارتش ما، نفوذ روزافزون سرمایه خارجی در اقتصاد ما همه بهائی است که بزرگ استقرار و حفظ سلطنت مطلقه محمد رضا شاه برداخته شده است. آن شاه که میخواست فقط بر بندگان حکومت کند، خود در برابر ارباب خارجی بنده ای بیش نیست. جوهر تمام خیانتهای راکه از جانب شاه با استقلال سیاسی و اقتصاد میهن ما صورت گرفته در همینجا باید جستجو کرد.

سنگدلی

استبداد همیشه با قساوت همراه است. شرط خود شیفتگی خوار داشتن دیگران، پاملل کردن فضل انسانی است. و محمد رضا شاه یکی از سنگدلترین پادشاهان مستبد ایران است. تمام کشتارهای جمعی که در ۲۴ سال گذشته روی داده بفرمان و زیر نظر مستقیم او انجام گرفته است: قتل عام مردم آذربایجان، کشتار ۲۳ تیر ۱۳۳۰، واقعه خونین ۳۰ تیر ۱۳۳۱، بخون کشیدن اعتصاب کارگران کوره پزخانه های تهران در ۱۳۳۸، گلوله باران تظاهرات مسالمت آمیز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ فهرستی از مهمترین این کشتارهاست که

طی آنها هزاران نفر از مردم میهن پرست ایران جان خود را از دست داده اند. تمام احکام اعدای که در این سالها برای آزاد یخواهان صادر شده و بمرحله اجراء آمده بدستور شخص شاه بوده است. اعدا گروهی از افسران و میهن پرستان در آذربایجان در ۱۳۲۵، اعدا قاضی هاد رکردستان در ۱۳۲۵، تیرباران گروهی از افسران توده ای و دکتر فاطمی در ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴، اعدا رهبران فدائیان اسلام در ۱۳۳۴، تیرباران دو گروه از مبارزان توده ای در تهران و آذربایجان در ۱۳۳۷ و ۱۳۳۹، که خسرو روزبه قهرمان ملی ایران در میان آنان بود، اعدا گروه جدیدی از فدائیان اسلام در ۱۳۴۴، از زمره مهمترین این جنایتها هستند. دستگاه شکنجه که برای اولین بار پس از کودتای ۲۸ مرداد در ایران برقرار شده از ابداعات شاه است. صد آرد آلود شکنجه دیدگان و فریاد آخرین تیرباران شدگان برای شاه تسکینی است تا با آسودگی خاطر بتواند به سلطه شوم خود ادامه دهد. حتی زمانی که از لحاظ محیط عمومی دیگر امکان ادامه کشتار نیست، شاه با سماجت قربانیان تازه ای میطلبد. یک نمونه افشا شده: قتل عام مردم آذربایجان در ۱۳۲۵ افکار عمومی را در ایران و جهان بشدت برانگیخته بود. شاه مجبور شده بود از کشتار بکاهد. در این شرایط بود که امید میرفت حکم اعدا فرید و ابراهیمی یکی از فرزندان مبارز میهن ما، که بمرحله فرجام رسیده بود، هنگام سفر شاه به آذربایجان از طرف وی لغو شود. ولی شاه که از این جریان خیر داشت یک روز مسافرت خود را با خیال راحت تا حکم اعدا فرید و ابراهیمی اجرا شد و آنوقت به آذربایجان رفت. قتل وحشیانه افشارطوس و آتش زدن در مشهدانه کریم پور شیرازی نشان داد که شاه با چه ساد پسم حیوانی مخالفان خود را نابود میکند. برای شاه فقط یک هدف وجود دارد: هر کس با حکومت جابرانه اش مخالفت کند باید آزادی و جان خود را از دست بدهد. بهمین جهت است که هم روحانیون بزنند ان میاقند هم آزاد فکران، هم هواداران جنبه ملی شکنجه می بینند هم توده ایها، هم خسرو روزبه تیرباران میشود هم دکتر فاطمی. شاه قاتل سنگدل مردم شریف، آزاد و میهن پرست ایرانست و پایه های تخت لرزان وی در خون همین فرزندان میهن ما استوار شده است.

خده گری

محمد رضا شاه سفاکی را با خده گری آمیخته است. سخن شاه مبنی بر اینکه باید در برابر طوفانها سر خم کرد تا طوفان بگذرد و ستایش مداحان که گفته اند "هیچکس از مکتوبات قلبی اعلی حضرت آگاه نیست" بهترین وجهی تمام خصلت خده گرانه وی را فاش میکند. شاه وقتی خود را در برابر نهضت ملی و دموکراتیک ایران ضعیف می بیند، قیافه معصوم بخود میگیرد، ظاهراً خود را موافق نشان میدهد، عقب نشینی میکند، ولی سر در همانحال تمام نیروی خود را برای پیش بردن هدف شومش بکار می اندازد. بدکتر مصدق قول داده بود بدو ن سر و صد از ایران خارج شود، ولی در نهم اسفند ۱۳۳۱ تمام چاقو کشان و قزاقان طرفدار خود را جمع کرد تا مانع رفتن او شوند و بعد در برابر "اراده خلق" تسلیم میشود و از مسافرت سر باز میزند. درست در همان لحظه ای که باد کتر مصدق بگفتگوی دوستانه مشغول است، حکم عزلش را صادر کرده است. در تمام دوران حکومتهای قوام، رزم آرا، مصدق، امینی که موافق میل شاه نبود، بویژه در مدتی که وضع سیاسی را برای خود مساعد نمیدید و هراس داشت که اگر زیاد تظاهر کنند روزگار خود را نامساعدتر میسازد، سیاست بگوشه ای خزیدن و بزخوردن را در پیش میگرفت، ولی این بگوشه خزیدنها ظاهری بود. شاه در آن کنج خموش انواع تارهای مکر و فریب می تنید، انواع توطئه ها و دسیسه ها را علیه رقیب خود بر میانگیخت و از کلیه نیروها برای کوییدن حریف استفاده میکرد. در دورانی که عال امپریالیستهای انگلیس اصرار داشتند سید ضیا الدین طباطبائی را در ایران نخست وزیر سازند، شاه از این جریان هراسناک بود و از آنجاکه از مبارزه حزب ماسید ضیا الدین خیر داشت و میدانست که حزب مادر این پهلوان زورمند نیست دست نیاز بسوی وی دراز کرد. در ایمن هنگام شاه باک نداشت که حتی به داشتن افکار چپ تظاهر کنند و خود را یک "رنجبر تاجدار" معرفی نماید!

در سیاست خارجی شاه بارها این شیوه خده گرانه را بکار برده است، بویژه در رفتار خود با کشور-

های سوسیالیستی که نسبت بدانها کین طبقاتی دارد بارها عهد شکنی کرده و زیر "قول سربازی" خود زده است. فقط زمانی که خود را در اثر تحول شرایط جهان مجبور یافت و ادامه بازیگری پیشین رامی‌سرنجد، حاضر شد بگامهایی در زمینه بهبود روابط ایران و کشورهای سوسیالیستی تن در دهد.

زرتیستی

هنگامیکه رضاشاه پادشاه خارجی بهادشاهی رسید فقط قلد زرتیست، طماع هم بود. او به ضرب شلاق و حبس و اعدام طی مدت کوتاهی ببرزگترین مالک و سرمایه داری ایران تبدیل شد. فرزند او نشان داد که در زرتیستی خلف صدقی است.

پس از شهریور ۱۳۲۰ در اثر فشار افکار عمومی، املاک غصبی رضاشاه مقداری بدولت و مقداری به صاحبانش برگردانده شد. ولی محمد رضاشاه در اولین فرصت پس از شبه کودتای ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ این املاک را بخود منتقل کرد. در زمان حکومت دکتر مصدق قسمتی از این املاک دوباره در اختیار دولت قرار گرفت. و شاه چنانکه در کتابش اشاره میکند، این "گناه" مصدق را هرگز بخشید. پس از کودتای ۲۸ مرداد شاه دهماره املاک را پس گرفت و چون وضع را بهرحال متزلزل دید شیوه ای در پیش گرفت که بایک تیرد و نشان بزند. او با فروش املاک غصبی بدفقانان قیافه "مبتکر" اصلاح ارضی بخود گرفت و ضمانت شکل دیگری، از راه گرفتن قسط و دادن اعتبار توسط بانک عراق، بدو و شیدن دفقانان پرداخت. ولی اتفاقاً درآمد املاک شاه قسمت عده ثروت وی نیست. شاه اکنون بزرگترین سرمایه داری ایرانست. او در تمام مؤسساتی که امکان سود کلان در آن هست مستقیم و غیرمستقیم شریک است. او هم اکنون صاحب کارخانه های متعدد است، بانکدار است، هتل داری میکند و بیازگانی. البته بیشتر قاچاقچی گیری - مشغول است. علاوه بر این قسمت عده ثروت او در بانکهای خارجی است که با سرمایه بزرگ مالی توانم گردیده و سود آوری میکند. شاه از هر معامله ای که با خارجیها انجام میدهد - و بقیعت غارت ثروت ملی مآتمام میشود - سهم خود را بعنوان دلال میگیرد. بویژه در نفت حق دلالی او همیشه محفوظ است. او بیهانه های مختلف بخزانة دولتی هم دستبرد میزند. چنانکه مجله "نیشن" فاش کرده، سازمان برنامه، بانک ملی ایران و شرکت ملی نفت ایران میلیونها دلار به بنیاد پهلوی پرداخته اند. حرص و ولع شاه در مالاندوزی از پدرش هم درگذشته است. محمد رضاشاه مانند راهزن هم جان مردم را بابیرحمی میگیرد و هم ثروت آنها را باخسوتن میریابد.

محافظة کاری

دشمنی شاه با هرگونه ترقی ناشی از محافظه کاری عامیانه اوست. در نیمه دوم قرن بیستم، در زمانیکه نه فقط تاج و تخت هاد بر راجتیش ترقیخواهانه مردم سرنگون میشوند، بلکه جمهوریهای بورژوازی هم جای خود را به جمهوریهای دموکراتیک و سوسیالیستی میدهند، شاه سلطنت را بهترین و طبیعیترین رژیمها میداند. وی حتی خیال میکند که رژیم سلطنت در ایران ابدی است. این "انقلابی" بیست سال باخون و آتش برای حفظ رژیم ارباب - رعیتی تلاش کرد. و حالاکه جبر زمانه وی را وادار بعقب نشینی کرده، اصلاح ارضی نیم بند خود را سرمشق برای جهانیان می شمارد و جامعه ایران را اصولاً بدون طبقات اعلام میکند. و تازه در همین اصلاح ارضی نیم بند تا فرصت بدست آورد بنفع مالکان عقب نشینی کرد. ۲۲ سال پیش فرانسویان پارلمانی حزب توده ایران خواستار تساوی کامل حقوق زن و مرد شد. پس از ۲۲ سال مقاومت، در زمانی که مردان هم حق انتخاب آزادند آرند، بزنان فقط حق انتخاب کردن و انتخاب شدن داده شده است. زنان همچنان از تمام حقوق مدنی محرومند، چراکه بنظر شاه هنوز جامعه ایران برای اینکار رشد کافی ندارد. همان جامعه ای که باز هم بنظر شاه یکی از ترقیترین جوامع دنیا است! ملتها با مارش پیروزمندان به سوی سوسیالیسم به پیش میروند، عده ای از کشورهای نواستقلال هم اکنون راه غیر سرمایه داری را در پیش گرفته - اند، بسیاری از این کشورها روز بروز بر کمیت و کیفیت بخش دولتی اقتصاد میافزایند، ولی تحت رهبری شاه

ایران باتامنی و در درونج بسیار تازه ارد پایجاه رشده سرمایه داری میگذارد. آتم سرمایه داری وابسته به بخش دولتی اقتصاد ایران روز بروز بنفع بخش خصوصی تضعیف میشود. مالکان سرمایه دارو سرمایه داران به کمپرادورهای امیدل میگرددند. و شاه اسم همه اینهارا میگذارد انقلاب و ترقی! چقد رباید انسان محافظه کار و عامی باشد تا فاصله عمیقی راکه بین جامعه کنونی ایران وجوامع مترقی وجود دارد درك نکند و برای کم کردن این فاصله راهی را انتخاب نماید که این فاصله رابازهم بیشتر و عمیقتر میکند!



میتوان بازهم صفات دیگری راکه ترسیم کنند ه سیمای واقعی شاه باشد برای وی پرشمرده ولی بنظر میرسد صفاتی که گفته شد خطوط اساسی چهره شاه و خصلت اصلی او را روشن میکند. این چهره ایست که مردم ایران از شاه می بینند و آنرا در برابر چهره ساختگی شاه قرار میدهند. فقط باید دانست که دیدن و مقایسه کردن کافی نیست. باید کوشید این جغد شومی که هرروز بدبختی جدیدی رابرای مردم میهن ما بیمار می آورد شر خود را از سر مردم کم کند. تلاش و پیکار مردم میهن ما در گذشته این امید را در دلها زنده نگاه میدارد.

آبان ماه ۱۳۴۴

آهنگ رشد و راه رشد

افکار توده های کشورهای کم‌رشد متوجه شکاف عظیمی است که استعمار طی قرن‌ها حکمیت خود میان رشد اقتصادی کشورهای کم‌رشد و کشورهای پیشرفته اقتصادی بوجود آورده است. اما عقب ماندگی و پرکردن شکاف موجود و رسیدن بکشورهای رشد یافته هدف اساسی خلقهای کشورهای کم‌رشد می‌باشد. بدیهی است برای طی مسافتی که کشورهای کم‌رشد را از کشورهای رشد یافته جدا می‌سازد و برای رسیدن به ملل مترقی با پد آهنگی بیش از آهنگ رشد کشورهای پیشرفته داشت، زیرا آهنگ کمتر موجب بیشتر شدن فاصله و آهنگ برابر بمعنای حفظ شکاف موجود است.

مسئله آهنگ رشد و تأمین سرعت لازم در رشد اقتصاد در نیمه دوم قرن بیستم از مسائل حادّ جهان امپریالیسم نیز گردیده است. امپریالیسم در سابقه اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی متوجه اختلاف شدیدی شده است که میان آهنگ رشد کشورهای سرمایه داری و کشورهای سوسیالیستی وجود دارد. ایجاد "تئوری رشد" که بنحوی می‌خواهد مسئله لاینحل ناپایداری آهنگ رشد کشورهای سرمایه داری و عقب ماندگی آنرا از آهنگ رشد کشورهای سوسیالیستی حل نماید و انتقاد هواداران "نظریه رشد" از مکتب کینز (Keynes) و پیش کشیدن "نظریه دینامیک" هارود (Harrod) و دامار (Domar) بجای "نظریه استاتیک" کینز، تنظیم برنامه های اقتصادی و دخالت هرچه بیشتر دولتهای سرمایه داری در امر اقتصاد و تقویت سرمایه - داری انحصاری دولتی - انعکاسی است از کوششهایی که از لحاظ نظری و عملی در راه تسریع رشد اقتصادی کشورهای امپریالیستی بعمل میآید.

اگرچه مسئله آهنگ رشد از مسائل عمده ایست که مورد توجه کشورهای رشد یافته سرمایه داری نیز قرار گرفته است ولی این مسئله برای کشورهای در حال رشد و کشورهای رشد یافته سرمایه داری از دیدگاههای مختلف مطرح است. آهنگ رشد مسئله موجودیت رژیم سرمایه داری را برای کشورهای امپریالیستی مطرح نموده است، زیرا آهنگ رشد تنها ضامن پیروزی در مسابقه دو سیستم اجتماعی است. ولی برای کشورهای نوحاسته، آهنگ رشد مسئله انتخاب راه رشد را مطرح می‌نماید، زیرا بدون حل مسئله راه رشد معضل آهنگ رشد نیز قابل حل نخواهد بود.

مسئله آهنگ رشد در تهاست افکار مردم میهن مارا بخود مشغول داشته و در محافل اقتصادی واجتماعی ایران نیز مطرح شده است. اهمیت این مسئله خطیر شاید در این گفته های آقای حسین پیرنیا بهترین وجه منعکس شده باشد: "ملت‌ها ناچارند در توسعه اقتصادی واجتماعی سرعت کافی بدست آورند. جهان امروز جهان سرعت است. ۰۰۰ حادثه بین العلیی بعظمت کمونیست شدن کشور ۶۰۰ یا ۷۰۰ میلیونی چین مربوط به همین سرعت توسعه اقتصادی است و "هدف انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در اتحاد شوروی علاوه بر موضوع از بین بردن بی عدالتیهای که در اجتماع روسیه تزاری وجود داشت سوق دادن روسیه در راه تمدن صنعتی و بدست آوردن سرعت کافی در این راه بود".

ناسما مانی اقتصادی رژیم کنونی و آهنگ نازل رشد اقتصادی کشور باعث میشود که مسئله آهنگ رشد با حدتی بیشتر برای مردم ایران مطرح گردد. بطوریکه میدانیم تا همین ۶ درصد افزایش سالانه درآمد ملی هدف فائز برنامه های ایران و آهنگ ایدال هیئت حاکمه ایرانست. با چنین آهنگی بیش از ۶۰ سال لازم است تا بتوان درآمد سرانه را بسطح امروزی کشورهای رشد یافته سرمایه داری رساند و اگر با گامهای لنگانی که تاکنون برداشته شده طی طریق نمانیم و با آهنگ ۴٪ در سال پیش رویم بیش از ۱۲۰ سال وقت لازم است تا بتوانیم خود را بسطح امروزی کشورهای پیشرفته برسانیم. و چنانچه آهنگ متوسط رشد کشورهای پیشرفته

سرمایه داری را ۴٪ در سال فرض کنیم باد نظر گرفتن افزایش جمعیت (برای ایران ۲٫۵٪ و برای کشورهای پیشرفته سرمایه داری ۱٫۵٪) یا آهنگ رشد ۶٪ در سال بیش از دو قرن وقت لازم است تا ایران بتواند درآمد سرانه مردم را بر پای آرزوی کشورهای رشد یافته برساند و اما با آهنگ ۳٫۴٪ شکاف موجود عمیقتر شده و ایران بهیچوجه قادر نخواهد بود درآمد سرانه اهالی راهسطح کشورهای رشد یافته نماید. البته ما برای کشورهای امپریالیستی چنین طول عمری قائل نیستیم ولی این حساب ساده وضع اسف آفرین کنونی را نشان میدهد.

آیا ایران قادر است در حد اقل زمان بعقب ماندگی اقتصادی خود پایان دهد؟ ماسعی میکنیم عهد تری جوانب این مسئله حیاتی را در شرایط مشخص ایران مورد بررسی قرار دهیم. اگرچه استاد بارقام و اشاره به بعضی فرمولها و قانونمندیهایی اقتصادی میتواند موجب ملال خواننده گردد، ولی برای پرهیز از یک بحث مجرد و برای آنکه بررسی و استلال ما درخلاف انجام نگیرد و متکی بر واقعیات باشد، ناگزیر از اینم.

برای بدست آوردن آهنگی که بعد اقل زمان بتواند ایران را از عقب ماندگی اقتصادی برهاند و آنرا در ردیف کشورهای پیشرفته قرار دهد، بیش از همه باید عوامل تعیین کننده آهنگ رشد را بشناسیم. از نظر اقتصاد کار و یازده کار عوامل تعیین کننده آهنگ رشد میباشند. علاوه برای جلب عامل کار بتولید و برای افزایش بازده آن امکانات مالی کشور یعنی امکانات سرمایه گذاری باید در نظر گرفته شود. این امکانات ایران را در این موارد مورد بررسی قرار میدهم.

افزایش تعداد افرادی که بامر تولید اشتغال دارند یکی از عوامل تعیین کننده آهنگ رشد میباشد. هر قدر تعداد بیشتری نیروی کار برشته های تولیدی جلب گردد، بهمان نسبت نیز میزان تولید افزایش خواهد یافت. در کشورهایی که تمام نیروهای انسانی برشته های تولید ملی و سایر برشته های فعالیت اجتماعی جلب شده اند، افزایش نیروی کار کم و بیش با افزایش متوسط نفوس این کشورها بستگی خواهد داشت. ولی در ایران در اثر عوامل اجتماعی و تاریخی تعداد کثیری از افراد مستعد بکار هنوز برشته های تولیدی و یا سایر برشته های فعالیت اجتماعی جلب نشده اند. برای نشان دادن این واقعیت وضع ایران را در اینمورد با بعضی کشورهای سرمایه داری مقایسه میکنیم.

نسبت جمعیت فعال از نظر اقتصادی در ایران و بعضی کشورهای سرمایه داری

کشور	سال	جمعیت فعال مرد نسبت به تمام نفوس مرد	جمعیت فعال زن نسبت به تمام نفوس زن	جمعیت فعال مرد و زن نسبت به جمعیت کشور
انگلستان *	۱۹۵۱	۶۷	۲۷	۴۶
اطریش	۱۹۵۶	۶۶	۳۸	۵۱
آلمان غربی	۱۹۵۶	۶۸	۳۵	۵۰
فرانسه	۱۹۵۷	۶۱	۲۹	۴۵
ایالات متحده	۱۹۵۰	۵۸	۲۲	۴۰
ژاپن	۱۹۵۵	۵۶	۴۰	۴۸
هندوستان	۱۹۵۱	۵۴	۲۴	۳۹
ایران	۱۹۵۶	۵۷	۶	۳۲

* بدون ایرلند شمالی

بطوریکه از جدول برمیآید در ایران جمعا ۳۲٪ اهالی از نظر اقتصادی فعال شناخته شده اند.

با آنکه کشورهای سرمایه داری پیشرفته نیز بحمل اجتماعی و اقتصادی قادر نیستند که نیروهای بیشتری را بفعالیت تولیدی جلب نمایند ولی ایران از این لحاظ در وضع بدتری قرار دارد. این عقب ماندگی بیشتر در مورد زنان کشور ماحسوس است. باین ترتیب در اثر عوامل اقتصادی و سن کهنه اجتماعی بخش عظیمی از نیروی انسانی کشور عاطل و باطل مانده است. با مقایسه نسبت اشخاص فعال اقتصادی ایران با ارقام مربوط بکشورهای پیشرفته میتوان گفت که نسبت جمعیت فعال را در ایران ممکن است از ۲۲٪ اقلا به ۴۸٪ افزایش داد و از این طریق ۵۰٪ به نیروهای فعال اجتماعی افزود. یعنی عملاً برای ایران این امکان وجود دارد که بحساب جلب نیروهای عاطل انسانی بفعالیت تولیدی و اجتماعی میزان تولید را تا ۵۰٪ بالا برده و با این طریق تولید ملی خود را با آهنگی سریعتر از رشد طبیعی جمعیت کشور افزایش دهد. اگر قرار باشد نیروهای غیر فعال را طی یک برنامه بیست و پنجساله بکار جلب نمایم فقط از این بابت سالانه میتوان در حدود ۱۸ درصد بتولید ملی افزود. اگر نیروهای تازه ای را که در اثر رشد طبیعی جمعیت کشور (۲۵٪ در سال) وارد فعالیت اقتصادی و اجتماعی میگردد بحساب آوریم طی ۲۵ سال آهنگی برابر ۳٫۴ درصد در سال میتوان برای رشد اقتصادی کشور تا ۵۰٪ تعیین نمود.

جلب نیروهای انسانی با مأمور اقتصادی حد طبیعی افزایش تولید و آهنگ رشد آنرا تعیین میکنند. در بالابردن آهنگ رشد و بخصوص در ایجاد قدرت اقتصادی بازه که کار نقش اساسی و حلال دارد. با مراجعه بجدول فوق دیده میشود که نسبت جمعیت فعال در هند وستان و ایالات متحده تقریباً برابر است ولی با وجود آنکه جمعیت هند وستان پیش از دو برابر جمعیت ایالات متحده میباشد قدرت تولیدی این دو کشور اصلاً قابل مقایسه نیست. علت آنست که در ایالات متحده بازه که بکار معرّات بیش از بازه که در هند وستان میاشد. افزایش تولید ملی بحساب جلب نیروهای تازه انسانی بکار رشد تولید را در سطح تا ۵۰٪ تعیین مینماید و حداقل امکان رشد را بوجود میآورد و بهیچوجه نمیتواند عقب ماندگی کشورهای در حال رشد را از میان بردارد. از پنجاست که برای افزایش سریع تولید باید ببازده که کار یعنی رشد عمقی اقتصاد ملی تکیه نمود.

برای کشورهای رشد یافته سرمایه داری دو قرن وقت لازم بود تا بتوانند سطح بازه که کار را در اقتصاد خود بدرجه کنونی برسانند. کندی در افزایش بازه که کار کشورهای سرمایه داری بیش از همه ناشی از شرایط اجتماعی و مناسبات تولیدی جهان سرمایه داری بوده است. تضاد های جهان سرمایه باعث میشد که تکنیک جدید بکندی وارد عرصه تولید گردد و این امر خود باعث کندی بالا رفتن بازه که کار میشد. کافی است گفته شود که طی ۴۵ سال یعنی از سال ۱۹۱۳ تا سال ۱۹۵۸ بازه که کار رشته های صنعتی در ایالات متحده ۳۴۰ درصد، در فرانسه ۲۱۰ درصد و در انگلستان فقط ۱۴۰ درصد افزایش یافت و حال آنکه در اتحاد شوروی با وجود دشواریهای عظیمی که جنگهای جهانی و جنگ داخلی و ادخاله مسلحانه خارجی و محاصره اقتصادی برای این کشور فراهم آورد بوده، بازه که کار در رشته های صنعتی در سال ۱۹۵۸ نسبت بسال ۱۹۱۳ در حدود ۱۰ برابر افزایش یافت.

در شرایط کنونی، کشورهای در حال رشد و از جمله ایران میتوانند با استفاده از تجربه فنی کشورهای پیشرفته و بکار بستن تکنیک معاصر بازه که کار را در تمام اقتصاد ملی با سرعتی معرّات بیشتر از کشورهای سرمایه داری پیشرفته افزایش دهند. تجربه کشورهای سوسیالیستی و بخصوص اتحاد شوروی میتواند حدوداً امکانات ما را برای افزایش بازه که کار نشان دهد. بازه که کار در تمام اقتصاد ملی اتحاد شوروی طی ده سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ سالانه بطور متوسط در حدود ۸٪ افزایش یافته است. بطوریکه در بالا دیدیم این بازه در رشته های صنعتی با زهم بیشتر است، ولی ایالات متحده در همین مدت عملاً توانسته است بازه که کار را در تمام اقتصاد خود در حدود ۲٪ در سال افزایش دهد. با ایجاد شرایط مساعد اجتماعی و اقتصادی از لحاظ فنی برای ایران نیز این امکان وجود دارد که بازه که کار را سالانه در حدود ۸٪ افزایش دهد. باید اضافه کنیم که با پیش گرفتن سیاست مستقل ملی و با تکیه بکمکهای بی شماری ارد و گاه سوسیالیستی و با ایجاد مناسبات اقتصادی عادلانه با کشورهای سرمایه داری ایران قادر خواهد بود بازه که کار اقتصاد ملی را بجزایر بیشتری افزایش دهد، زیرا

اکنون در اقتصاد ایران از تکنیک معاصر بسیار کم استفاده میشود و وارد کردن تکنیک نو میتواند انقلابی در بازسازی اقتصاد ملی ایران ایجاد نماید. بهر حال ما میزان افزایش بازده اقتصاد ملی را در حدود ۱۶٫۵٪ در سال یعنی بمیزان زیادی کمتر از امکانات واقعی در نظر میگیریم. با این فرض افزایش بازده کار بنحویه خود باعث افزایش محصول اجتماعی بمیزان ۱۶٫۵٪ در سال خواهد بود.

اکنون با ترکیب دو عامل افزایش تولید یعنی کار و بازده کار میتوان نتیجه تأثیر این دو عامل را در رشد اقتصاد ملی ایران حساب کرد. ترکیب این دو عامل آهنگی برابر با ۱۱٪ در سال برای اقتصاد ایران تا همین خواهد نمود (۱). با چنین آهنگی در ظرف ۲۵ سال میتوان تولید ملی را باندازه ۱۴ بار افزایش داد یعنی هر ده سال تولید ملی را ۲٫۸ برابر نمود. در مقایسه با برنامه ای که سازمان ملل در "دهه پیشرفت" سالهای ۱۹۶۰-۱۹۷۰ برای کشورهای در حال توسعه در نظر گرفته و افزایش تولید ملی را فقط باندازه ۱٫۷ برابر پیش بینی کرده است، رقم ۲٫۸ شاخص قابل ملاحظه ای خواهد بود.

با آهنگ رشد ۱۱٪ در سال با در نظر گرفتن رشد طبیعی جمعیت میتوان درآمد سرانه ایران را در سال باندازه ۱٫۶٪ و در ظرف ۲۵ سال بمیزان ۷٫۴ برابر افزایش داد و باین ترتیب درآمد سرانه را بسطح متوسط کشورهای پیشرفته صنعتی رساند.

جلب نیروهای تازه انسانی برشته های تولید ملی و افزایش بازده کار بدون صرف مبالغ هنگفت سرمایه امکان پذیر نیست. سرمایه گذاری بدون انباشت سرمایه (پس انداز) غیرممکن است و مسئله انباشت نیز یکی از مشکلاتی است که کشورهای در حال رشد بدون

تحول بنیادی در کشور بحل آن قادر نخواهند بود.

متخصصین ایرانی و خارجی برای ۱۶٪ افزایش سالانه درآمد ملی ضروری می شمارند که در حدود ۱۸ درصد از درآمد ملی سرمایه گذاری شود. ولی رژیم کنونی که در شرایط اجتماعی و اقتصادی موجود قادر نیست ۱۸ درصد از درآمد ملی را صرف سرمایه گذاری نماید تموم باستقراض خارجی شده و میشود. بطوریکه از گزارش سازمان برنامه برمیآید دولت ایران طی برنامه هفتساله دوم حتی با توسل بوامهای خارجی نتوانست میزان سرمایه گذاری را در سطح ۱۸٪ درآمد ملی حفظ نماید. جدول زیر نشان میدهد که میزان سرمایه گذاری کشور فقط در حدود ۳۱٪ درآمد ملی بوده است.

سرمایه گذاری و درآمد ملی طی سالهای ۱۳۴۱-۱۳۳۴
(به میلیارد ریال)

سال	درآمد ملی	سرمایه گذاری	سهم سرمایه گذاری از درآمد ملی (به %)	افزایش درآمد ملی (به %)	شاخص تسلسلی افزایش درآمد ملی (به %)
۱۳۳۴	۲۲۹	۱۷/۸	۷/۸	۱۰۰/۰	-
۱۳۳۵	۲۳۵	۲۴/۱	۱۰/۳	۱۰۲/۶	۲/۶
۱۳۳۶	۲۴۳	۲۷/۸	۱۴/۸	۱۰۶/۱	۳/۴
۱۳۳۷	۲۵۲	۴۴/۷	۱۷/۸	۱۱۰/۰	۳/۷
۱۳۳۸	۲۸۶	۵۱/۰	۱۷/۸	۱۲۴/۸	۱۳/۵
۱۳۳۹	۲۹۵	۴۹/۱	۱۶/۶	۱۲۸/۸	۳/۱
۱۳۴۰	۳۰۳	۳۸/۶	۱۲/۷	۱۳۲/۳	۲/۷
۱۳۴۱	۳۰۷	۳۰/۸	۱۰/۰	۱۳۴/۰	۱/۳
جمع	۲۱۵۰	۲۸۳/۹	۱۳/۱	آهنگ متوسط ۴٫۳٪	

(۱) $\frac{10.6 \times 10.6}{100} = 1.11\%$ که با تفریق رقم ۱۰۰ (سال پایه) آهنگ افزایش برابر ۱۱٪ در سال خواهد بود.

بطوریکه گفته شد این سرمایه گذاری تماماً بحساب پس انداز داخلی (انباشت) نبوده و مقدار زیاد آن بحساب وامهای خارجی انجام گرفته است. بطوریکه از سخنرانی آقای دکتر ضامند، قائم مقام رئیس کل بانک مرکزی در کنفرانس سرمایه گذاری بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران بر میآید طی سالهای ۱۳۳۹-۱۳۳۴ پس انداز داخلی فقط برابر ۱۲٪ تولید ناخالص ملی بوده است. مجله بانک مرکزی، فروردین ۱۳۴۲ شماره ۱۹۰ بدیهی است با این وضع نمیتوان کوچکترین اقدامی در راه از میان بردن عقب ماندگی اقتصادی کشور بعمل آورد.

نکته قابل توجه دیگر آنکه دولت ایران با سرمایه گذاری بمیزان ۱۳٪ ظاهر ادراخ را هر ساله باندازه ۳٪ افزایش داده است. ولی با کمی دقت خواهیم دید که چنین نیست. زیرا در ادراخ دولت از عایدات نفت که رابطه ای با سرمایه گذاری ایران ندارد تأثیر بسیار در افزایش ادراخ ملی داشته است. در ادراخ ایران از نفت طی برنامه هفتساله دوم بمیزان ۳۷۰٪ و یا سالانه بطور متوسط باندازه ۲۰٪ افزایش یافته است. از آنجاکه در ادراخ نفت سهم بزرگی در تشکیل و افزایش ادراخ ملی ایران دارد، افزایش سریع آن تأثیر زیاد در آهنگ افزایش ادراخ ملی باقی میگذارد. لذا برای آنکه تأثیر ۱۳٪ سرمایه گذاری را در افزایش ادراخ ملی حساب کنیم، بحساب آوردن در ادراخ نفت جایز نخواهد بود. اگر این نکته را در نظر بگیریم خواهیم دید که افزایش ادراخ ملی در نتیجه ۱۳٪ سرمایه گذاری از ادراخ ملی برابر ۳٪ درصد در سال نبوده، بلکه برابر ۳٪ درصد بوده است. باین ترتیب نه تنها ادراخ ملی ایران قادر نمیشود که در سطح پیش بینی شده در برنامه هفتساله سرمایه گذاری نماید و در ادراخ ملی رابطی برنامه افزایش دهد، بلکه حتی نتوانست نسبتی را که بین سرمایه گذاری و افزایش ادراخ ملی (ضریب سرمایه) پیش بینی کرده بود (۱:۳) حفظ نماید، زیرا عملاً این نسبت به ۱:۳٫۸ افزایش یافت.

با در نظر گرفتن تجربه رژیم کنونی آیا ایران قادر خواهد بود برای افزایش ادراخ ملی بمیزان ۱۱٪ در سال سرمایه لازم را تأمین نماید؟ عبارت دیگر از نظر سرمایه گذاری چگونه میتوان به آهنگ ۱۱٪ در سال رسید؟ از نظر سرمایه گذاری آهنگ رشد نسبت مستقیم با سهم سرمایه از ادراخ ملی و نسبت معکوس با ضریب سرمایه دارد (۱). سهم سرمایه از ادراخ ملی عبارتست از درصد برداشت از ادراخ ملی برای سرمایه گذاری و ضریب سرمایه عبارتست از نسبت سرمایه بمیزان محصول (و یا ادراخ ملی) که در نتیجه این سرمایه بدست میآید. عبارت دیگر هر قدر مقدار بیشتری از ادراخ ملی صرف سرمایه گذاری شود، همانقدر نیز ادراخ ملی (و یا محصول اجتماعی) افزایش بیشتر خواهد داشت و هر قدر با سرمایه بیشتر محصول کمتری بتوان تولید نمود، بهمان میزان نیز ادراخ ملی (و یا محصول اجتماعی) بمیزان کمتری افزوده خواهد شد.

چنانکه قبلاً دیدیم طی برنامه هفتساله دوم بجای ۱۸٪ فقط ۱۳٪ ادراخ ملی سرمایه گذاری شد و ضریب سرمایه نیز از ۱:۲ به ۱:۳٫۸ افزایش یافت و لذا در ادراخ ملی بجای ۶٪ در سال ۳:۰۷ (۱۸:۳) فقط باندازه ۳۴٪ (۳۴:۰۷ = ۳٫۸:۱) افزایش یافت.

برای رشد سریع ادراخ ملی باید هر ساله میزان بیشتری از ادراخ ملی پس انداز نمود تا بتوان بمقدار بیشتری سرمایه گذاری نمود. بطوریکه تجربه کشورهای سوسیالیستی نشان میدهد میزان پس انداز برای سرمایه گذاری در حدود ۲۰-۳۰ درصد ادراخ ملی است. بعضی از کشورهای سرمایه داری نیز که در سالهای اخیر نتوانستند اقتصاد خود را نسبتاً با سرعت زیادی رشد دهند سالانه مبالغ بزرگی از ادراخ ملی سرمایه گذاری نمودند (مجموع کشورهای "بازار مشترک" در حدود ۲۲٪ و ژاپن در حدود ۳۷٪). بدیهی است هر قدر مقدار بیشتری از ادراخ ملی صرف سرمایه گذاری شود، سهم اهالی نیز بهمان میزان از ادراخ ملی برای مصرف خصوصی تقلیل خواهد یافت. اگرمانیز خواهیم در ایران در حدود ۳۰٪ ادراخ ملی سرمایه گذاری کنیم، آیا لطمه ای بمصرف اهالی

(۱) این قانونمندی بطور سطحی در قالب اصطلاحات مکتب کینز از طرف هارود نیز بیان شده است و در مطبوعات اقتصادی کشورهای سرمایه داری بفرمولی با معادله هارود مشهور است، حال آنکه این قانونمندی در قرن گذشته در "کاپیتال" مارکس عمیقاً مورد بررسی قرار گرفته بود.

وارد خواهد شد یا نه؟ برای پاسخ باین سؤال بهتر است بارقام مراجعه کنیم.

طبق برآوردی که بانک مرکزی ایران در مورد درآمد ملی ایران در سال ۱۳۳۸ بعمل آورد، محصول ناخالص ملی ایران در این سال برابر ۲۷۵/۵ میلیارد ریال بوده و از آن ۲۰۴/۲ میلیارد ریال یعنی ۷۴ درصد صرف هزینه های مصرفی خصوصی اهالی شده است. باین ترتیب عملاً ۲۶٪ محصول ملی بمصرف دیگری جز مصرف خصوصی رسیده است / مجله بانک مرکزی ایران، مرداد ۱۳۴۱، شماره ۱۱/۱ مهترآنکه هزینه مصرفی اکثریت قاطع اهالی ایران بمیزان قابل ملاحظه ای کمتر از رقم مذکور است. بنا بر بررسی بانک مرکزی ایران در دهمن سال ۱۳۳۸ مصرف خصوصی ۱۴ میلیون اهالی مناطق روستائی درحدود ۸/۸ میلیارد ریال بوده است. باین ترتیب ۶/۲۸٪ تمام جمعیت ایران فقط ۵/۳۲٪ محصول ملی را بمصرف خصوصی میسراند. بعلاوه مصرف سرانه گروههای ازنخانو. ر. های شهری ایران که درآمد خالص پولی سالیانه آنها تا ۷۵ هزار ریال میباشد، کمتر از حد متوسط مصرف سرانه در ایران است. تعداد افراد این خانوار را در تمام کشور برابر ۷/۴ میلیون نفر و میزان مصرف آنها در سال درحدود ۵/۵ میلیارد ریال میباشد (۱). یعنی ۸/۱۸ میلیون نفر از اهالی کشور (روستائی و شهری) که مصرف سرانه آنها پائین تر از سطح متوسط مصرف سرانه کشور میباشد فقط ۳/۱۴۶ میلیارد ریال بمصرف خصوصی خود رسانده اند. باین ترتیب درحدود ۹۲٪ اهالی ایران فقط ۳/۵٪ محصول ملی را صرف هزینه های خصوصی خود نموده اند. تردیدی نیست که در چنین شرایطی اکثریت قاطع مردم ایران که تقریباً نصف محصول ملی نصیب انسان میگردد در توجیح میدهند که مقادیر هنگفتی از محصول ملی که ثمره دسترنج آنان میباشد بجای آنکه بخورد مشتی مالک و کمزاد و ر. را بخوار برسد و یا صرف هزینه های نظامی رژیم موجود شود و باید ست مشتی خائن حیف و میل گردد، از طریق سرمایه گذاری در راه پیشرفت اقتصادی و ارتقاء سطح زندگی مردم صرف گردد. از آنچه گفته شد بروشنی دیده میشود که در سطح فعلی درآمد ملی و بدون آنکه بمصرف اکثریت قاطع اهالی لطمه ای وارد آید، ایران قادر است سالانه اقلاً باندازه ۲۰٪ درآمد ملی را صرف سرمایه گذاری و پیشرفت اقتصاد خود نماید.

حال بمسئله ضریب سرمایه میگردیم. بطوریکه میدانیم محافظان اقتصادی ایران به تهنیت از متخصصین کشورهای امپریالیستی چنین فرض میکنند که برای افزایش درآمد ملی باندازه ۱٪ باید بمیزان ۳٪ از درآمد ملی سرمایه گذاری شود. این فرض بر پایه بررسی سازمان ملل متحد در مورد سرمایه گذاری و افزایش درآمد ملی ۲۴ کشور در حال رشد طی سالهای ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۸ / ۱۹۵۷ بوجود آمده است. بطوریکه از آن سازمان ملل برمیاید نسبت سرمایه گذاری به افزایش درآمد ملی از ۱:۱ در مورد فیلیپین تا ۱:۱۲۹ در مورد آرژانتین تغییر میکند. مقادیر مختلف سرمایه برای افزایش واحد درآمد ملی در مورد کشورهای پیشرفته سرمایه داری نیز دیده میشود. چنانکه این نسبت طی سالهای ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۸ برای فرانسه ۱:۲۷، ایالات متحده ۱:۳، ایتالیا ۱:۳، کانادا ۱:۹، انگلستان ۱:۵ و نروژ ۱:۷۸ بوده است. باین ترتیب تجربه کشورهای مختلف حاکی از وجود نسبت های گوناگون در این مورد میباشد. حتی در مورد کشورهای نیز در سالهای مختلف نسبت های متفاوت دیده میشود. برحسب آنکه سرمایه گذاری در رشته های مولد انجام میگیرد یا رشته های غیرمولد، برحسب تقسیم سرمایه میان رشته های مختلف تولیدی، مدت ایجاد واحد های تولیدی، زمان شروع بهره برداری از واحدها، نحوه استفاده از ظرفیت تولیدی و بسیاری عوامل دیگر میزان سرمایه گذاری نسبت با افزایش درآمد ملی متفاوت خواهد بود. ولی بیش از تمام این عوامل مسئله ضریب سرمایه وابسته بشرايط اجتماعي است. در شرایط رشد متناسب و طبق برنامه اقتصاد ملی که از منابع طبیعی و نیروهای انسانی و قدرت های تولیدی باید به بهترین وجه استفاده شود، بازده سرمایه افزایش یافته و لذا ضریب سرمایه کاهش می یابد.

بطوریکه از گزارش سازمان برنامه برمیاید طی برنامه هفتساله دوم بیش از ۵۷٪ سرمایه گذاری سازمان

(۱) بر اساس ارقام منتشره در مجله بانک مرکزی در مورد " بررسی درآمد و هزینه خانوار ها در ۳۲ شهر ایران " و " برآورد درآمد و محصول ملی ایران " حساب شده است.

صرف ارتباطات و مذاکرات و امراض اجتماعی شده است و تمام این هزینه ها جنبه غیرمولد داشته اند. البته کسی ضرورت سرمایه گذاری در اینگونه رشته ها را انکار نمی کند. در اینجا صحبت بر سر تقسیم هماهنگ و متناسب منابع مالی میان رشته های مختلف است. شکی نیست که با افزایش میزان سرمایه گذاری تا ۳۰٪ محصول ملی مبالغ بیشتری نسبت بانچه که رژیم کنونی صرف امراض اجتماعی مینماید، میتوان در این راه صرف نمود. متما میزان نسبی اینگونه هزینه ها در جمع سرمایه گذاری کمتر از آن خواهد بود که اکنون وجود دارد. در بخش کشاورزی نیز ۷۴٪ سرمایه گذاری صرف هزینه های سد سازی و آبیاری شده است که در اینجا نیز بعلمت عدم هماهنگی در کارها (تکمیل نشدن شبکه های آبیاری و حتی ایجاد نکردن آن، نبودن ماشین آلات کشاورزی برای کشت زمینهای قابل آبیاری و غیره) از این بناهای پوهزینه بهره برداری لازم انجام نگرفت. همچنین در بخش خصوصی قسمت عظیم سرمایه گذاریها صرف سفته بازی در زمین و ساختن بناهای لوکس گردید. چنانکه طی سالهای ۱۳۳۱-۱۳۴۰ تمهیدات تهران باندازه ۲۳ میلیارد ریال صرف خانه سازی شد که این مبلغ تقریباً ۱/۴ تمام سرمایه گذاریهای بخش خصوصی را در تمام کشور تشکیل میدهد. بنابراین بانک مرکزی "قسمت عمده این سرمایه گذاریهای سنگین متوجه ساختمانهای بزرگ و تجملی بود و ... نتوانست در حل مشکل مسکن مؤثر شود" / ترازنامه سال ۱۳۴۰، صفحه ۱۸/۱. تمام این عوامل باعث میشود که ضریب سرمایه افزایش یابد. بادر نظر گرفتن حقایق مذکور بااطمینان میتوان گفت که بازمیان بردن هزینه های غیر ضروری و تعدیل نسبی هزینه های غیرمولد و جلوگیری از حیف و میل ضریب سرمایه رانسبت بانچه که طی هفتساله دوم عملاً وجود داشت (۱:۳۸) اقلاً باندازه ۳۰٪ تقلیل داد و آنرا در حدود ۱:۲۷ تثبیت نمود (در برنامه هفتساله نسبت ۱:۳ پیش بینی شده بود).

باین ترتیب با افزایش میزان سرمایه گذاری تا ۳۰ درصد درآمد ملی و با کاهش ضریب سرمایه تا ۱:۲۷ میتوان از نظر عامل سرمایه نیز درآمد ملی را باندازه ۱۱٪ در سال افزایش داد (۱:۱ = ۲۷:۳۰).
 تردیدی نیست که امکانات ایران از این نیز بیشتر است. بطوریکه میدانیم سالانه میلیارد هاریال از درآمد ملی ایران که در صنایع نفت تولید میشود بوسیله امپریالیسم غارت میگردد، مبالغ هنگفتی در نتیجه بازگانی نامعادل و تحمیل قرضه های اسارت آور از کیسه ملت بیخما میروند. اگر این منابع بدست مردم ایران برسد، امکانات کشور برای تأمین سرمایه و رشد سریع درآمد ملی بقدر قابل ملاحظه ای افزایش خواهد یافت.

یکی از مسائل اساسی در رشد اقتصادی کشورهای در حال رشد اینست که برای تحکیم قدرت اقتصادی کشور، تأمین حد اکثر سرعت رشد و اخذ بهترین نتایج در چه رشته هایی باید سرمایه گذاری نمود.
 در چه رشته هایی باید سرمایه گذاری نمود

متخصصین ایرانی معمولاً مسئله اولویت رشته های تولیدی را در زمینه عوامل سرمایه و کار مطرح میکنند. آنها میگویند از دو عامل مذکور عامل سرمایه در ایران نایاب است و عامل کار فراوان و از اینجا چنین نتیجه میگیرند که برای رشد اقتصادی باید رشته هایی را توسعه داد که احتیاج کمتر بسرمایه و نیاز بیشتری بکار داشته باشد. بعبارت دیگر باید بر رشته هایی تکیه نمود که با سرمایه کمتر کار بیشتری ایجاد نماید و تولید را بمیزان بیشتری افزایش دهد.

در سلسله مقالاتی که در سال ۱۳۳۸ در نشریه شورای عالی اقتصاد تحت عنوان "نمو اقتصادی کشورهای توسعه نیافته" انتشار یافت با اشاره بکشورهای که رشد گفته میشود: "یکی از خواص این کشورها کمی سرمایه نسبت بکارگرمیاشد. پس سیاست سرمایه گذاری باید طوری باشد که بکارانداختن واحد کمی از سرمایه موجب اشتغال عدّه کثیری کارگر بشود لذا ۰۰۰ لازم نیست که ماشین آلاتی را که در ممالک بسط و توسعه یافته رائج است و مکانیکی شدن موجب آن میشود که تعداد کمتری کارگر را مشغول سازند وارد صنایع خود نمایند بلکه بایستی از ماشین آلاتی استفاده نمایند که کارگر بیشتری را بکار بگمارد تا بدین ترتیب کار برای افراد بیکاره ایجاد گردد. پس نحوه عمل سرمایه گذاری در کشورهای توسعه نیافته بانحوه عمل سرمایه گذاری در کشورهای صنعتی متفاوت است. دسته اول بایستی در وهله اول سرمایه گذاری را در کشاورزی و صنایع سبک مصرف نمایند / نشریه

شورای عالی اقتصاد، شماره ۵ آذرماه ۱۳۳۸/۰

آقای دکتر حسین پیرنیا "مقدم داشتن طرح‌هایی که نتیجه فوری دارد نسبت به طرح‌هایی که نتیجه آنها پس از چند سال عاید میگردد، مقدم داشتن طرح‌های کارطلب، یعنی طرح‌هایی که برای اجرای آنها ماشین آلات زیاد مورد نیاز نیست" توصیه مینماید/ مجله بانك مرکزی شماره ۳۰ اسفند ۱۳۴۲/۰

در یکی از گزارش‌های سازمان ملل متحد نیز بکشورهای کم‌رشد چنین توصیه میشود: "رویه‌رفته مناسبترین تکنیک‌ها محتملاً آنهایی هستند که حداکثر بازده اجتماعی را برای هر واحد سرمایه میدهند... کوچکترین نوع کارگاه که هماهنگ با کارایی فنی باشد و آن "تکنولوژی" که بهترین استفاده را از فراوانترین عوامل تولید (که در این کشورها عامل کار است - م) بدست دهد. کارخانه‌های چندین اشکوبه معمولاً برای سرزمین‌هایی که زمین بوفور و سرمایه کم دارند و قدرت تولید نهایی کارانهاد رخرقه‌های موسوم نزد يك صفر است نامناسب هستند" / نقل از تحقیقات اقتصادی شماره ۸ و ۷ صفحات ۱۰ و ۱۱/۰

این‌ها نمونه‌هایی است از راه‌حلهایی که در مقابل کشورهای کم‌رشد گذارده میشود. نیت این اشخاص و این محافل هرچه باشد، خوب یا بد، نتیجه یکی است و آن محکوم کردن ایران ببردگی اقتصادي. زیان این نوع توصیه‌ها بخصوص از این لحاظ است که ظاهراً علمی و منطقی بنظر می‌رسند و حد اکثر سرعت را در رشد درآمد ملی نوید میدهند.

زمانیکه ما میگوئیم رشته‌های صنعتی را باید سریع‌تر از کشاورزی رشد داد، یا صنایع سنگین و بخصوص ماشین‌سازی را بر صنایع سبک و غذائی ترجیح داد، این خواست ما زائیده يك هوس‌گود کانه و یا حس تقلید بیجا از کشورهای پیشرفته نیست، بلکه نیازمندی‌های حیاتی و تحکیم بنیه اقتصادی کشور این را ایجاب میکند. رشد سریع‌تر تولید وسایل تولید نسبت به تولید وسایل مصرف، صنایع سنگین نسبت به صنایع سبک، یا صنعت نسبت به کشاورزی زائیده قانونمندی‌های رشد اقتصاد است. اگر اجتماعی هر سال بمیزان بیشتری نسبت به سال قبل تولید مینماید، و این جز در موارد استثنائی و موقت در مورد تمام جوامع صادق است، باید هر سال تولید وسایل تولید را با سرعت بیشتری نسبت به تولید وسایل مصرف افزایش دهد. بعلاوه با پیشرفت علم و رشد تکنیک سال بسال بازده کار افزایش مییابد. افزایش بازده کار مستلزم آنست که برای واحد کار وسایل تولید بیشتری منظور گردد و این خود بمعنای افزایش سریع‌تر وسایل تولید نسبت به وسایل مصرف، صنایع سنگین نسبت به صنایع سبک و تولید صنعتی نسبت به تولید کشاورزی میباشد. تخییراتی که در ترکیب (استروکتور) تولید صنعتی کشورهای پیشرفته سرمایه داری بوجود نیاید بره‌شنی این گرایش را منعکس میسازد.

ترکیب (استروکتور) تولید صنعتی کشورهای پیشرفته سرمایه داری

	۱۹۵۸	۱۹۴۸	۱۹۳۸
صنایع سنگین	۵۶	۴۹/۷	۴۱/۷
صنایع استخراجی	۸/۵	۱۰/۱	۱۲/۰
صنایع سبک	۳۵/۵	۴۰/۲	۴۶/۳

تمام صنایع ۱۰۰/۰ ۱۰۰/۰ ۱۰۰/۰

با آنکه صنایع سنگین پیش از جنگ نیز سهمی بزرگ در تمام صنایع کشورهای پیشرفته سرمایه داری داشته است، در رساله‌های بعد وزن این رشته حیاتی با زهم افزایش یافته و از ۴۱/۷٪ به ۵۶٪ رسید و حال آنکه وزن صنایع سبک از ۴۶٪ به ۳۵٪ کاهش یافت. افزایش وزن صنایع سنگین و کاهش وزن صنایع سبک نتیجه آنست که صنایع سنگین یعنی مهمترین بخش تولید وسایل تولید با سرعت بیشتری نسبت به صنایع سبک و وسایل مصرف افزایش یافته است. عیناً همین وضع در مورد صناعت و کشاورزی نیز دیده میشود. تولید کشاورزی کشورهای اروپائی در سال ۱۹۵۷ نسبت به سالهای ۱۹۳۴-۱۹۳۸ بمیزان ۱۳۹ درصد افزایش یافت و حال آنکه

تولید صنعتی این کشورها در همین مدت بیش از ۱۸۰٪ افزود شد. حتی اگر دینامیک افزایش درآمد ملی و سرمایه گذاری را طی برنامه هفتساله دوم ایران با هم مقایسه کنیم خواهیم دید که سرمایه گذاری با سرعت بیشتری نسبت به درآمد ملی افزایش یافته است (آهنگ میانه افزایش درآمد ملی ۴۳٪ و سرمایه گذاری ۸۰٪). افزایش سریعتر سرمایه گذاری نسبت به درآمد ملی، گرچه بصورت مسخ شده و ناهنجار، گرایش افزایش سریعتر و وسایل تولید را نسبت به وسایل مصرف در ایران نشان میدهد.

البته افزایش سریعتر وسایل تولید نسبت به وسایل مصرف، صنایع سنگین نسبت به صنایع سبک، تولید صنعتی نسبت به تولید کشاورزی بمعنای آن نیست که سال بسال مواد مصرفی کمتری در دسترس مردم گذارد شود، بلکه برعکس وسایل مصرف نیز هر ساله افزایش می یابد و کالاهای بیشتری در اختیار اهالی گذارد میشود. هدف افزایش وسایل تولید ایجاد پایه مادی و فنی برای افزایش وسایل مصرف میباشد. بدون افزایش وسایل تولید افزایش وسایل مصرف، ارتقاء سطح زندگی اهالی و ایجاد رفاه عمومی غیرممکن است.

اگر ایران بخواهد بوضع فعلی ادامه دهد و کشاورزی را بر صنایع، صنایع سبک را بر صنایع سنگین ترجیح دهد، برای تأمین کشور با وسایل تولید (که بهر حال باید مقدار آنرا با سرعت بیشتری نسبت به وسایل مصرف افزایش دهد) باید هر ساله بمیزان واردات آن از خارج بیفزاید. و از آنجاکه اقدامی برای ریزی تولید وسایل تولید در داخل کشور انجام نمیکرد، این امر موجب تحکیم وابستگی ایران بکشورهای امپریالیستی و تثبیت آن تقسیم کاری خواهد شد که امپریالیسم بکشورهای در حال توسعه و از جمله با ایران تحصیل نموده است و در اثر آن ایران منبع مواد خام و بازار فروش مصنوعات انحصارهای خارجی گردیده است.

کسانیکه کشاورزی را بر صنایع و صنایع سبک را بر صنایع سنگین ترجیح میدهند استدلالشان بر این پایه است که این رشته وابسته به سرمایه کمتری احتیاج دارند. در این شکی نیست که وارد کردن تکنیک جدید در هر رشته تولیدی محتاج سرمایه گذاری های سنگین است. بدیهی است که گاو آهن و بیل و کنگک و یاد ستگاههای پارچه بافی دستی ارزانتر از وسایل تکنیکی معاصر هستند. اگر بر این قیاس عمل کنیم باید اصولاً از بکار بردن تکنیک جدید امتناع ورزیم. ولی بکار بردن تکنیک بازه کار را بر ابعاد بلامیبرد و هزینه تولید واحد محصول را پایین میآورد و همین امر موجب باز خرید سرمایه گذاری میگردد.

بعلاوه گرچه میزان سرمایه لازم برای صنایع سنگین بیش از سرمایه لازم برای صنایع سبک و غذائیت، این اختلاف آنقدر نیست که بتوان با استناد بان از رشد صنایع سنگین امتناع ورزید. در سال ۱۹۵۱ میزان سرمایه ثابت و سرمایه در گردش (در عرف اقتصاد سرمایه داری) برای تولید یک دلار محصول صنعتی در ایالات متحده چنین بوده است:

در تمام صنایع استحصالی	۶۵۹٫۰ دلار
در رشته ماشین سازی	۶۷۰٫۰
در صنایع شیمیائی	۸۱۵٫۰
در صنایع نساجی	۶۵۴٫۰
در صنایع غذایی	۴۱۷٫۰
در خانیاات	۷۰۰٫۰
میل سازی	۷۷۶٫۰

بطوریکه ملاحظه میشود اگر رشته های مختلف و همه جانبه ای در صنایع بوجود آید، میزان سرمایه گذاری در تمام صنایع استحصالی تقریباً در سطح صنایع سبک خواهد بود. حتی میزان سرمایه لازم در چنان رشته های حیاتی مانند ماشین سازی تقریباً در حد رشته نساجی است. مهمتر آنکه در رشته کشاورزی بحالت فعلی بودن تولید آن و بحالت آنکه ماشین آلات کشاورزی فقط مدت قلیلی در سال مورد بهره برداری قرار میگیرند، برای تولید واحد ارزش سرمایه بیشتری لازم است. چنانکه در سال ۱۹۵۰ میزان سرمایه لازم برای تولید یک دلار محصول کشاورزی برابر ۵۰۶ دلار بوده است (باقیعت زمین). باین ترتیب مسئله سرمایه طلبی (ضریب سرمایه)

بان نحوی نیست که متخصصین ایران تصور میکنند و در مورد کشاورزی حتی متضاد با تصورات آنهاست. اگر در کشور تمام رشته‌ها بطور هماهنگ رشد یابند از نظر سرمایه گذاری تعدیل نسبی میان رشته‌ها بوجود خواهد آمد و رشته‌هایی که ضریب سرمایه کوچکتر دارند، اثرات رشته‌های سرمایه طلب را تا حد ویدی خنثی خواهند کرد. بنابراین تناسب میان عامل کار و عامل سرمایه چنان مسئله‌ای نیست که با استناد بان بتوان رشد اقتصادی کشور را از راه درست منحرف نمود.

حقیقت آنکه اگر هم مسئله سرمایه طلبی رشته‌های تولیدی برای ایران مطرح باشد، طرح این مسئله در آن مقطعی نخواهد بود که مورد نظر محافل اقتصادی ایران بوده و برای آنها موجب نگرانی و برای سازمان ملل مایه دل‌سوزی میگردد. باین ارقام توجه فرمائید:

تناسب سرمایه ثابت با محصول سالانه صنایع ایران در سال ۱۳۴۱
(به میلیون ریال)

سرمایه ثابت	محصول سالانه	ضریب سرمایه
۱۶۰۰۰	۵۰۰۰	۳٫۲
۱۵۰۰	۱۵۰۰	۱٫۰
۸۰۰۰	۵۰۰۰	۱٫۶
۴۰۰۰	۱۰۰۰	۰٫۴
۳۶۰۰	۱۳۰۰	۲٫۷
۳۰۰۰	۷۰۰	۰٫۴۳
۲۰۰۰	۲۳۰۰	۰٫۸۷
۱۵۰۰	۲۰۰۰	۰٫۷۵
۳۹۶۰۰	۱۸۸۰۰	۲٫۱

صنایع مذکور رجدول بنابگفته آقای دکتر حشمت علائی، رئیس اداره اقتصاد بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران قریب ۷۵ تا ۸۰٪ تمام فعالیت‌های صنعتی ایران بجز نفت را تشکیل میدهد. با مراجعه به ارقام فوق الذکر روشن میشود که در عهدترین رشته‌های صنعتی ایران برای تولید یک ریال محصول صنعتی باندازه ۲٫۱ ریال سرمایه ثابت (در مفهوم اقتصاد سرمایه داری) لازم است. یعنی ضریب سرمایه ثابت برابر ۲٫۱ میباشد (۱). حال این رقم را بقرم مربوط بتمام صنایع استحصالی ایالات متحد (صنایع سبک و سنگین) مقایسه کنیم. این نسبت برای تمام صنایع این کشور برابر ۱٫۳ است. و در مورد صنایع نساجی برابر ۱٫۴ میباشد. یعنی ضریب سرمایه در ایران ۷ برابر ضریب سرمایه در ایالات متحد آمریکا و در مورد صنایع نساجی حتی بیش از ۱۳ برابر میباشد. این وضع علل مختلف دارد. گرانی بیش از حد قیمت ماشین‌آلاتی که از کشورهای آمریکایی خریداری میشود (و محافل حاکمه ایران خود بارها بان اعتراف نموده اند)، تکنیک ضریب سرمایه را بر حسب هدف بررسی بطرق مختلف میتوان حساب کرد. چنانکه در سطور قبل، زمانیکه صحبت از افزایش درآمد ملی بود، نسبت تمام سرمایه گذاری کشور را اعم از سرمایه مولد و غیرمولد در تمام رشته‌های تولیدی اعم از صنایع، کشاورزی، نقلیه و غیره نسبت بدراآمد ملی یعنی فقط قسمتی از محصول تولید شده در نظر گرفتیم، و حالا نسبت قسمتی از سرمایه مولد / سرمایه ثابت / را فقط در رشته صنایع بتمام محصول تولید شده در این رشته در نظر میگیریم. بدیهی است که در موارد مختلف ارقام متفاوت بدست خواهیم آورد.

کهنه ای که آنان بایران قالب میکنند، عدم استفاده کامل از ظرفیتهای تولیدی که زائیده رقابت کشورهای امریالیستی است و بطور کلی وضع نابسامان صنایع ایران از اهم آنها میباشد. باین ترتیب مسئله سرمایهطلبی فقط در رابطه مابا کشورهای امریالیستی میتواند مطرح شود. ایجاد صنایع تولید و مسائل تولید در داخل کشور باعث خواهد شد که ماشین آلات صنعتی و کشاورزی و وسایل نقلیه و قسمتهای یدکی آنها در داخل کشور تولید گردد، بوابستگی اقتصادی و فنی از کشورهای امریالیستی خاتمه داده شود و بالتجربه تمام عواملی که موجب افزایش ضریب سرمایه میگردد، از میان برود و امکانات وسیع و بی سابقه برای رشد و پیشرفت مستقلا نسبه کشور فراهم گردد.

رشد اقتصادی هر کشور در شرایط معین اجتماعی انجام میگردد و این شرایط تا شریک قاطع در راه رشد نحوه رشد و آهنگ آن باقی میگذارد. تمام محافل اجتماعی و اقتصادی ایران تسریع رشد اقتصادی کشور از ضروریات میدانند ولی در ایجاد شرایط اجتماعی برای تأمین پیشرفت اقتصادی نظریات و فرضیات مختلف ارائه میدهند.

عده ای راه سرمایه داری را بهترین راه میدانند. آقای ارسلان خلعتبری در مقاله خود "رژیم سوسیالیسم یا سرمایه داری کدامیک برای کشور ما مفید تر است؟" با اشاره باینکه "اقتصاد سوسیالیستی را عده ای علاج قطعی میدانستند و سرمایه داری را ۰۰۰ محکوم میکردند" مدعی میشوند که "تجربه خلاف آنرا نشان داد و عمل و نتیجه بگفتگو و بحث خاتمه داد" و با استناد به تجربه و عمل ایالات متحده و کشورهای اروپای غربی (بدون اینکه رقم وسندی بیاورند) دچار شگفتی میشوند که "۰۰۰ چگونه رژیم سرمایه داری در امریکا و اروپا باعث رفاه و ترقی و پیشرفت و بهبود زندگی است ۰۰۰ ولی در کشورهای دیگر رژیم سرمایه داری محکوم بعدم موفقیت است".

برخی دیگر "سوسیالیسم دموکراتیک" راه حل میشناسند. آقای ارسلان در سلسله مقالات خود در "بامشاد" دخالت دولتهای امریالیستی را در امر اقتصاد داری در شرایط سرمایه داری انحصاری دولتی ختم لیبرالیسم اقتصادی" و آغاز "سوسیالیسم دموکراتیک" اعلام میکنند و بنمونه خود با استناد به تجربه و عمل ایالات متحده و کشورهای اروپای غربی به نتیجه ای متضاد بان نتیجه آقای ارسلان خلعتبری میسند و میگویند "دنیای سرمایه داری ۰۰۰ ناچار تسلیم به قسمتی از قواعد سوسیالیسم و تسلیم به سوسیالیسم دموکراتیک گردیده است" و وعده میدهند که سوسیالیسم دموکراتیک "نور امید را در دل دهقان و کارگر و پیشه ور و سرمایه دار برای سعادت آینده می تاباند" و از کشورهای کمرشده دعوت میکنند که "اگر مردم این ممالک آرزوی وصول به آن درجه از رشد و ترقی اقتصادی و رفاه راداشته باشند که ممالک اروپای غربی دارند یکی از مؤثرترین وسائل و افزار آن توسل بسوسیالیسم دموکراتیک است".

گروهی نیز مانند آقای دکتر عبده گوئی از اینکه "توسل بیک ایدئولوژی معین برای تسریع رشد اقتصادی تاریکی در ایران رواج یافته" ناراضی هستند، باز باینکه به تجربه و عمل ایالات متحده باین نتیجه میرسند که "پراگما تسم (توجه به نتایج عملی و تجربی) بهترین روشی است که ما را بمقصد میسراند و امریکارا هم همین پراگما تسم بمرحله ترقی و پیشرفت رساند".

با وجود تمام اختلافات ظاهری که در این نظریات دیده میشود، همه آنها چه آشکار و چه در پرده راه اروپای غربی و ایالات متحده، راه سرمایه داری را بهترین راه تأمین رشد اقتصادی می شناسند، منتها هر یک بر حسب سلیقه خود نامی خاص برای این راه انتخاب میکنند. پیروی از تجربه و عمل کشورهای اروپای غربی و ایالات متحده به نتیجه ای جز این نخواهد داشت که پیشرفت اقتصادی و اجتماعی ایران در دهها و صدها سال بتأخیر افتد و هزاران رنج و فلاکت که زائیده راه جهان غرب بوده و هست و نمونه های بارز آنرا در شرائط کنونی ایران می بینیم، برای مردم ایران ببار آورد. اگر مسئله پیشرفت فقط از نظر آهنگ رشد هم مطرح باشد باید گفت که سرمایه داری آشکار آقای ارسلان خلعتبری و سرمایه داری پیچیده و در زرق "سوسیالیسم دموکراتیک" آقای ارسلان و بالاخره "پراگما تسم" امریکائی آقای عبده هیچکدام امیدی برای تأمین

آهنگ سریع و باید اربوجود نمائند و در بهترین صورت ایران را محکوم بآن میکنند که همان مدتی را که کشورهای غرب برای پیشرفت خود لازم داشتند برای پیشرفت خود صرف نمایند. گفته های بی پرده و در عین حال توهین آمیز ژرژ میدر، نماینده کنگره آمریکا از میسینگان در نمای تاریکی را که تجربه و عمل جهان غرب در پیش ما میگذارد، بخوبی نشان میدهد: «۰۰۰ باید سعی نمائیم اصول جدید را آهسته و کم کم بخورد مردم این کشورها بد همین تا نتیجه مطلوب را حاصل نمائیم. خلاصه همان وقتی را که ما خود مان برای توسعه خود لازم داشتیم در این کشورها نیز رعایت کنیم». جهان غرب بیش از د و قرن برای توسعه خود وقت لازم داشت. راهمهای پیشنهادی نیز در نمای بهتری برای ایران بوجود نمائند.

برای آنکه در چارچواخت ذهنی نشویم بهتر است بواقعیات مراجعه کنیم:

آهنگ متوسط سالانه افزایش تولید صنعتی کشورهای سرمایه داری
(به درصد)

سال	ایالات متحده	انگلستان	آلمان	فرانسه	روسیه	ایتالیا
مرحله ماقبل انحصاری						
۱۸۷۰-۱۸۶۱	۳۲	۲۲	۲۶	۲۸	۴۹	-
۱۸۸۰-۱۸۷۱	۴۵	۱۸	۳۳	۳۳	۲۸	۳۰
۱۸۹۰-۱۸۸۱	۸۶	۱۶	۴۸	۲۷	۴۷	۵۸
۱۹۰۰-۱۸۹۱	۳۳	۲۴	۴۹	۱۶	۸۵	۳۴
مرحله انحصاری						
۱۹۱۰-۱۹۰۱	۵۲	۰۸	۱۶	۳۰	۳۳	۳۲
۱۹۲۰-۱۹۱۱	۴۱	۱۹	۰۰	۱۸	-	۰
۱۹۲۹-۱۹۲۱	۴۴	۱۶	۰۰	۸	-	۱۶
۱۹۳۷-۱۹۳۰	۰۳	۳۸	۰۰	۱۳	-	۱۸
۱۹۵۰-۱۹۳۸	۴۸	۱۷	* ۰۱	۰۹	-	۱۷
۱۹۵۹-۱۹۵۱	۳۷	۲۷	* ۹	۱۳	-	۸۳
۱۹۶۳-۱۹۶۰	۴۷	۲۳	* ۱۶	۵	-	۱۰

* آلمان غربی

ارقام این جدول حاکیست که آهنگ متوسط رشد کشورهای سرمایه داری طی یک قرن اخیر از ۳-۴٪ تجاوز نکرده است. فقط ایالات متحده آمریکا است که پس از جنگ داخلی (۱۸۶۱) توانسته است نسبت بسیار کشورهای سرمایه داری با سرعت بیشتری پیشرفت نماید. ولی این مرتقی ترین کشور سرمایه داری نیز در عرض یک قرن فقط در یک مورد یعنی در سالهای ۱۸۸۱-۱۸۹۰ توانسته است آهنگ رشد خود را به ۸۶٪ در سال برساند. این ارقام حدود امکانات جهان غرب را در رشد اقتصادی کشورهای بوضوح تمام نشان میدهد. آیا تجربه صد ساله این کشورها برای قضاوت درباره امکانات اقتصادی آنها کافی نیست؟

کشورهای "بازار مشترک" که در چند سال اخیر توانستند اقتصاد خود را با آهنگ بیسابقه ای رشد دهند، طی سالهای ۱۹۵۸-۱۹۶۳ سالانه بطور متوسط ۱۶٪ تولید صنعتی خود افزودند. ولی کشورهای سوسیالیستی در این مدت هر ساله بیش از ۹٪ تولید صنعتی خود افزایش دادند. اتحاد شوروی از زمانیکه اولین برنامه پنجساله خود را در سال ۱۹۲۸ بهر حال اجرا کرد تا سال ۱۹۶۳ با وجود خسارات عظیم زمان جنگ تولید صنعتی خود را بیش از ۴۴ بار افزایش داد ولی ایالات متحده با وجود آنکه صنایع هنگفتی در زمان جنگ بدست آورد، در همین مدت فقط ۳ بار تولید صنعتی خود افزود. آهنگ متوسط رشد صنعتی

اتحاد شوروی طی این مدت ۱۱٪ در سال بوده و رقم مربوط با ایالات متحده آمریکا از ۳٫۷٪ تجاوز نمیکنند. اگر هفت سالی را که اتحاد شوروی صرف جنگ و احیاء اقتصاد ملی خود نمود بحساب نیاوریم، آهنگ رشد این کشور در حدود ۱۵٪ در سال خواهد بود. تا همین چنین آهنگی طی مدت طولانی در هیچیک از کشورهای سرمایه داری دیده نشده و نخواهد شد. باید اضافه نمود که اتحاد شوروی رشد اقتصادی خود را پس از اولین جنگ بین المللی و جنگ داخلی و مداخله مسلحانه کشورهای امریالیستی آغاز نمود و طی این دوران لطافت فوق العاده شدیدی با اقتصاد ایالات این کشور وارد آمد. بعلاوه روسیه یکی از عقب مانده ترین کشورهای اروپا بحساب میآید. در سال ۱۹۱۳ روسیه با تمام عظمت خود از لحاظ تولید فقط مقام پنجم را در دنیا اشغال مینمود و تولید صنعتی آن ۸ بار کمتر از تولید ایالات متحده بود. ولی حالا اتحاد شوروی جای دوم را در جهان اشغال مینماید و تولید صنعتی آن بیش از دو سوم تولید صنعتی ایالات متحده میآید. در گزارش سال ۱۹۵۷ کمیسیون اقتصادی کنگره ایالات متحده امریکا گفته میشود: «سرعت رشد صنایع شوروی دو بار بیش از سرعت رشد صنایع ایالات متحده امریکا است». روبرتس (H. Roberts)، رئیس انستیتوی پژوهشی امر روسیه که یکی از شعبات دانشگاه کلمبیا میآید در کتاب خود «روسیه و امریکا» مینویسد: «اتحاد شوروی طی تقریباً تمام دوره پس از ۱۹۲۸ که آغاز دوره رشد بانقشه آنست هم از لحاظ صنعت و هم از جهت تولید ملی حتی نسبت بسالهای ۱۸۶۰-۱۹۰۰ که سالهای رشد فوق العاده سریع امریکابود، همیزان قابل ملاحظه سریعتری از ایالات متحده رشد یافته است. اتحاد شوروی بالاخره با ایالات متحده رسیده و بر آن سبقت خواهد جست. سرانجام تمام برتریها باکشوریست که با آهنگهای سریعتر رشد می یابد». حقایق چنان روشن و گویاست که حتی محافل رسمی و علمی پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری نیز قادرانکار آن نیستند. تنها مقایسه نتایج عملی دو سیستم میتواند معیار قضاوت باشد و نه چیز دیگری.

اگر تجربه کشورهای و شرایط زندگی اجتماعی سابقا یک راه در پیش پای کشورهای ولتها میگشود و آن راه سرمایه داری بود، بررسی راه گذشته، تجربه امروز کشورها و منطلق روشنی زندگی اجتماعی در شرایط امروزی در نمایی دیگر با افق وسیعتر و روشنتر در مقابل دیدگان خلقها میگشاید و راهی دیگر در دسترس آنها میگردد و این راه راه غیر سرمایه داری، راه سوسیالیستی است.

واقعیات موجود ایران امکانات کشور را از لحاظ نیروی انسانی و وسایل مالی برای تأمین آهنگ لازم برای پیشرفت اقتصادی و رفاه عمومی بخیبی نشان میدهد. بطوریکه میدانیم ایجاد تحولات سوسیالیستی امروز هدف بلاواسطه حزب توده ایران نیست. ولی با ایجاد شرایط لازم، حتی پیش از آنکه مستقیماً وارد مرحله ساختمان سوسیالیسم گردیم، میتوان از امکانات مذکور برای پیشرفت کشور استفاده نمود. بریدن از سیاستهای کشورهای امریالیستی و پیش گرفتن سیاست ملی صلحجویانه، آزاد کردن اقتصاد کشور از وابستگی بحضرت جهان غرب و در پیش گرفتن سیاست اقتصادی مستقل، تقویت بخش دولتی اقتصاد، ایجاد تحول بنیادی در مناسبات تولیدی در روستا، درگونی عمیق در سیاست داخلی و برقراری دموکراسی واقعی در کشور - شرایط سیاسی و اقتصادی لازم برای استفاده از این امکانات بوجود خواهد آورد. شرایط اجتماعی موجود که رژیم کنونی پشتیبان و حافظ آنست تنها مانع استفاده از این امکانات برای پیشرفت اقتصادی کشور و ارتقاء سطح زندگی مردم میآید.

حکومت یک حزبی یا چند حزبی

اندیشہ حکومت یک حزبی بمنزلہ نمائندہ انحصاری پرولتاریا در درجہ اول با شرایط خاص جریان انقلاب اکثر و حوادث پس از ان ارتطام می یابد. اینرا همه کس کمابیش میدانند که در خلال انقلاب فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ حوادث بنحوی تکامل یافت که حزب کمونیست بعنوان یگانه مدافع پیگیر انقلاب برآمده است مستقر گردید. و آنچه در این میان بسیاری بدان توجه ندارند و یا خود نمیخواهند توجه داشته باشند اینست که چنین وضعی خود نخواسته و بدون اینکه نتیجه برنامه مشخصی از طرف حزب کمونیست باشد در مقابل این حزب قرار گرفت.

اما بهر حال این جریان که میتوان آنرا جریانی خاص و تاحدی استثنائی بشمار آورد، از طرف استالین بنحو نادرستی بمنزلہ یک قاعدہ کلی و یک شاخص اساسی حاکمیت پرولتاریا تلقی گردید و بعدها بنحوی نادرستی از طرف او تعمیم داده شد. بدین ترتیب اصل دیکتاتور پرولتاریا با مسئله حکومت یک حزبی با هم مخلوط گردید و در بین احزاب کمونیست رواج یافت و برای نهضت کمونیستی نتایج ناگواری هم از نظر عملی و هم در عرصه ایدئولوژیک ببار آورد.

فردل فونبرگ از ایدئولوگهای حزب کمونیست اطریش ضمن مقاله ای تحت عنوان "سیستم چند حزبی در سرمایه داری و در سوسیالیسم" منتشره در مجله "صلح و سوسیالیسم" در مقدمه بحث مشبعی که در این زمینه بمیان میکشد چنین مینویسد:

"نظریه ای رایج است که بموجب آن مهمترین فرق میان دموکراسی بورژوائی و دموکراسی سوسیالیستی عبارتست از وجود سیستم چند حزبی در اولی و سیستم یک حزبی در دومی. ولی در واقعیت امر مارکسیسم - لنینیسم هرگز سیستم یک حزبی را شرط ضروری و بی ساختمان سوسیالیسم اعلام نکرده است" (۱)

نویسنده سپس روشن میسازد که "این نظریه بسیار شایع در نتیجه سیر تکامل تاریخی در اتحاد جماهیر شوروی نخستین کشور سوسیالیستی جهان پدید گشته است". و نگاه با اشاره ب جریان تاریخی موضوع مینویسد: "لنین و حزب کمونیست روسیه هنگامی که مردم را بسرکوبی دولت کرنسکی و عملی ساختن این سرکوب تحت رهبری طبقه کارگر دعوت کردند به پیچوجده در رنژند داشتند تمام احزاب را منحل کنند، بلکه بالعکس بارها سوسیال رولوسیونرها و احزاب خرد و بورژوائی و بویژه دهقانی را به تشریک مساعی با حزب کمونیست و استقرار تسلط طبقه کارگر... دعوت نمودند. لنین و حزب کمونیست روسیه طرفدار ممنوع کردن احزاب ضد دموکرات و ضد انقلابی بودند نه تمام احزاب" (۲)

حقیقت آنست که پس از رنژندشت لنین بین استالین و گروه کامنف و زینویف جرو بحثی که ریشه چند ساله در تاریخ حزب داشت ادامه یافت. موضوع بر سر اصل دیکتاتور پرولتاریا و "دیکتاتور حزب" بود. این عده بین نقش رهبری حزب و دیکتاتور پرولتاریا علامت تساوی میکند. اشتند و دومی را دلی خلاصه خلاصه میکردند. استالین در این بحث در موضع صحیح لنینی قرار داشت. وی این نظریه را بشدت رد میکرد

(۱) مسائل بین المللی بزبان فارسی شماره ۶ (۱۲) صفحه ۲۴

(۲) همان شماره صفحه ۲۵

و برهمنای نظریات لنین چنین استدلال مینمود :

"عالیترین مظهر نقش رهبری کنندۀ حزب در کشوری مثل کشور اتحاد شوروی، در کشور یکتا توری پرولتاریا نیست که در کشور ما سازمانهای شوروی یا سایر سازمانهای توده ای هیچیک از مسائل مهم سیاسی ویا تشکیلاتی را بدون دستور و تعلیمات حزب حل و فصل نمیکند. اگر باین معنی (تکیه روی کلمات از نگارنده است) بگیریم میتوان گفت د یکتا توری پرولتاریا از حیث ماهیت "د یکتا توری" پیشاهنگ آن، "د یکتا توری" حزب آنست که بمشابه نیروی اساسی رهبری کنندۀ پرولتاریا میباشد" (۱).

باز در جای دیگر در رد نظریۀ سورین که میگفت: "د یکتا توری پرولتاریا د یکتا توری حزب ماست" استا باز بگفته لنین استناد کرده و میگفت:

"هیچگاه لنین نقش رهبری حزب را با د یکتا توری پرولتاریا یکی نمیشمارد. او فقط این موضوع را میگوید که "تنها اقلیت آگاه میتواند توده های وسیع کارگران را رهبری کرده از پی خود ببرد. و فقط اگر باین معنی بگیریم، د یکتا توری پرولتاریا را ماهیتاً بمنزله د یکتا توری اقلیت متشکل و آگاه آن درک میکنیم" (۲). (تکیه روی کلمات از خود استالین است).

سپس خود استالین میافزاید که کلمۀ ماهیتاً بمعنی تمام نیست و نمیتواند و چیز را که در ماهیت خود یکی هستند ولی د و پدیدۀ جداگانه را تشکیل میدهند عیناً و تماماً یکی دانست و یا مثلاً نقش رهبری حزب را بجای حاکمیت د ولتی گذاشت.

جالب توجه است که در اینجا استالین با مو شکافی و اصابت نظر این اندیشه را رد میکند و تصریح میکند که نقش رهبری حزب نسبت بطبقۀ پرولتاریا تا آن زمان معتبر است که از تأیید این طبقه برخوردار باشد و تنها بهمین دلیل هم شده نمیتوان این نقش را عبارت از د یکتا توری پرولتاریا دانست و اگر ما بخواهیم موضوع را اینچنین ساده تلقی کنیم و د یکتا توری پرولتاریا را رهبری حزب خلاصه نمائیم ناگزیر از اینجا به د یکتا توری پیشوایان خواهیم رسید. عین گفته وی چنین است :

"من دیگر راجع بیک رشته خطرات و نقایص سیاسی که اتخاذ فرمول "د یکتا توری حزب" بدون د نظر گرفتن قید فوق الذکر در کار عملی ما میتواند ایجاد کند چیزی نمیگویم. با چنین فرمولی، وقتی بدون قید و شرط ذکر شود، گوئی میخواستند تلقین کنند :

الف - بتوده های غیرحزبی - که جرات مخالفت نداشته باشید - زیرا حزب است و بهر عملی قادر است، زیواد ر کشور ما د یکتا توری حزب است.

ب - به کارهای حزبی - جسورانه تر عمل کنید، فشار را شدید تر نمایند، بصدای توده های غیرحزبی هم میتوان اعتنائی نداشت. د ر کشور ما د یکتا توری حزب است.

ج - به صد رنشینان حزب - میتوان تا اندازه ای هم از خود راضی بودن را بعنوان تجمل بخود اجازه داد و شاید هم قدری مغرور شد، زیواد ر کشور ما د یکتا توری حزب است و در نتیجه د یکتا توری پیشوایان هم هست" (۳).

استالین که تا این نقطه با بصیرت مسائل را مورد تجزیه و تحلیل قرار میداد و بین د یکتا توری پرولتاریا و د یکتا توری حزب با این دقت وجه تمایز میگذاشت و عواقب ناگوار ناشی از نظر مخالفین را بدینگونه افشا میکرد خود در مسئله ای که کاملاً با موضوع فوق هم مرز است در دام خطا افتاد.

وی در بررسی توضیحات لنین در بارۀ "د یکتا توری حزب" چنین مینویسد :

"لنین کلمۀ "د یکتا توری حزب" را بمعنی دقیق این کلمه، حکومتی که بزور تکیه میکند، استعما

(۱) راجع باصول لنینیسم - در بارۀ مسائل لنینیسم، ترجمۀ فارسی صفحه ۲۱۶

(۲) همانجا صفحه ۲۱۸

(۳) همانجا صفحات ۲۵۰ و ۲۵۱

نموده ، بلکه بمعنای تلویحی آن یعنی رهبری بی انباز (تکیه روی کلمات از نگارنده است) آورده است" (۱)

در جای دیگر که بمنظور رد نظریه مخالفین خویش باز بقول لنین استناد میجوید تا گید میکند که لنین اصطلاح "د یکتا توری حزب" را در نا استعمال میکرد. و اگر در موارد معدودی این اصطلاح را بکار میرد آنرا در گیومه میگذاشت و بهمچنین :

"در موارد کمی که لنین اجبارا در جر و بحث با مخالفین اشاره ای بد یکتا توری حزب میکرد معمولاً راجع بد یکتا توری يك حزب سخن میگفت ، یعنی راجع باینکه حزب ما به تنهایی در رأس حکومت قرار ارد و حاکمیت را با احزاب د یگر تقسیم نمیکند" (۲)

استالین برای اینکه نمونه مشخصی را در این مورد ذکر کرده باشد جمله ای را از کلیات آثار لنین (جلد ۲ صفحه ۴۲۳ چاپ قدیم روسی) بدین شرح نقل کرده است :

"هنگامی که ما را در باره د یکتا توری يك حزب ملامت کرده و همانطور که شنیده اید جبهه واحد سوسیالیستی را پیشنهاد میکنند ، ما میگوئیم : آری د یکتا توری يك حزب . ما طرفدار آن هستیم و از این زمینه هم نمیتوانیم خارج شویم ، چون این حزبی است که در عرض دهها سال موقعیت پیشاهنگی تمام پرولتاریای کارخانه ها و فابریکها و صنایع را بدست آورده است" (۳)

استالین از تمام گفته های لنین باین نتیجه میرسد که "د یکتا توری حزب" اصطلاح مشوشی است ولنین هرگز د یکتا توری پرولتاریا را در رهبری حزب بعنوان "د یکتا توری حزب" خلاصه نکرده و بین این دو علامت تساوی نگذاشته است . این صحیح است . ولی وی در عین حال خود از این گفته لنین حکومت يك حزبی را بمثابة یکی از مشخصات اساسی د یکتا توری پرولتاریا نتیجه گرفت .

حقیقت اینست که استالین با این نحوه استنتاج مسائل بسیاری را از نظر دور میداشت و سراپای سیر تکاملی روسیه بد فاصله بین انقلاب بوزواد موکراتیک فوریه ۱۹۱۷ تا انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر ، و تمامی تصریحات لنین در باره این دوران پریشیب و فراز که بیش از سایر دورانها بخرنجی های زندگی و تحولات سریع آنرا منعکس میساخت ، و همه تلاشهای لنین برای جلب همکاری احزابی که در انقلاب بوزواد موکراتیک شرکت داشتند و با هرگونه اعاده تسلط ارتجاع مبارزه میکردند (این گروههایی که ماهیت امپریالیستی د خالتهای دولتسهای امپریالیست و هم پیمانان تزار را برای خفه کردن انقلاب میشناختند و معینا از بسیاری اشتباهات در تئوری و در عمل مهربانیدند) ذرقضا و ت و عمل وی منعکس نمیشد . وی در نظر نیگرفت که لنین بارها تا مین اینچنین همکاری را شرط عمد و موثر برای تکامل هر چه کم در د ترانقلاب و جلوگیری از جنگ داخلی و بالنتیجه تسهیل ساختمان سوسیالیسم میدانست . برای وصول باین هدف حتی حاضر بگذشتهای زیادی شده بود . وی و حزب کمونیست تنها هنگامی بطور ناگزیر حکومت یکتای حزب کمونیست را در اتحاد شوروی در نظر گرفتند که احزاب اس ار و منشویک د چارانشعاب گردیده و بمعنای نوسانهای پیاپی خود د در جریان نبرد اعتبار خود را از دست داده بودند و حتی جناح چپ اس ارها پس از يك دوران همکاری با حزب کمونیست بر سر قضیه صلح با آلمان شروع بمخالفت کرده و سرانجام در بلسواهای مسلحانه علیه دولت شوروی شرکت کردند .

لنین در هیچ موقع و در هیچ شرایط بفعالیت خود برای جلب همکاری اس ار و منشویک مادام که آنها بمثابة سازمان سیاسی وجود داشتند خاتمه نداد و تا آخرین لحظه ممکن بمنظور جلوگیری از جنگ داخلی که بوزوازی آنرا تارک میدید ، خواستار اتحاد عمل حزب بشلویک ، اس ارها و منشویکها بود . بساین گفته

(۱) راجع باصول لنینسیم - در باره مسائل لنینسیم ، ترجمه فارسی صفحه ۲۲۵

(۲) همانجا صفحات ۲۴۹ و ۲۵۰

(۳) همانجا صفحه ۲۴۷

لنین توجه نیم :

" اگر بخوایم از انقلاب يك درس مطلقا بیچون و چرا بگیریم که واقعیات صحت آنرا تصدیق کند این درس چنین است که فقط اتحاد بلشویکها با سوسیال رولوسونرها (اس ارها) و منشویکها، و فقط انتقال قدرت بید رنگ مجموعه قدرت بدست شوراهاست که میتواند جنگ داخلی روسیه را غیر ممکن سازد" (۱) .

باز در نامه خود تحت عنوان وظایف انقلاب مورخ ۹ اکتبر ۱۹۱۷ مینویسد :

" وظیفه ما اینست که برای تأمین آخرین شانس تکامل مسالمت آمیز انقلاب هر چه از دستمان ساخته است کمک کنیم (تکیه روی کلمات از نویسند ه است) و این عمل را با تشریح برنامه خود، با توضیح جنبه همگانی آن و توضیح مطابقت مسلم آن با منافع و خواستهای اکثریت عظیم اهالی انجام دهیم" (۲) .

و همچنین :

" شوراها باید دست گرفتن تمامی قدرت میتوانند هنوز هم که احتمال میرود آخرین شانس آنها باشد، تکامل مسالمت آمیز انقلاب، انتخابات مسالمت آمیز نمایندگان مردم از طرف خود مردم، مبارزه مسالمت آمیز احزاب در داخل شوراها، آزمایش احزاب مختلف در جریان عمل و انتقال مسالمت آمیز قدرت از يك حزب بجزب دیگر را تأمین نماید. اگر این امکان از دست داده شود، انگاه چنانکه تمامی سیر تکامل جریان تاریخ انقلاب از جنبش ۲۰ آوریل گرفته تا ژانویه ۱۹۱۷ نشان میدهد وقوع يك جنگ کاملاً شدیدی بین پروتاریا و ناگزیر خواهد بود. ولی اگر شوراها آخرین شانس را که در مورد تکامل مسالمت آمیز انقلاب برای آنها وجود دارد بیخته آزمایش بکنند، پروتاریا با تمام قوا از ان پشتیبانی خواهد نمود" (۳) (تکیه روی جمله ها از نگارنده است) .

اعلامیه کمیته مرکزی حزب بلشویک تاریخ ۶ نوامبر ۱۹۱۷ هنوز حاکی از تلاشی است که برای تأمین همکاری با اس ارهای چپ بعمل می آمد. در اعلامیه چنین گفته میشود :

" دو مین کنگره شوراهاى روسیه اکثریت را بجزب بلشویک داد و بدینجهت فقط دولتی که این حزب تشکیل داده است دولت شوروی است. همه میدانند کمیته مرکزی حزب بلشویک چند ساعت قبل از تشکیل دولت جدید و قبل از پیشنهاد فهرست اعضا آن بدو مین کنگره شوراهاى روسیه سه تن از سرشناس ترین اعضا گروه اس ارهای چپ یعنی رفیق کامیف، اسپرو و کاره لین را بجزلسه خود دعوت نمود و بانها پیشنهاد کرد که در دولت جدید شرکت نمایند. ما بی نهایت متأسفیم که رفقای اس ار چپ از این شرکت استکاف ورزیدند. ما استکاف آنان را برای يك فرد انقلابی و طرفدار زحمتکشان غیر مجاز میدانیم. ما در هر موقع حاضریم اس ارهای چپ را در هیئت دولت داخل نمائیم (تکیه روی کلمات از نگارنده است) ولی ما اعلام میدانیم که بعنوان حزبی که در دو مین کنگره شوراهاى روسیه اکثریت داشت حق داریم و در قبال مردم موظفیم تشکیل دولت بدو مین" (۴) .

و همچنین :

" جماعتی از قلم فروشان ما را متهم میکنند باینکه بی گذشت هستیم، آشتی ناپذیریم، نمیخواهیم حزب دیگری را در قدرت حاکمه شریک نمائیم. این راست نیست رفقا. ما به اس ارهای

(۱) کلیات آثار بزبان روسی جلد ۲۶، صفحه ۱۷

(۲) منتخبات آثار ترجمه فارسی جلد ۲ ق ۱، صفحه ۱۹۵

(۳) همانجا صفحات ۲۰۵ و ۲۰۶

(۴) همانجا صفحات ۴۰۰ و ۴۰۱

چپ پیشنهاد کردیم در قدرت حاکمه با ما شریک باشند. گناه ما نیست اگر آنها استکفاف
ورزیدند" (۱).

بدین ترتیب جای تودید در رستی نظمی سرپیش گفته رفیق فهورنبرگ باقی نماند که "لنین و حزب
کمونیست روسیه طرفدار ممنوع کردن احزاب ضد مومکراتیک و ضد انقلابی بودند نه تمام احزاب" و استتجاج
استالین که گویا لنین اساسا خواستار حاکمیت "بی‌انبار" حزب بلشویک بود در راز واقعیت است.
این تنها تکامل جبری جریان انقلاب در مراحل مختلف بود که سبب شد در اتحاد شوروی تنها یک حزب
در رأی قدرت باقی بماند. و چون در نخستین و تنها کشور سوسیالیستی، تنها حزب کمونیست بود که باراداره
جامعه را بدوش گرفت، انقلاب را به پیش راند، پایه‌های سوسیالیسم را بنیان نهاد و آنرا بشهر رسانید، خود
این امر نیز در اشاعه اندیشه حکومت یک حزبی تا "شیرکمی برجای نگذاشت و با این زمینه بود که استالین آنرا
بمنابه شرط ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا در نظر گرفت و نیز به تعمیم آن بعنوان یک قاعده کلی در انقلاب
سوسیالیستی پرداخت.

این نظریه و برخورد لنین بنحو دیگری در مسئله انتخابات و بعضی ممنوعیت‌های انتخاباتی منعکس
است. قانون شوروی استمارگران و محتکرین را که بدشمنی خلق شناخته شده بودند (۲) از حق شرکت در
انتخابات محروم میکرد. کائوتسکی، این برجسته‌ترین شخصیت بین الملل دوم، بدین مناسبت و بمنظور اعتراض
بحاکمیت پرولتاریا رساله‌ای تحت عنوان "دیکتاتوری پرولتاریا" منتشر ساخت که ضمن آن از "استقرار
دیکتاتوری" و "نقض دموکراسی" در روسیه بالحن تلخ و گزنده‌ای سخن میگفت. لنین در رساله دیگری
تحت عنوان "دیکتاتوری پرولتاریا و کائوتسکی مرتد" به تجزیه و تحلیل این نوشته پرداخت و در این رساله ضمن
یک بحث طولانی ضمدارچند مورد روی این مسئله بخصوص انگشت گذاشت که حتی مسئله محروم بودن این
قبیل دشمنان خلق از حق انتخابات را هرگز نمیتوان بمنابه یک قانون کلی که برای همه کشورهای او در همه
شرایط مناسب و درست باشد در نظر گرفت و ای چه بساد کشور دیگری جریان انقلاب بنحوی باشد که اساسا
اینچنین محرومیتی را در باره طبقات استعمارگر ایجاب نکند. ما برای اثبات این موضوع ذیلا به نقل چند فقره
از نوشته‌های لنین در این رساله میپردازیم. خود این جمله‌ها بقدری گویا میباشند که از هر توصیف دیگری
مستغنی است.

"مسئله محروم ساختن استمارگران از حق انتخابات یک مسئله صرفا روسی است و نه مسئله
دیکتاتوری پرولتاریا بطور عام."

و نیز:

ما از نمونه کمون مطلعیم. ما از تمام استلالات بنیادگذاران مارکسیسم در مورد آن و بمناسبت
آن مطلعیم. براساس این مدارک بود که من مثلا مسئله دموکراسی و دیکتاتوری را در
رساله خود "دولت و انقلاب" که قبل از اکثر نوشته شده است مورد تحلیل قرار دادم. در
باره محدودیت حق انتخابات کلمه‌ای نگفته‌ام. و حالاباید گفت موضوع محدودیت حق
انتخاب مسئله خصوصی ملی است نه مسئله عمومی دیکتاتوری. سلسله محدودیت حقوق
انتخاب را باید ضمن بررسی شرایط خاص انقلاب روس و راه خاص تکامل آن مورد تحقیق
قرار داد. اشتباه است اگر از پیش تاکید شود که انقلابهای پرولتاری آینده اروپا همه

(۱) منتخبات آثار، ترجمه فارسی، جلد ۲، ق ۱، صفحه ۴۰۴

(۲) یکی از کارخانه‌داران و میلیاردرهای معروف شخصی بود موسوم به ریابوسیسی که پس از کیدتای ۴ ژوئیه
در زیر بال حطایت حکومت موقت کرسکی کارخانه‌های خود را یکی پس از دیگری تعطیل میکرد و کارگران را
بیرون میریخت و بدست بیکاری میسپرد و میگفت: «دست‌آهنین کرسکی بیشتر از هر دست‌نیرومند
دیگری گلولی انقلاب را بهم میفشارد».

و یا اکثریت آنها را مورد حق انتخابات حتماً برای بورژوازی محدودیت قائل خواهند شد.
 ممکن است اینطور بشود ۰۰۰ ولی برای عملی نمودن دیکتاتور این امر حتمی نیست، علامت
 ضروری مفهوم منطقی دیکتاتور را تشکیل نمیدهد و بعنوان شرط ضروری در مفهوم تاریخی و
 طبقاتی دیکتاتور وارد نمیشود. علامت ضروری و شرط حتمی دیکتاتور، سرکوب قهری
 استثمارگران بعنوان یک طبقه، و بنابراین نقض "دموکراسی خاص" یعنی نقض برابری
 و آزادی در مورد این طبقه است."

و باز:

"اینکه فلان یابهمان محدودیت و نقض دموکراسی در کدام کشورها و با وجود چه خصوصیات
 ملی فلان و بهمان سرمایه داری بکار خواهد رفت ۰۰۰ مسئله ایست مربوط به خصوصیات ملی
 فلان یا بهمان سرمایه داری، فلان یابهمان انقلاب."

و همچنین:

"همانگونه که متذکر شد م محروم ساختن بورژوازی از حقوق انتخاباتی علامت ضروری دیکتاتور
 پروولتاریانیست ۰۰۰ این جزئی ترکیبی دیکتاتور "طبق نقشه" پیش نیامده، بلکه بخود
 خود در جریان مبارزه بوجود آمده است ۰۰۰ مبارزه، آنهم بی پرده ترین، آزمودن آنسه
 ترین، پلیدترین مبارزه بورژوازی علیه شورها، سرانجام شرکت اشکار بورژوازی از کادتها
 گرفته تا اسرارهای راست، از میلیوکف گرفته تا کرنسکی در نائله کرنیلف، همه اینها موجبات
 طرد رسمی بورژوازی را از شورها فراهم ساخت."

بیش از این چه میتوان گفت؟ وقتی لنین حتی طرد گروههای استثمارگر و دشمنان مسلم خلق از شورها
 و از حق انتخابات را پدید آورده ای ناشی از شرایط خاص تکامل انقلاب و ضد انقلاب در روسیه میدانند و با تاکید
 خاص خاطر نشان میسازد که این امر نمیتوان و نباید شرط ضروری دیکتاتور پروولتاریا بشمار آورد و به آن جنبه
 همگانی داد، به ترویج شدن میشود که استیجاب حکومت یک حزبی بمنزله یک اصل در انقلاب پروولتاری و مخصوصاً
 تعمیم آن بعنوان یک قاعده عمومی و بمفهوم خود داری از همکاری با احزاب مترقی و کارگری دیگر از خطای
 فاحشی حکایت میکند.



جنگ جهانی دوم و مجموع نتایجی که از آن حاصل گردید در تغییر سیمای جهان اثری ژرف و شگرف
 ببار آورد. شرایط نوین پس از جنگ در برابر دو گروه از کشورهای جهان سرمایه داری، یعنی کشورهای
 پیش افتاده و صنعتی، و کشورهای وابسته و نواستقلال، و بعبارت دیگر در برابر نهضت های کارگری در
 گروه اول و نهضت های نجات بخش ملی در گروه دوم - قطع نظر از گروه بندی های فرعی متعددی که در هر یک
 از این دو دسته کشورها وجود دارد - و نوع وظیفه مشخص قرار داد ما برای احتراز از اطاله کلام بحث در
 باره کشورهای پیش افتاده سرمایه داری را عاجل التاکنار میگذاریم و کشورهای گروه دوم توجه میکنیم.
 در مورد کشورهای رشد یافته و نواستقلال باید گفت که این دسته از کشورهای اخص و مشخصاً
 چندی از کشورهای پیش افتاده سرمایه داری جدا میسازد. عمده ترین موارد اختلاف را بطریق اختصار میتوان
 چنین خلاصه کرد:

۱- در این کشورها علیرغم گروه بندی های بسیار متنوع فرعی که از جهات اجتماعی، اقتصادی و سطح
 فرهنگ و رشد عمومی آنها از هم متمایز میسازد، عمده ترین تضاد جامعه عبارتست از تضاد بین اکثریت مطلق
 مردم با نیروهای استعماری و نظامی فئودالی، فئودال سلطنتی و فئودال میلیتاریستی وابسته بقدرتهای
 امپریالیستی. مسئله مبارزه ضد استعماری که برای کشورهای گروه اول اساساً شناخت و غیرمفهوم است، برای
 این کشورها جنبه حاد و عاجل دارد و در سلسله و نظامی انقلاب اجتماعی قرار میگیرد. نیروهایی که بر سر راه
 استقلال و آزادی و نهضت انقلابی این کشورها قرار دارند عبارتند از قدرتهای استعماری، حکومتها و ولت های

وابسته بآنها و بهره‌روای بزرگ و دلال که سرمایه اش با سرمایه^۲ انحصارات سرمایه داری مزوج گردیده و با سازمان حکومتی و نیروهای استعماری در یک جبهه بسر میبرد.

۲- در این کشورها بعلت تسلط طولانی استعمار و محدودیتهای متعددی که در اثر این تسلط بر سر راه تکامل صنعتی قرار گرفته، بهره‌روای صنعتی یا اساساً بوجود نیامده یا رشد آن با وجود سوابق طولانی زمانی در اثر برخورد با رقابت شکننده انحصارات سرمایه داری و تلاش قدرتهای استعماری برای درهم شکستن این بهره‌روای و بازکردن راه برای انحصارات امپریالیستی متوقف گردیده و نتوانسته است مبدل بیک قدرت مؤثر و تعیین کننده شده و صنایع وسیعی بوجود آورد. برعکس در این سرزمینها عرصه فعالیت برای آن قشر از بهره‌روای بزرگ که بسمت دلال صنایع کشورهای سرمایه داری عمل میکند باز و زمینه پیشرفت آن فراهم بوده و مجال کافی برای رشد و تکامل داشته است.

به همین علت پرولتاریای صنعتی در این کشورها یاد رحال جنبینی و تکوینی است و یانیروی تازه ای را تشکیل میدهد که بعد از اعلامی گنجایش رشد خود نرسیده و هنوز میدان وسیعی برای تکامل خود دارد.

۳- نظر بشرایط فوق در این کشورها، آنچه که بطور یافصل در برابر کشورهای پیش افتاده^۳ صنعتی قرار دارد، یعنی انقلاب سوسیالیستی، و در ارتباط با آن شکلی از اشکال دیکتاتوری پرولتاریا مطرح نیست. آنچه در این مرحله در برابر این کشورها قرار میگیرد عبارتست از انقلاب بهره‌روا موکراتیک طراز نوین.

این کشورها در شرایط عمومی جهانی امکان انزاد ارند که با برگزیدن اسلحه‌ای که هنوز سوسیالیستی نیست ولی عاری از تمام نتایج محنت خیز سرمایه داری میباشد از راه میان بر بطرف ترقی و تکامل بروند و برای پیمودن این راه وحدت عمل تمام نیروهای دموکراتیک و ملی ضرورت پیدا میکند. و هیچ حزبی نمیتواند و نباید مدعی رهبری انحصاری انقلاب شود.

خالد بکتاش کمونیست برجسته سوریه، با توجه ب جریان انقلابی کشورهای عربی، و با تکیه بر روی شرایط معینی که خاص سالهای اخیر از دوران بعد از دومین جنگ جهانی است، افق رافراختن دینتر گرفته و مطالب را بشکل ادغام احتمالی و ادولبانه احزاب در یک حزب واحد انقلابی، پی از پیروزی انقلاب، و در مرحله مبارزه برای رفتن بسوی سوسیالیسم مطرح میکند و مینویسد:

" این امکان وجود دارد که گذر بسوی راه غیر سرمایه داری که بسوسیالیسم منجر گردد، نه از طریق ایجاد د ولتی که در اساس خود مبتنی بر دیکتاتوری پرولتاریا باشد، بلکه از طریق ایجاد یک قدرت توده ای ملی، مبتنی بر جبهه وسیع، دینتر گرفته شود که میتواند شکل حزب واحدی را که مرکب از اعضای منسوب به قسمتهای مختلف جامعه، ولی خواستار سوسیالیسم است، بخود بگیرد"

بدیهی است آنچنان قدرتی که بسامان رسانیدن گذر از مرحله غیر سرمایه داری را در سرزمینهای استعمارزده بعهد دارد، در اساس از نظر مفهوم لینی نمیتواند دیکتاتوری پرولتاریا باشد. آنچه در اینجا منظور است عبارتست از نفی اصل حاکمیت "بی انبار" یک حزب حتی در مرحله ساختمان سوسیالیسم. دست دینشریه حزب کمونیست الجزایر تحت عنوان الجزایر د حرکت بسوی سوسیالیسم "چنین گفته شده است:

" سوسیالیسم این آرمان شورا نگیز و پیرومند عرصه انحصاری و فرگاه هیچ حزب انقلابی و یارگروهی از انقلابیون، و یاقشرا اجتماعی خاصی نیست که بخوانند آنرا از ان خود سازند، بلکه برعکس سوسیالیسم هر روز یانیرومندی بیشتری هواداران نوینی بدست می آورد و تمام مبین پردهتاران انقلابیون را که درک کرده اند سوسیالیسم بهترین راه برای سعادت خلص آنهاست، در مبارزه واحدی متحد میسازد صرف نظر از اینکه این عناصر از چه کسی آرمان سوسیالیستی رافرا گرفته و از ان دفاع نموده اند." (۱)

این اندیشه که تجربه الجزیره در تمام دوران زمامداری بن بلا و تجربه کما آنرا میگذرد، ناظر باین واقعیت است که پس از پیروزی انقلاب در هر دو کشور بدست جبهه انقلابی مرکب از احزاب و گروههای مختلف و انتقال قدرت دلتی باین جبهه، انقلاب از یکطرف بامسئله رهبری و از طرف دیگر بمخاطرات ناشی از فعالیت ضد انقلاب مولجه است.

در جریان نبرد برای ادامه و تکامل انقلاب و وصول به هدفهای غائی آن، از لحاظ ارتباط نیروهای مختلف درون جبهه دو حالت میتواند پیش آید. یاد رین احزاب و گروههای مختلف شرکت کننده در انقلاب و مدعی ساختمان سوسیالیسم، یک حزب معین در عمل خود رانست به آرمانهای انقلاب مؤمن تر، با وفاتر و پیگیر تر و در نبرد با جبهه ضد انقلاب قاطعتر و بینا تر نشان میدهد، این حزب در جریان عملتدیه های مردم رابصحت راه خود مطمئن تر میسازد، حقانیت خود را بر طبق تجربیات روزانه قاطبه مردم با ثبات میرساند، و رهبری انقلاب رانه بوسیله اعمال فشار، بلکه مطلقا بوسیله اقتناع و کسب تأیید اکثریت بدست می آورد.

این همان نبرد مسالمت آمیز درون جبهه است که لنین تا آخرین لحظه خواستاران در درون شوراهای و ولی روش نادرست احزابی که ابتدا در شوراها اکثریت داشتند و بحلت این روش راعی اکثریت راراز دست دادند و از اوج قدرت پائین آمدند، مانع تحقق یافتن آن شد.

در حالت دیگر همانگونه که در دوران حاکمیت حکومت انقلابی بن بلا در الجزیره و همچنین در کوبا رخ داد، پس از پیروزی انقلاب و در جریان مرحله سازندگی نظام نوین، رهبران اجزای متشکله جبهه بمرحله ای میرسند که مطلقا لزوم ایجاد سازمان واحد نوینی را که وارث تمام آرمانهای انقلاب باشد بسرائی بسرانجام رسانیدن انقلاب احساس میکنندو تشکیل اینچنین سازمانی رابرمبنای موازین سوسیالیستی بر ای پیشرفت هدف مفید تر و موثر تر از جبهه وسیع شامل احزاب مختلف تشخیص میدهند. زیرا این بدیهی است که جبهه و حزب بخودی خود وسیله است نه هدف. و چون هدف متفق الیه بود و رهبران قابل اطمینان و امتحان شده و وفادار به آرمان سوسیالیستی سر رشته کار رابدست گرفتند در جریان عمل راهی در پیش گرفته میشود که از تأیید مجموع نیروهای انقلابی برخوردار است و زود تر و کم درد تر بسر منزل پیروزی میرسد.

در عین حال هم تجربه ایران، هم تجربه عراق، هم تجربه الجزایر و کما نشان میدد که در این میان ضد انقلاب که بهر شکل و ترتیب باشد مورد پشتیبانی امپریالیسم قرار ارد و دستگاهاهی جاسوسی امپریالیستی که باتمام نیرو برای درهم شکستن انقلاب فعالیت میکنند، بیکار نشسته اند. تاریخ گویای این کشورها نشان میدهد که این نیروها بهر وسیله ای که ممکن باشد از تجهیز ارتش و دخالت مسلحانه مستقیم گرفته تا اجرای کودتا بدست دشمنان داخلی، بدام افکندن یاران نیمه راه و کشتنیدن آنها بسرا راه خیانت متشبث میگردد.

آنچه مخصوصا به نیروهای خصم میدان و مجال فعالیتهای خرابکارانه و خانمان پر بادده و بدعا قبت میدهد عبارتست از روشهای مسامحه کارانه، لیبرالیسم پیش از حد و غیر منطقی و غیر انقلابی، مد ار اباد دشمنانی که دشمنی آنها مسلم است، اغماض از اعمال خلاف و روشهای ناسالم عناصر مردد و بر سر قدرت نگهداشتن آنها، و خلاصه، کوشش برای حل تضاد های حاد جامعه از طریق بحث و مناظره بدون توجه به خصمانه و آشتی ناپذیر بودن آنها. عقابهای شکاری سازمانهای جاسوسی امپریالیستی هر جا که امکان مداخله مسلحانه نیابند، از انجام کودتا بدست دشمنان مسلم مایوس باشند، بدنبال طعمه های مناسب میگرددند. بهترین طعمه برای آنها عناصر مردد و وابسته بنظا مه های قوت و دارای افکار و تمایلات ارتجاعی و یا تمایلات قدرت طلبی هستند. شب و روز بر دهر سر آنها پرواز میکنند، آنها را وسوسه مینمایند، مستقیم و غیر مستقیم بیاری آنها میسطایند و بدست آنها که ممکن هم هست احیانان از برخی احساسات ناسیونالیستی عاری نباشند با انقلاب ضربه میزنند و سپس آنها را که بدست خودشان بقدرت رسیده اند پله به پله بمرطه سقوط و سرانجام بمرحله وابستگی تام و تمام بخود میکشانند.

درجهانی که دشمن تا بدین حد فعال و از اینهمه امکانات وسیع برخوردار و تا این اندازه حيله گرومکار

است و هرگاه بقدرت رسد سیل خون جاری میسازد و بهیچ چیز و بهیچ کس و بهیچ اصل انسانی ایقا نمیکنند و جامعه را با عمق فلاکت و اسارت تنزل میدهد، جز با حد اکثر هشیاری انقلابی، جز با حد اکثر قاطعیت انقلابی، جز کوتاه کردن جنگا لپلنگ های تیز دندان از گریبان جامعه و گرفتن هر وسیله تحریک و توطئه از دست آنها، جز انگشت گذاشتن بر روی عناصر مرد دنیا پیدار و در کردن آنها از مرکز قدرت نمیتوان انقلاب را به پیش برد و به پیروزی نهایی رسانید. اینچنین دولت انقلابی ملی در کشورهای نواستقلال در حقیقت همان وظیفه ای را در جلو دارند که دیکتاتوری پروولتاریاد سرزمینهای پیشرفته سرمایه داری. اما بهرحال ایمن بهیچوجه بمفهوم حکومت انحصاری یک حزب واحد نیست. در اینچنین دولتی تمام احزاب بجز احزاب ضد انقلاب و گروههای ارتجاعی برحسب کیفیت فعالیت خود شرکت دارند.

حزب توده ایران و جنبه متحد ملی و دموکراتیک

در مورد میهن ما مسئله حکومت یک حزبی و یا چند حزبی باید برحسب رابطه آن با جنبه متحد ملی و دموکراتیک مورد بررسی قرار گیرد. وضع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی میهن ما از چه قرار است؟ ما بجای وضع موجود خواهان چه حالت دیکری هستیم؟ شرط وصول بدین حالت چیست؟ در باره آنچه که در میهن ما هم اکنون حکمفرما مییابد شاید هرگونه بحث و توضیح تفصیلی ظاهرا زائد بنظر برسد. در خلاصت اساسی رژیم کنونی آزاد رجعت مخالف مطالبات مردم و اساسی جامعه ما قرارداد داده است. جنبه ضد دموکراتیک آن که میهن ما را بقیبرستان همه آزاد یها مبدل ساخته و حق حاکمیت ملی را نقض کرده و استبداد سلطنتی را بجای حکومت قانون نشانده است، و جنبه ضد ملی آن که موجب سيطرة نظامی، سیاسی، اقتصادی و مالی امپریالیسم در ایران شده و استقلال ملی ما را در چار خطری جدی ساخته و اسارت مستعمراتی را بر ما تحمیل کرده است.

در مقابل ما چه میخواهیم؟ طالب چه نوع نظام اجتماعی و اقتصادی هستیم؟ نظر حزب توده ایران روشن است. حزب توده ایران در نهایت امر خواستار تخمین بنیادی مجموعه روابط اقتصادی جامعه و ایجاد جامعه سوسیالیستی بدون طبقات مییابد. ما هیچگاه این ارمان خود را مخفی نداشته و نمیداریم، زیرا انرا عاد لانه، انسانی، و منطبق با منافع اکثریت عظیم مردم میهن خود میشویم.

در عین حال حزب توده ایران حزبی خیال پرور و غافل از شرایط مشخص عینی حاکم بر میهن خود نیست. تجزیه و تحلیل تمام جوانب حیات جامعه ایران ما را باین نتیجه میرساند که پایه های لازم عینی برای ایجاد اینچنین جامعه ای هنوز فراهم نیست. سوسیالیسم مانند همه صورت بند یهای تاریخی چیزی نیست که از خارج و بنحو تصنعی، یا بموجب فرمان و تصویب نامه بر جامعه ای تحمیل شود. بهمین جهت است که در برنامه حزب ما بلافاصله پس از تعیین ساختمان جامعه سوسیالیستی بعنوان هد فغانی گفته میشود: ولسی ایجاد جامعه سوسیالیستی در شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کنونی مسئله روز نیست. در مجله " دنیا " ارگان تشویریک حزب ما در توضیح این موضوع گفته میشود:

" با اینکه حزب ما سوسیالیسم را . . . هد فغانی تکامل اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران میشمرد، بر آنست که جستن ناگهانی بحرحله سوسیالیستی امری محال است، زیرا سوسیالیسم تنها و تنها پس از یک تدارک طولانی و تدریجی و دقیق پایه های مادی و فنی و زمینه های اجتماعی و معنوی میتواند بمعنای اصلی کلمه پدید آید. یعنی میتواند بازده عالیتر و سطح زندگی مادی و معنوی عالیتر از دوران تکاملی پیشین پدید آورد. و الا اعلام سوسیالیسم بدون تدارک طولانی و همه جانبه و مدبرانه و صبرانه مادی و معنوی آن تنها اعلام برروری کاغذ و شهادت آرزوهای ذهنی بجای واقعیات عینی است" (۱)

بنابراین " مسئله روز " از نظر حزب ما عبارتست از حل اساسی ترین تضاد گریه جامعه کنونی ما، یعنی

(۱) مجله " دنیا " سال چهارم، شماره اول " راه رشد اقتصادی ما از کدام سو است "

تضاد بین اکثریت قریب با تفاق مردم / زیکسو و امپریالیسم و نظام سیاسی حاکم بر ایران که با امپریالیسم وابسته است از سوی دیگر، این گره در شرایط کنونی در وجود استبداد سلطنتی باد و خصلت کلی آن تظاهر می یابد. وظیفه انقلاب در مرحله کنونی عبارتست از انتزاع قدرت سیاسی از این مرکز و انتقال آن بدست سازمان سیاسی نمایندنده خلق، یعنی آنچنان حکومتی که این دو خصلت اساسی نظام حاکم موجود را از بیخ و بن نفی کند. این مسئله هم خصلت انقلاب عاجلی را که مادر پیش داریم و هم نیروهای محرکه این انقلاب را بقدر کافی روشن میسازد.

ما هم اکنون در مرحله آمادگی برای انجام چنین انقلابی هستیم. انجام انقلاب دو مکرراتیک ملی که بلافاصله بر سر راه ماقاردارد جز با شرکت مؤثر و فعال تمام نیروهای انقلابی و تشکیل آنها در یک جبهه متحد انقلابی و تأمین وحدت عمل این جبهه بر اساس یک برنامه کار مورد توافق عناصر تشکیل دهنده آن، میسر نیست. نه حزب توده ایران و نه هیچ حزب و گروه دیگری بتنهاش قادر به انجام انقلاب و ایجاد آنچنان حکومتی نخواهد بود (ملاحظه شود برخی اتفاقات و حوادث مثلاً انجام یک عمل ناگهانی که سبب سرنگون شدن آنی حکومت کبود تاباشد و احتمال وقوع آنها منتفی نیست، از این محاسبه خارج است).

در این مرحله جز گروههای ضد خلق و وابسته بنظام موجود و طبقات ضد انقلاب وابسته با استعمار، طبقات و قشرهای دیگر جامعه بر حسب شرایط خاص خود نمیتوانند کم یا بیش در انقلاب اثر بگذارند و در شرایطی اینچنین، نخستین وظیفه انقلابیون آگاه و واقع بین، علاقمند ساختن طبقات و قشرهای مذکور با انقلاب و وان آرکندن آنها بشرکت فعال در انقلاب میاشد. در اینجا ما از انقلاب سوسیالیستی هنوز خیلی دور هستیم. بنابراین مسئله سرکردگی یک و یا حتی دو طبقه (کارگران و دهقانان) مطرح نیست. در اینجا اجرای انقلاب وظیفه ایست که در مقابل یک جبهه متحد ملی و دو مکرراتیک مرکب از نمایندگان همه طبقات و قشرهای ضد استعمار و دو مکرراتیک قرار میگیرد. در این مرحله آمادگی از پیشا پیش در باره مسئله رهبری و تأمین هژمونی بجدال پرداختن مفهوم عملی فلج ساختن تمام امکاناتی است که اجرای انقلاب را میسر میسازد.

به همین جهت حزب ما مسئله تشکیل جبهه متحد انقلابی را بنابه یک ضرورت اجتناب ناپذیر که جبر تاریخ آنرا در مقابل همه قرار میدهد تلقی میکند. مصادقانه و صمیمانه خواستار تشکیل اینچنین جبهه ای بر اساس شرکت فعال و متساوی تمام احزاب و جمعیتها، و صادقانه خواستار تأمین آزادیهای دو مکرراتیک و فعالیت آزاد تمام احزاب و گروههای ملی و ضد استعمار بر اساس فرصتهای کاملاً متساوی میباشیم.

صد اکت مادراین زمینه تا آن حد میاشد که اگر فرضاً با عمل ابتکاری گروهی، حتی خارج از جبهه نیز مسئله سقوط حکومت کبود تا اجرا شود و بنیان آن در راه تأمین خواستههای ملی و دو مکرراتیک خلق قدم بردارند ما کار آنها را مورد تأیید قرار میدهیم و بر حسب درجه پیگیری آنها در هر قدمی که بردارند، از آنها پشتیبانی خواهیم کرد. بنظر ما هر حادثه ای از این قبیل که در آرای خصلت ملی و دو مکرراتیک باشد، اگر مورد حمایت همه جانبه نیروهای متشکل سیاسی و مترقی و ملی قرار نگیرد، نمیتواند از آسیب توطئه های امپریالیستی مصون بماند. و چنین حمایتی نیز در صورتی میسر خواهد بود که حد اکثر تشکل و آمادگی انقلابی بر اساس تمرکز همه نیروها در یک جبهه متحد موقر قرار باشد. بنابراین بهر صورت تشکیل جبهه متحد ملی و دو مکرراتیک در سلسله وظایف تمام احزاب و گروههای سیاسی خواستار انقلاب اجتماعی قرار میگیرد. زمانی بود که معنای این جبهه را برخی از دوستان "جبهه ملی" یا حزب یکی میگرفتند. مادرموقع خود در این باره اظهار نظر کرده ایم. از آنجا که خوشبختانه "جبهه ملی سوم" این تعبیر نادرست را کنار گذاشته است بحث مشیعی را در این باب ضرور نمی شمیریم و تنها این نکته را یاد آور می شویم که متأسفانه هنوز این مفهوم بشکل پیگیر خود یعنی با در بر گرفتن سازمان بزرگ دو مکرراتیکی مانند حزب توده ایران برای گروهی از دوستان جبهه ملی مطرح نیست.

جبهه بمعنای صحیح کلمه یعنی مرکز اتحاد سازمانهای سیاسی مختلف که وجه مشخصه آنها جنبه ضد استعماری و ضد استبدادی آنها میاشد. همه در مجموع خود دوستان خلقتند، بر اساس یک برنامه

عمل مورد توافق مشترك در زمینه مبارزه با دشمنان خلق و باحفظ موجودیت مستقل خود بدور هم گردمی آید . هدف انهادن درجه اول سرنگون ساختن رژیم ضد خلقی و ضد دموکراتیک موجود و سپس تحکیم هرچه جامعتر تمام مبانی آزادی و تأمین هرچه استوارتر پایه های استقلال سیاسی ، اقتصادی و نظامی میباشد . بدون ایجاد چنین سازمان متعزز و متحد انقلابی غلبه بر خصمی که زور و زرداختیار او و نفوذ قدرتهای استعماری در پشت سر او میباشد محال است .

چنین جنبه ای بمثابة يك میدان مسابقه است که تمام احزاب و سازمانهای سیاسی شرکت کنند باحفظ موجودیت کامل خود در آنجا برای تجمع هرچه بیشتر قشرهای انقلابی و رشد شورش انقلاب و سیر دادن آن در خط تکامل با فرصتهای یکسان خواهند کوشید و این فعالیت يك دوران جوشان انقلابی را در بر میگیرد . در این میدان مسابقه حزب توده ایران هم مانند هر حزب و جمعیت سیاسی دیگر بخود حق میدهد که برای پیش برد انقلاب از حد اکثر امکانات خود استفاده کند و راهی را که سهلترین طریق رشد انقلاب تصور میکند ارائه دهد . بدیهی است که در این میدان مسابقه هر حزب و سازمان که فعالیت و پیگیری در راه تحقق بخشیدن به آرمانهای خلق مبارزه کند، میتواند از طریق توضیح واقعات واقعی اکثریت را بدست آورد و چنین پیروسی در شرایط دموکراسی و آزادی احزاب و اجتماعات مترقی و ملی تحقق پذیر است .

بنابراین چه در دوران تدارک انقلاب و چه پس از پیروزی انقلاب و در دورانی که انقلاب باید تحکیم یابد و در جاده رشد و تکامل پیش برود ، حزب مآجد اوصیمانه علاقمند به آزادی کامل احزاب و اجتماعات و قلم و بیان عقیده میباشد . ما در برابر چنین نیتی هرگز قصد فریب و اغفال متحدین خود را نداریم . ما بیلا نیکیست نیستیم ، ما هرگز نمیخواهیم بمنزله يك اقلیت طوطیه گر عمل کنیم و چنین تلاشی را محکوم بناگامی میدانیم . ما حزب طبقه کارگر هستیم ، مبارزه مبارزه طبقاتی است ، ما شرط موقوت هر حزب را جلب اعتماد و اطمنیان اکثریت میدانیم . راه ما در هر حالت و در هر شرایط راه توضیح واقعات خواهد بود . بارها بر روی این مطلب تأکید کرده ایم . در یکجا با صراحت کامل چنین گفته شده است :

" غرض از رهبری جنبش آن نیست که گویا حزب ما قصد دارد نظریات و عقاید خود را با احزاب و گروههای دیگر وارد درجهبندی تحمیل کند و یا قدرت مطلقه طبقه کارگر را بر سایر نیروهای جنبه واحد ، و فرمانروایی حزب را بر سایر سازمانهای سیاسی برقرار سازد ، زیرا چنین نظریه ای نه تنها از لحاظ اصولی خطاست ، بلکه عملانیز (بفرض آنکه چنین امکانی وجود داشته باشد) جز ضرورت شکست برای سازمان حزب مانتهیجه ای نخواهد داشت . در حقیقت حزب ما که اتحاد واقعی نیروهای استقلال طلب و آزاد بخواه کشور را شرط ضروری پیروزی می شمارد ، و بدین منظور آمادگی خود را برای هرتوافق و سازشی که به پیشرفت مقصود مشترك کمک نماید ، اعلام میدارد نمیتواند در عین حال مدعی تحمیل اراده خویش بدیگران شود و بخواید مبانی این تجمع و اتحادی را که با تمام قوا در انجام و تحقق آن میکوشد در نتیجه چنین برخورد اشتباه امیز متزلزل نماید .

بنابراین بحث نمیتواند بر سر این باشد که کدام طبقه و یا حزب بوسیله فریب و نیرنگ و یا زور و قدرت قانون خود را بر طبقات و قشرها و احزاب دیگر که در جنبه واحد شرکت میکنند تحمیل کند و آنها را بعتف و یا اکراه وادار متابعت از نظریات خود نماید . بحث در باره سرکردگی جنبش بر سر اینست که کدام حزب یا سازمان سیاسی قادر است توده های مردم و نیروهای انقلابی را مجتمع و متشکل نموده و آنها را بمبارزه انقلابی جلب نماید . برنامه و شعار کدام سازمان مورد پسند و تأیید اکثریت قرار میگیرد و بالاخره کدام حزب پیگیرانه تر و صمیمانه تر و صادقانه تر در راه تأمین هدفهای مشترك و عملی ساختن شعارهای مبارزه

بیکار میکند (۱)

(۱) مجله " دنیا " شماره دوم سال اول " مبانی علمی جنبه واحد "

این نکته بخصوص قابل تذکرو تأکید مجدد است که حتی در چنین حالتی نیز مسئلهٔ حکومت یکتا حزبی و طرد احزاب و گروههای سیاسی دیگر نمیتواند مطرح باشد. برفرض اینکه حزبی در بین سازمانهای مختلف مجتمع در جبهه، در طول ایام بر اساس کار نسأمة کار خود، هر قدر هم این کارنامه درخشان، افتخارآمیز و انقلابی باشد، اعتماد اکثریت را جلب کند و قدرت سیاسی را در دست بگیرد. آیا حتی در چنین حالتی هم نفی سایر احزاب وارد در جبهه که در اقلیت هستند درست و مفید خواهد بود؟ آیا این کار، بخصوص در شرایط وجود جامعهٔ طبقاتی، بخیر و صلاح تمام خواهد شد؟ مسلماً خیر. در سراسر تکامل مراحل انقلاب، در هیچ حالتی وجود اپوزیسیون جدی، فعال و واقعی که بتواند بدون بیم از تعقیب و زندان و در شرایط دموکراسی و در پناه قانون فعالیت کند، و اشتباهات و خطاهای حزب حاکم را روشن سازد و رفع این خطاها و اشتباهات را بخواهد، ضرورت مبرم خود را از دست نماند. حتی ضرورت شرکت و ادامه شرکت این احزاب در قدرت و ولتی نمیتواند منتهی باشد.

حزب ماعتیدهٔ راسخ دارد که هرگونه کوششی برای محدود ساختن سایر احزاب وابسته به جبهه، مادم که این احزاب بر مبنای و شعارهای اساسی جبهه وفادارند، و هرگونه تلاشی برای برهم زدن اصول و موازین دموکراسی این خطر عظیم را در بردارد که میتواند نهضت را بشکست و حزب حاکم را نیز بهمراه آن محکوم بنا کامی و شکست سازد.

از طرف دیگر بنظر ما هر قدر انقلاب تکامل یابد، هر قدر جامعهٔ انقلابی بطرف رشد برود، امر پیروزی که در راه وصول به هدفهای انقلاب و آرمانهای والای آن بدست آید، راه همکاری باید از احزاب و سازمانهای مؤتلف در جبهه هموار تر خواهد گردید و میدان عمل مشترک بیشتر بسط خواهد یافت و بیش از پیش سبب خواهد شد که هر حزبی نماز دیدگاه تنگ منافع محدود و خاص خود، بلکه از نظر خیر و صلاح اکثریت عظیم مردم با مسائل مربوط با انقلاب رو برو گردد و اشتباهات احتمالی خود را داوطلبانه و بر اساس حسن نیت اصلاح کند. چنین است وظیفهٔ عاجلی که امروز تاریخ در مقابل ما قرار داده است: ایجاد یک جبههٔ متشکل، متمرکز نیرومند و انقلابی بر اساس برنامهٔ مشترک بمنظور سرنگون ساختن نظام ضد ملی و ضد دموکراتیک حاکم بر میهن ما و ایجاد یک حکومت ملی و دموکرات، و سپس نبرد علیه تمام توطئه‌های که طرح میشود تا انقلاب را بنا کامی بکشاند و تلاش برای پیش برد و تکامل انقلاب.

مسائل و مشکلات فردا را آنان که فردا خواهند زیست حل و تصفیه خواهند کرد. اما بهر حال نسل آینده، نسل فردا شهادت چهار چوب میراثی که از ما خواهد برد قادر به عمل و فعالیت خواهد بود.

۲۴ مهر ماه ۱۳۴۴

زندگی و مبارزه طبقه کارگر ایران

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

طبقه کارگر ایران گرچه هنوز خود ایام جوانی را میگذراند، با وجود این تاریخی کهنتر از بورژوازی
مقدمه صنعتی ایران دارد. سالها قبل از احداث صنایع ملی داخلی، کارگران ایران در مواسسات
خارجیان صاحب امتیاز در ایران و همچنین خارج از سرحدات ایران در کشورهای دیگر کار اشتغال داشتند.
در نیمقرن اخیر در اثر رشد ناگزیر صنعت، طبقه کارگر ایران هم رشد یافت و نضج گرفت. بدون شك
با توسعه مناسبات سرمایه داری رشد کمی پرولتاریا نیز در ایران حتی است.

تقریباً یک ربع قرن پیش با تأسیس حزب توده ایران، اهمیت نقش تاریخی طبقه کارگر در زندگی
سیاسی کشور رو به تازید گذارد، بطوریکه اکنون چه از لحاظ کمی و چه از لحاظ کیفی بچنان نیروی عظیمی در
ایران مبدل گردیده که حتی سران رژیم کودتا ناگزیرند در مانورهای خود آنرا در نظر گیرند.

آخرین آمار حاکمیت که در سال ۱۳۴۲ در سرنا سرایران ۸۰۰ هزار کارگاه صنعتی وجود داشته که
۱۱۲ هزار از آنها نقش اساسی در اقتصاد کشور دارند. در این ۱۱۲ هزار کارگاه که ۹۶٫۵ درصد کل
تولید صنعتی متعلق به آنهاست، جمعاً ۴۴۱ هزار نفر کارگر بفعالیت مشغولند (۱). در ۱۸۸ هزار کارگاه
مابقی که صنایع روستائی هم جز آنست در حد یک میلیون نفر مشغول کارند (۲).
هسته اساسی طبقه کارگر ایران را کارگران نفت، نساجی، صنایع کشاورزی و راه آهن تشکیل میدهند.
تعداد نیروهای انسانی در کنسرسیوم بین المللی نفت تا ۳۱ دسامبر ۱۹۶۳ بترتیب زیر بود:

مجموع کارکنان ایرانی اداره مرکزی در تهران و جنوب	۵۵۷
ادارات مربوط در آبادان و معادن	۲۱۲۹
ساختمان در معادن	۳۸۰
مسجد سلیمان و لالی	۱۶۷۸
هفت گل و نفت سفید	۳۵۴
اهواز	۱۲۴۷
آغا جاری	۱۳۳۷
بندر معشور	۷۵۷
گچساران	۴۳۷
جزیره خارک	۱۳۰

(۱) از ۱۱۲ هزار کارگاه ۳۵۰۰ واحد بزرگ محسوب میشود که بیش از ۱۰ نفر کارگر دارند. از ۳۵۰۰ کارگاه
بزرگ ۴۵۰ کارگاه بیش از ۵۰ نفر و ۳۰۰ کارگاه بین ۳۰ تا ۵۰ نفر کارگر دارند. مراجعه شود

به سخنرانی مدیوکل آمار صنعتی وزارت اقتصاد مندرجه در مجله "کیهان"، ۱۴ شهریور ۱۳۴۴

(۲) از سخنرانی نائب رئیس اطاق صنایع و معادن، "تهران اکونومیست"، ۱۳ شهریور ۱۳۴۴

عملیات تصفیه و بخش مکانیکی در آبادان	۸۱۰۹ نفر
چاپخانه و سرویس در آبادان	۴۱۱ "
گارد تأمینیه	۲۱۷ "
متفرقه	۸۵۷ "

جمع ۱۸۶۰۰ نفر

البته این ارقام مربوط به کنسرسیوم بین المللی نفت است. علاوه بر این تعداد زیادی کارگر در شرکت ملی نفت و موسسات متعلق بسا بزرگتهای مختلط نفتی و همچنین بعنوان پیمانکار نزد کنسرسیوم نفت مشغول کارند. مجموع کل کارگران نفت در سراسر ایران در حال حاضر در حدود ۴۳۰۰۰ نفر میباشد (۱). بعد از صنایع نفت، صنایع نخیسی و پارچه بافی با ۴۰ هزار کارگر، صنایع مربوط بکشاورزی با ۳۰ هزار، راه آهن با ۲۶ هزار نفر کارگر به ترتیب مقامات بعدی راجاژند. بارشد طبقه کارگر نقش وی نیز در روند گنج اجتماعی و اقتصادی جامعه فزونی مییابد. هم اکنون طبقه کارگر بخش قابل توجهی از درآمد ملی را بوجود میآورد. از ۳۱۵ میلیارد ریال ارزش کل محصول ایران در سال ۱۳۴۲ مبلغی در حدود ۷۴ میلیارد ریال ارزش مربوط به صنعت است که حاصل دسترنج یک میلیون و ۴۴۱ هزار نفر کارگران ایران میباشد (۱).

نظری بوضع کاروندگی کارگران ایران

قبل از آنکه به بررسی مسائلی از قبیل دستمزدها کارگران، بیمه های اجتماعی، سهیم کردن کارگران در سود کارگاهها و غیره بپردازیم، بجاست برای ایجاد تصویری واقعی از وضع کاروندگی کارگران در خوانندگان، شمه‌ها از داستان رقت انگیز حیات صنوف مختلفه کارگران را آنچنان که هست ذکر نمایم.

سخن در باره وضع زندگی کارگران را از آنانی که نشاط جوانی، سلامتی و تندرستی خود را در معائن و در زیر پوشه های سوزان آفتاب تهدیل به طلامیکنند تا مییابد ها بر ثروت بیگران نفتخواران جهانسی و عالمین ایرانی آنها افزیده گرد تا آغاز مینمایم.

حتی اگر ارقام رسمی (ولی غیر واقعی) منتشره از جانب کنسرسیوم بین المللی نفت را هم میناقاراد هم، سود کمپانیهای نفتی از ۹۹ میلیون دلار در سال ۱۹۵۵ به ۳۹۰ میلیون دلار در سال ۱۹۶۳ رسید و تولید نفت از ۱۹/۳ میلیون تن به ۷۵ میلیون تن افزایش پیدا کرد، حال آنکه تعداد کارگران و کارمندان ایرانی شاغل در کنسرسیوم بین المللی نفت از ۴۶ هزار نفر در سال ۱۹۵۵ به ۱۸۶۰۰ نفر در آخر سال ۱۹۶۳ تقلیل یافت. این رقم که شامل کلیه کارمندان و کارگران شاغل در همه معادن نفت، پالایشگاه آبادان و ادارات تابعه کنسرسیوم نفت میباشد، اندکی بیش از تعداد کارگرانی است که در سال ۱۹۶۰ فقط در پالایشگاه آبادان کار میکردند. در سال ۱۹۶۰ که در پالایشگاه آبادان ۱۶/۵ میلیون تن نفت خام تصفیه گردید، ۱۷۸۰۰ نفر کارگر و کارمند مشغول کار بودند. ولی اکنون با وجود اینکه پالایشگاه باز بهمان میزان سابق نفت خام تصفیه میکند، تعداد کارگران و کارمندان به ۹ هزار نفر تقلیل داده شده است. چندی پیش مجلسه "تهران مهسر" از قبل آقای رحمت قوامی کارمند عالی رتبه کنسرسیوم نفت نوشت که طی چهار سال کنسرسیوم نفت در نتیجه اخراج ۱۵ هزار کارگر ایرانی مبلغی در حدود ۳۰ میلیون لیره انگلیسی افزایش سود داشته است.

هم اکنون هزاران کارگر بیکار در سراسر خوزستان آواره و سرگردانند. و اما وضع کارگران شاغل در صنایع نفت که باصطلاح بهترین شرایط را نسبت ببرادران کارگر خود در سایر رشته ها حائزند تا مسف انگیز است. جریمه و اخراج کارگران، کمی دستمزدها و تحمض بین ایرانیان و خارجیان و غیره امروز هم مانند دوران سلطه شرکت سابق نفت که تا کن حکم فرماست. در سال ۱۳۳۹ کارگران و کارمندان پالایشگاه آبادان در نامه

(۱) "تهران اکونومیست"، ۱۳ شهریور ۱۳۴۴

(۲) "کیهان"، ۱۴ شهریور ۱۳۴۴

سرگشاده ای به مجلس سنانوشتند:

"ماد مستعزاد امروز خود را با آنچه چندین سال پیش دریافت میداشتیم مقایسه میکنیم، ما حداقل هزینه زندگی و قوه خرید آن دوران را با حداقل هزینه زندگی و قوه خرید امسروز مقایسه میکنیم و باین نتیجه میروسیم که دستمزدها تنها اضافه نشده، بلکه تقلیل نیز یافته است"

دوم فروردین ماه ۱۳۴۱ مجله "روشنفکر" نوشت:

"وضع مسکن، بهداشت و فرهنگ کارگران نفت تخمیناً در همان وضع قبل از خلع ید باقی مانده است. طی پنجسال گذشته خانه های ساخته شده در آبادان از هزار بیشتر نبوده. در اسفند ماه سال ۱۳۴۲ کارگران نفت آبادان طی نامه سرگشاده ای بشاه ("اطلاعات" ۱۱۳ اسفند ۱۳۴۲) خواهان ادامه برنامه خانه سازی شرکت نفت جهت تأمین مسکن کارگرانی که تا بحال صاحب مسکن نشده اند، تأسیس شعبه بانک رفاه کارگران و تقویت شرکت تعاونی کارگران از نظر مالی گردیدند. در نامه از جمله گفته میشد:

"۰۰۰ کافی نبودن تعداد مدارس آبادان نیز مشکل بزرگی برای ما شده است و فرزندانشان

مجبورند هر ۷۰ یا ۸۰ نفر در یک کلاس درس بخوانند."

بدینسان پس از نیمقرن سیادت نفتخواران جهانی و غارت میلیارد هاد لار ثروت ایران، تازه عده ای زیادی از کارگران نفت آبادان فاقد مسکن اند و در بیغوله های کنار شهر بسر میبرند. در هفتگل یکی دیگر از مراکز مهم نفت کارگران حتی آب آشامیدنی ندارند. مخبر مجله "تهران مصور"، (۳ مهر ۱۳۴۳) از این شهر گزارش میدهد:

"آب آشامیدنی اهالی هفتگل شور شده است که بهیچوجه قابل آشامیدن نیست. در آزمایشی که بعمل آمده صدی ۶۵ املاح معدنی از قبیل نمک، گوگرد و آهن در آب وجود دارد و باینجهت روز بروز بیماران زیاد تر میشوند."

کارگران نفت بندر خارك وضع کار و زندگی خود را چنین تصویر میکنند (۱):

"در حال حاضر روزانه ۱۲ ساعت کار میکنیم و ۷۰ ریال حقوق میگیریم و معلوم نیست که این وضع تا چه موقعی ادامه خواهد داشت."

کرانه های جنوب ایران سرشار از نفت - این طلای سیاه است. کنسرسیوم بین المللی نفت در مساحتی بیش از ۱۰۰ هزار کیلومتر مربع حکمروائی میکند. در نامه ای که از حیطه فرمانروائی نفتخواران جهانی ارسال گردیده، در باره مردمی که بر روی اقیانوسی از نفت با مرگ دست بگریانند چنین گفته میشود (۲):

"در این منطقه نه آب آشامیدنی هست، نه فرهنگ و نه بهداشت. هر روز در روزنامه ها میخوانیم و از راز یو میشنوم که قسمت اول برنامه اصلاحات ارضی در سرتا سر کشور تمام شده و قسمت دوم شروع شده است. میخوانیم و میشنوم که سپاه دانش و سپاه بهداشت و سپاه ترویج و آبادانی در روستاها تشکیل شده است. پس چرا اینجا از این خبرها نیست؟ پس این سپاهیان دلیرا بکجا میفرستند؟ در اینجا از هر ده نفر میضنه نفرشان بسبب نبودن دکتر و دوا از بین میروند. از هر ۳۰ نفر یک نفر هم با سواد نیست. و ما زندگی مشقت بار کارگران ساختمانی را که بخش عمده ای از کارگران کشور را تشکیل میدهند از زبان خود آنان بشنوید. آنها مینویسند:

"ما کارگران ساختمانی روزی ۱۴ تا ۱۶ ساعت کار میکنیم. هر روز و هر شب در روزنامه های خبری ایران حوادثی از قبیل سقوط بنا و عمده از ساختمان و یا پرت شدن آنان از دیوار و

(۱) "اطلاعات"، ۱۳ خرداد ۱۳۴۳

(۲) "روشنفکر"، ۲۳ مهر ۱۳۴۳

چوب بست و یازیرا و ارماندن عده ای کارگر بد بخت میخواستیم، ولی هیچوقت باین فکر نیفتاده ایم که زن و فرزند مصیبت دیده این کارگر چه میکنند؟ و آینده آنان چه خواهد شد؟ ما جان نمیکنیم، در صورتیکه ازابتدائیترین حقوق انسانی و کارگری محروم هستیم. ما قصرها بنا نمیکنیم، اما خودمان همیشه خانه بدوش هستیم. ما مدارس و دانشگاهها بنا نمیکنیم، در صورتیکه فرزندان ما نمیتوانند براحتمی کلاسهای ابتدائی را ببینند.

و این تنها کارگران ساختمانی نیستند که خود را از محرومترین افراد جامعه میدانند. کارگران حمل و نقل نیز خود را در زمره فلاکتنازترین افراد جامعه میمانند. آنها میگویند:

"ما همکارانی داریم که پس از ۳۰ سال کار مداوم اکنون در بیمارستان مسلولین بی یار و بی کس با مرگ دست و پنجه نرم میکنند، و همچنین همکارانی داریم که پس از ۳۳ سال خدمت هم اکنون در گردخانه هستند - سی سال فعالیت بدون استفاده از تعطیل باروی ۱۸ ساعت کار مداوم باد ستمزدی کمتر از ۹۰ ریال".

آقای دکتر سعید در مجلس ششم ساخته در پاره کارگران راه آهن اظهار داشت:

"۲۶ هزار نفر کارگر شرکت راه آهن را در نظر بگیرید که باروی ۶ تومان حقوق مجبورند خود و خانواده خود را اداره بکنند..."

کارگران کارخانه کاغذ و مقوای سازی که بریزک مینویسند:

"ما کارگران کارخانه کاغذ و مقوای سازی که بریزک همچنان در اسارت و بردگی کار فرما بسر میبریم. بطوریکه در ۱۲ سالگی که از ما میسب این کارخانه میگذرد پنج نفر کارگر جوان بر اثر زهر و فشار کار فرما بکارهایی که خارج از قدرت آنها بود گمارده شده و در نتیجه جبران سپرده اند... ما کارگران از مواد قانونی کار هم بی بهره ایم..."

داستان جانگاہ قالی بافان - دختران و پسرانی که ناشکفته افسرده میشوند باندازه ای حزن انگیز و ملالت خیز است که حتی جراید در باری هم قادر به پرده پوشی آن نیستند.

قالی کرمان که از نظر مرغوبیت، نوع بافت، رنگ آمیزی و نقشه زبانه خاص و عام است، سالیانہ میلیونها دلار ارز وارد کشور میکند و بر ثروت سوداگران قالی میلیونها میافزاید. مخبر "کیهان" از کرمان مینویسد:

"اما زندگی کارگران کرمانی که با تلاش فراوان این قالیها را میبافند در سطح نقطه مقابل رنگ و رونق این قالیهاست، زندگی است که در تیرگی و محرومیت شروع میشود و بی هیچ امید پایان مینماید. کارگران معمولاً از سن ۶ سالگی شروع بکار میکنند و تا زمانیکه چشم و دستشان کار کند، قالی میبافند و از آن ببعده، اگر زنند مانند دیگر کاری از ایشان ساخته نیست".

وقتی سخن از زندگی مشقت بار، از محرومیت بیشتر میروید چگونه میتوان کارگران معادن زغال سنگ و سنگ آهن و مس و سرب و گوگرد و سنگ گچ و غیره را که در اقصی نقاط کشور در سخت ترین و مشکلترین شرایط بکار مشغولند بخاطر نیاورد. در اینجا انسانها در اعماق زمین با ابتدائیترین وسائل کار جان میکنند و خود را هر آن یکام مرگ میاندازند تا کوبدکان و زنان خود را از چنگال مرگ و کرسنگی نجات دهند ولی موفق نمیشوند. چندی پیش مخبر "اطلاعات" رپورتاژی از معدن سنگ گچ مسگر آباد نوجال که فقط ۲۰ کیلومتر باتهران فاصله دارد منتشر ساخت. وی مینویسد:

"ما با کمال تأسف مشاهده کردیم مردان زحمتکشی که دهها کیلومتر دل کوهها را شکافته اند در وهم نشسته و با قاشق آب میخورند. آنها کاسه ای را پر از آب کرده و در حالیکه هر یک قاشقی بدست داشتند، تکه های نان خشک را بدندان گذاشته و سپس با کلمک همان آب قورت میدادند. دیدن این منظره برای ما بسیار ناراحت کننده بود."

زندگی کارگران در کلیه رشته های صنایع و کارگران آهنکار، نجار، خیاط، خباز، لباسشویی و توکشی، حمام، رفتگر و باربر و بالاخره همه زحمتکشان در شرایط رژیم کودتا با آنکه فرقی مشابه زندگی آنان نیست

که ماد رفوق آزانها یاد کردیم .

خرابی وضع زندگی طبقه کارگرایان نتیجه مستقیم تسلط امپریالیسم و سرمایه داران بزرگ داخلی وابسته به آنست . پائین بودن سطح دستمزد کارگران ، صعود دائمی هزینه زندگی ، توأم با افزایش روزافزون سود سرمایه داران منجر به تقلیل سهم طبقه کارگر از درآمد ملی گردیده و این نیز بنحیه خود موجب تشدید فقر کارگران شده است .

مظاہر چنین فقری در شرایط مسکن ، فرهنگ و بهداشت با وضوح کامل نمایان است . در اوایل اردیبهشت ماه سال گذشته روزنامه "کیهان" نوشت که هر شش نفر از جمعیت ۲۳ میلیونی ایران در یک واحد مسکونی زندگی میکنند . ولی نباید این واحد های مسکونی را بصورت خانه آجری تلقی کرد . زیرا از ۴ میلیون واحد مسکونی کشور در حدود ۳۴۴ هزاران آجری و خشتی ، ۱۴۰ هزاران چادری ، ۱۲۵ هزاران چوبی ، ۹۲ هزاران حصیری ، ۱۲۸۳۶۵۵ عدد آن خشتی ، ۱۷۰ هزاران سنگی ، ۱۳۰۱۵۴۶ عدد آن گلی بوده است و بقیه از انواع دیگر مصالح ساختمانی ساخته شده است (۱) .

دستمزد ، بازده کار ، سیر قیمتها

در سال ۱۳۲۵ پس از یک سلسله مبارزات سرسخت طبقه کارگر تحت رهبری حزب توده ایران ، دولت وقت آئین نامه حداقل دستمزد را تصویب کرد . این آئین نامه که بر پایه ابتدائی ترین نیازمندیهای زندگی یک خانواده در شرایط مشخص آن دوران تنظیم شده بود ، حداقل دستمزد کارگران را در خوزستان ۴۰ ریال و در شهرهای دیگر ۳۴ ریال تعیین کرده بود . بموجب آئین نامه مذکور ، حداقل دستمزد برای مناطق مختلف کشور مابین سالیکار مجدداً تعیین گردید . ولی این بند از آئین نامه بزودی بدست فراموشی سپرده شد . البته طی این مدت در نتیجه مبارزه کارگران مبالغی بدستمزدها افزوده گردیده ، اما این افزایش بهیچوجه قابل مقایسه با ترقی سرسام آور قیمتها و قوس صعودی هزینه زندگی در سالهای مذکور نبوده و نیست .

شاخص هزینه زندگی در کشور ما از سال ۱۳۱۵ تا ۱۳۴۰ یعنی طی ۲۵ سال از ۱۰۰ به ۱۶۸ رسیده است ، یعنی نزدیک به ۱۷ برابر افزایش یافته است . در همین مدت هزینه محل سکونت از ۱۰۰ به ۱۹۴۹ رسیده است ، یعنی نزدیک به ۲۰ برابر افزایش یافته است .

در حال حاضر کارگران نصف و یا نلک دستمزد خود را برای تهیه منزل میپردازند . اگر در سال ۱۳۲۴ قیمت یک کیلو گوشت ۲۵ ریال بود ، اکنون بهای یک کیلو گوشت متوسط از ۸۰ ریال کمتر نیست . بهای نان دو و سه برابر افزایش یافته است . فقط در فاصله بین سالهای ۱۳۲۹ تا ۱۳۴۱ بهای بلیط اتوبوس شهری دو و برابر گردید . مزاج ماهانه استفاده از آب لوله کشی شده از ۱۰۰ به ۳۰۶ ریال بالغ شد . بموجب ارقام منتشره در مطبوعات ایران در سال ۱۳۳۹ هر یک از ۲۰ میلیون نفر اهالی ایران ، از کودکی شیرخوار گرفته تا پیرمرد در حال احتضار هر یک مالیات مبلغی در حدود ۸۳۰ ریال مالیات بدولت پرداخته اند . هر سال به میزان مالیاتهای غیر مستقیم که باران بردوش زحمتکشان کشور سنگینی میکند افزوده میشود . مثلاً اگر در سال ۱۳۴۳ جمع کل مالیات مستقیم ، یعنی مالیات بردرآمد و ثروتمندان ۷۲ میلیارد ریال بود ، مالیاتهای غیر مستقیم به ۱۷ میلیارد و ۴۶۵ میلیون ریال بالغ گردید . در مقابل مالیاتهای غیر مستقیم به ۲۲ میلیارد و ۷۴۱ میلیون ریال بالغ شد . حتی مجله تهران اکونومیست (شماره ۵۷۶ سال ۱۳۴۳) نوشت :

"... گرچه بودجه ما تاحدی متوازن است ، ولی متأسفانه نه عادل است نه متعادل . باران بردوش مردم سنگینی میکند و سنگینی آن در درجه اول بردوش طبقات دومی و سوم است . پس از واگذاری مجدد صنایع نفت ملی شده ایران بانحصارهای خارجی ، سران رژیم کودتا بسرای

خاموش ساختن موج نفرت کارگران نفت اعلام نمودند که مسئله دستمزدها، خانه و بیمه کارگران دردسترس روز کنسرسیوم قرارگرفته است. ولی گذشت زمان پوچ بودن این وعده را نشان داد.

نخستین بار دستمزد کارگران نفت در سال ۱۳۳۴ در نتیجه مبارزات کارگران از ۴۲ ریال به ۸۴ ریال افزایش یافت. ولی این اضافه حقوق در وضع طاقت فرسای کارگران تخفیر محسوسی بحمل نیاورد، زیرا در مدت نزدیک به ۱۰ سال که دستمزد کارگران نفت تخفیر نیافته بود، طبق آمار بانک ملی هزینه زندگی ۵۳٪ بالا رفته بود. و اما در نواحی نفت خیز قیمت مایحتاج زندگی بر مراتب گرانتر از سایر نقاط کشور بوده است. مخبر مجله "تهران اکونومیست" مینویسد:

"نرخ کالای آبادان و سایر مناطق نفت خیز کمتر از ۰۰۰ بعنوان مثال نان را که ما در تهران بقیمت کیلویی ۶ ریال مصرف میکنیم، کارگر آبادانی با پرداخت ۱۶ ریال، یعنی تقریباً سه برابر بمصرف میرساند. در مورد لبنیات و سایر مواد خوراکی از قبیل سبب زمینی، پیاز، گوشت و میوه هم همین نسبت تقریباً موجود و نیز تخم مرغ دانه ای ۵ ریال بغروش میرسد که سرسام آور است." مال الاجاره در آبادان و اهواز و غیره قریب ۲۰ و شاید ۲۰٪ بالاتر از تهران میباشد.

گرچه در سال ۱۹۶۰ بازده کار بر مراتب افزایش یافت، سطح دستمزدها تخفیری نکرد. مثلاً اگر در سال ۱۹۵۰ تولید سرانه نفت در ایران (نسبت به کارگران شاغل در تولید) ۲۳ هزار تن بود، در سال ۱۹۶۰ این رقم به ۸۵ هزار تن رسید، یعنی در حدود ۲ برابر افزایش یافت (۱). کنسرسیوم نفت از طریق افزایش شدت کار و مدرنیزه کردن دستگاهها موجبات افزایش بازده کار را فراهم ساخت. طبق محاسبه کارشناسان خارجی درجه استثمار کارگران نفت ایران در سال ۱۹۶۰ به ۳۴۰۰ درصد رسید (۲). نرخ استثمار در ایران ۱۲-۱۴ برابر بیش از امریکاست. افزایش روزافزون سود انحصارهای نفتی نشان دهنده تشدید استثمار کارگران است. اگر در سال ۱۹۵۵ انحصارهای نفتی در نتیجه استثمار یک نفر کارگر سودی برابر ۳۶۵۲ دلار بدست میآوردند، در سال ۱۹۵۹ این رقم به ۱۳۴۵۰ دلار و در سال ۱۹۶۱ به ۱۹۵۶۷ دلار رسید (۳). بدیگر سخن اگر سود کنسرسیوم بین المللی نفت از سال ۱۹۵۵ تا سال ۱۹۶۲ در حدود ۵۱۶ درصد افزایش یافت، دستمزد کارگران در همان مدت فقط در حدود ۱۳۶ درصد بالا رفت، یعنی از ۸۲ ریال به ۱۱۲ ریال (هر دلار) رسید.

برای دردست داشتن معیار مقایسه ای کافیت متد کرشوم که دستمزد روزانه یک کارگر نفت ایرانی برابر باد دستمزد یک ساعت کار کارگر مشابه در امریکاست (۴).

پس از کودتای ۲۸ مرداد دستمزد کارگران نفت سه بار افزایش یافته است. ولی هر بار کنسرسیوم بین المللی نفت از طریق دیگری بحقوق کارگران تجاوز نموده است. بار اول بلافاصله پس از افزایش دستمزد قیمت برنج و سایر کالاهای مورد احتیاج کارگران در مغازه های متعلق بکنسرسیوم نفت بالا رفت. علاوه بر این مقامات کنسرسیوم نفت شیوه های دیگری از قبیل کاهش هزینه کل دستمزدها از طریق تخفیر اعم ترکیب نیروی کار بکار میبردند. کنسرسیوم بین المللی نفت ترکیب نیروی کار را مرتباً تخفیر میدهد، یعنی کارگران جوان تازه نفس را بجای کارگران با سابقه بکار میگیرد. و چون کارگر جوان در آغاز کار بر مراتب کمتر از کارگران با سابقه دستمزد دریافت میدارد، لذا هزینه کل دستمزدها در مجموع خود کاهش مییابد. این همان شیوه ایست که سالهای متعددی شرکت سابق نفت ایران وانگلیس بکار میبست و اکنون نه تنها کنسرسیوم نفت، بلکه

"Petroleum Press Service", 1956, January, p. 3; 1961, May, (1)
PP. 189. 200

Р.И. Андрелсян, А.Я. Эльянов, "Нефть и независимость", 1961 г., (2)
стр. 80-81

"Азия и Африка сегодня" № 2, 1963 (3)

Международная Жизнь " № 6, 1962 (4)

شرکت‌های بزرگ صنعتی و صاحبان کارخانه‌های داخلی نیز از این شیوه استفاده و وسیع میکنند. کنسرسیون بین المللی نفت برنامه‌ای در دست اجرا دارد که طبق آن تا سال ۱۳۴۷ بجای ۹۵۰۰ نفر کارمند و کارگر با سابقه، کارگران و کارمندان جوان استخدام نماید (۱).

اخراج هزاران کارگر ایرانی "اضافی" از سوئی و تحویف کارگران با سابقه با کارگران جوان بکنسرسیون بین المللی نفت امکان میدهد که مبالغ هنگفتی از هزینه دستمزد‌ها را که بدین طریق ذخیره میشود بسمت سرشار خود بیافزاید و از این مبلغ کلان است که اخیراً کنسرسیون نفت حداقل ۵ ریال واحد اکثر ۱۲ ریال بدستمزد کارگران افزود.

چنانکه متذکر شدیم این شیوه در سایر رشته‌های صنعتی ایران هم بموقع اجرا گذارده میشود. مثلاً شرکت صنایع پارس آمریکا تعداد کثیری از کارگران خود را مرتباً اخراج و بجای آنان کارگران جوان استخدام میکند (۲). در کارخانه چیت سازی تهران کارگران با سابقه را بیرون کرده و بجای آنها کارگران "تازه نفس" با حقوق کمتری می‌بند (۳). در مورد کارگران ضرابخانه متعلق بدولت نیز چنین عملی کردند (۴). در کارخانه‌های ایران در همین حال از شیوه‌هایی چون استخدام کارگران موقت بجای دائم، روز مزد بعوض حقوق بگیر استفاده میشود.

افزایش شدت کار و اخراج دسته جمعی کارگران در سایر رشته‌های صنعتی ایران نیز بچشم می‌خورد. پس از دینیزه کردن کارخانه گونی بافی در شهر شاهی، تعداد کارگران آن از ۷۰۰ نفر به ۲۰۰ نفر تقلیل یافت، حال آنکه تولید کارخانه از ۲۵۰۰ به ۶۰۰ تن ترقی کرد. اگر در گذشته یک نفر کارگر نساجی بدستگاه راداره میکرد، اکنون همان یک نفر ۴ دستگاه راداره میکند ولی دستمزدش نه تنها افزایش نیافته، بلکه کمتر هم شده است. البته ما مخالف رشد تکنیک و افزایش بازده کار نیستیم ولی رشد تکنیک و افزایش بازده کار باید موجب بهبود شرایط کار و موضع زندگی کارگران گردد نه وسیله بیکاری و کاهش درآمد آنها.

سران رژیم کودتاسعی دارند چنین وانمود سازند که گویا وضع وخیم کارگران ایران معلول کمی بازده کار و گرانی محصول است که آنان تولید میکنند، نه معلول استثمار و اشرار و ولی چنانکه در مثال دستمزد کارگران نفت دیدیم، بازده کار رابطه مستقیم بدستمزد کارگران نداشته و ندارد. منظر گردانندگان رژیم کودتا از طرح اینگونه مباحث، افزایش شدت کار کارگران و استثمار بیشتر آنان و همچنین جلوگیری از اجرای خواست عادلانه کارگران دایر افزایش میزان دستمزد‌ها برپایه اصل متحرک میباشد.

آخرین آمار کم و بیش جامعی که در باره دستمزد کارگران رسماً انتشار یافت از طرف وزارت صنایع و معادن در سال ۱۳۳۹ بوده است. این آمار مربوط به دستمزد کارگران در سال ۱۳۳۸ میباشد که مابری از آنها را برای مقایسه با وضع دستمزد‌ها در سال‌های بعد عیناً نقل میکنیم:

نوع صنعت	مزد متوسط يك کارگر در ماه (ریال)
تهیه روغنهای نباتی	۲۷۵۰
قند سازی	۳۰۸۸
چای سازی	۲۱۰۰
حلاجی پشم	۳۰۰۰
ریسندگی و بافندگی	۲۸۱۲
گونی بافی	۱۸۰۰
شیمیائی	۲۷۰۰
آجر سازی	۲۴۰۰

(۱) "اطلاعات"، ۳۰ آبان ۱۳۴۲ (۲) "کیهان"، ۲۸ بهمن ۱۳۴۰

(۳) "امید ایران"، ۲۷ مهر ۱۳۴۱ و "پیغام امروز"، ۲۵ اسفند ۱۳۴۲

(۴) "کیهان"، ۱۵ مهر ۱۳۴۱

باد نظر گرفتن اینکه طبق آمار بانک مرکزی ایران شاخص متوسط سالیانه هزینه زندگی از ۱۰۰ در سال ۱۳۳۸ به ۱۱۷ در سال ۱۳۴۳ رسیده ، سیود ستغذ هارا در این مدت مورد بررسی قرار دهیم . مطابق آماری که بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران در سال ۱۳۴۲ منتشر ساخت ، صنایع پارچه بافی ایران در عرض سال مجموعاً ۶۰۰۰۰۰ ۸۱ ساعت کار تحویل گرفته و در مقابل مبلغ ۸۱۶ میلیون ریال مزد داده اند . اگر فرض کنیم که همه کارگران صنایع پارچه بافی ایران در مدت سال بدون وقفه کار کرده باشند ، مزد یک ساعته یک کارگر پارچه بافی ایران بطور متوسط میشود ۱۰ ریال و یا ۸۰ ریال در روز کار ۸ ساعته و قریب ۲۴۰۰ ریال در ماه ، که با مقایسه با مزد متوسط ماهانه یک کارگر ریسندگی میافندگی در سال ۱۳۳۸ (۲۸۱۲ ریال) ، ماهانه ۴۱۲ ریال کاهش نشان میدهد . تازه محاسبه فوق درباره دستمزدهای کارگران در سال ۱۳۴۲ با واقعیت موجود بویژه در سالهای ۱۳۳۹-۱۳۴۳ اصلاً وفق نمیدهد . در این دوره اکثر کارخانه های پارچه بافی یا تعطیل بودند و یا اینکه با ظرفیت اندکی کار میکردند . لذا مجموعه دستمزدهای کارگران رانه فقط بر ساعات کار آنها ، بلکه بر مجموعه ساعات کار و بیکاری آنها باید تقسیم کرد . میزان دستمزد روزانه کارگران در سایر رشته ها بقرار زیر است : (۱)

حد متوسط مزد در روز (ریال)

۲۰-۵۰

۵۰

۱۰۰

۸۰

۳۰

کارگر کوره پزخانه

کارگر ساختمانی

کارگر نقاش

کارگر خیاط

کارگر نجار

دستمزد کارگران حمل و نقل در مقابل ۱۸ ساعت کار مداوم ۹۰ ریال (۲) و دستمزد روزانه ۳۰ هزار نفر دستاف یزد از ۱۵ تا ۲۰ ریال (۳) است . کارگرانی که برای پیمانکاران در معادن نفت کار میکنند در برابر کار ۱۲ ساعته ، حد اکثر ۷۰ ریال دستمزد دریافت میارند (۴) . کارگران کارخانه چیت سازی بهشهر

در نامه سرگشاده ای می نویسند :

" هر یک از ما کارگران روز مزد کارخانه چیت سازی بهشهر بتفاوت از ۱۵ تا ۲۴ سال سابقه خدمت در این کارخانه داریم و روزانه از ۵۵ تا ۷۲ ریال دستمزد میگیریم" (۵)

قالی بافان در مقابل میزان کار خود " کار مزد " میگیرند که حد اقل ۱۰ ریال و حد اکثر ۷۰ ریال است (۶) . گرچه در قانون کار ، کار روزانه ۸ ساعت صراحتاً ذکر گردیده ، با وجود این هنوز هم در صنایع ایران کارگران هفته ای ۶۰-۷۲ ساعت کار میکنند . تعداد کودکان ۶ تا ۱۳ ساله در صنایع ایران فراوانند که ۲-۳ بار کمتر از بزرگسالان مزد دریافت میارند . در پاره ای از رشته های صنعت از قبیل نساجی و کبریت سازی کودکان ۲۰ درصد کارگران شاغل را تشکیل میدهند . از کلیه کارگران شاغل در صنایع در حدود ۳۵ درصد زنان و کودکان و در کارگاههای قالی بافی و باغات چای و شالیزارها ، اکثریت کارگران زنان و کودکان هستند . دستمزد زنان بمراتب کمتر از مزد کارگران مشابه مرد است . در مزارع چای و باغات کرج ، قزوین ، ورامین (زن روزانه ۱۰ ریال ، مرد در حدود ۴۰ ریال مزد میگیرد . در یک کارخانه پارچه بافی دولتی یک کارگر

(۱) " امید ایران " ، ۲۷ مهر ۱۳۴۱

(۲) " کیهان " ، ۶ دی ماه ۱۳۴۱

(۳) " اطلاعات " ، ۱۲ خرداد ۱۳۴۱

(۴) " اطلاعات " ، ۱۴ خرداد ۱۳۴۱

(۵) " اطلاعات " ، ۱۶ دی ۱۳۴۱

(۶) " کیهان " ، ۷ خرداد ۱۳۴۳

مرد دستمزدش ۶۰ ریال است و حقوق زن حد اکثر بیست ریال (۱).

سران رژیم کودتا برای فرار ازخواست مستعز کارگران دایر به افزایش عاجل سطح دستمزد هادست بمانوهای مختلف که بیشتر جنبه عوامفریبی دارد میزنند. از جمله هدفهای قانون سپیم کردن کارگران در سود کارخانه هایکی هم ممانعت ازبازرزه کارگران درراه افزایش دستمزد هاست.

شاه هنگام گشایش کنفرانس اقتصادی د راسفند ۱۳۴۱ در باره هدف قانون سپیم کردن کارگران در سود کارخانه هاگفت:

" باید صاحبان سرمایه و صنایع درست بفهمند و همچنین کارگران ایران درست معنسی قانون را بفهمند و بدانند که مقصود نهائی ما از این قانون ایجاد یک محیط اعتماد و حتی اگر ممکن باشد ایجاد محیط صمیمیت و دوستی و اینکه تقریباً محیط خانوادگی در کارخانجات ایران ایجاد بکنیم. کارفرما کارگرا بعنوان دوست خود ش، یکی از اعضای خانواد خود حساب کند."

شاه میخواهد بین کارو سرمایه همزیستی ایجاد کند وخصلت اصلی سرمایه را که استثمار است در زیر پرده " سپیم کردن در سود" پنهان سازد. و جالب است که مبلغین دربار سعی دارند شاه را مبتکر ایسن " تئوری " رنگ زده معرفی نمایند. سپیم کردن کارگران در سود کارخانه ها از جمله شیوه های کهنه ایست که اندلسارگران جهان غرب سالیان دراز، هنگامیکه جنبش کارگری اوج گرفته بود، برای خاموش کردن آن از محک آزمایش گذراندند و نتیجه ای نگرفتند.

طرز اجرای قانون سپیم کردن کارگران در سود ویژه کارگاهها در ایران منحویست که اکثریت کارگران بهره ای از آن نمیرند. پیش از تصویب این قانون، کارفرمایان عده ای از کارگران خود را به بهانه رکسود اقتصادی از کار اخراج نمودند، عده دیگر که تخصصی نداشتند از فهرست کارگران رسمی کارخانه حذف کرده و آنها را تبدیل بکارگران روز مزد موقت کردند. این کارگران علاوه برآنکه سهمی از سود کارخانه ندارند، حتی از مزایای جزئی بیمه های اجتماعی نیز محرومند.

طبق آخرین ارقام منتشره تا اول فروردین ۱۳۴۳ هفتصد و یک کارگاه با ۷۲۳۹۶ کارگر پیمانهای دسته جمعی منعقد ساخته اند (۲). بموجب اطاری که مادر آغاز مقال ذکر کردیم در سرتاسر ایران ۸۰۰ هزار کارگاه صنعتی وجود دارد که ۱۱۲ هزار از آنها با ۴۶۱ هزار نفر کارگر نقش اساسی در اقتصاد کشور دارند. قانون سپیم کردن کارگران در سود ویژه کارگاهها حتی شامل این عده از کارگران نیز نگردیده است.

حال ببینیم کارگرانی که باصطلاح در سود کارگاهها سپیم شده اند چه نفعی برده و میبرند. بیستم خرداد ماه ۱۳۴۳ روزنامه " اطلاعات " برای نخستین بار ارقامی در این باره انتشار داد که بسیار آموزنده است. طی مراسمی در بیز سهم کارگران از سود ویژه از بابت سال ۱۳۴۲ شرح زیر تقسیم گردید:

مبلغ ۲۷۰۰۰۰۰ ریال از سود ویژه ۱۰ کارگاه به ۳۰۰۰ نفر کارگر پرداخت شد. اگر این مبلغ را بالتساوی بین کارگران تقسیم کرده باشند، هر کارگری در سال ۹۰۰ ریال و در روز ۲/۴۵ ریال دریافت خواهد نمود. ولی تقسیم سود بین کارگران بالتساوی انجام نمیگردد، زیرا در چنین صورتی هیچ کارگری حاضر نمیشد در مقابل دو ریال دو برابر بیشتر کار کند. لذا کارفرمایان هم برای بهره کشی بیشتر و هم جهت ایجاد شکاف بین کارگران سود اطاری تقسیم میکنند که عده قلیلی بعنوان کارگران متخصص و " کادر ائم " سهم بیشتر و اکثر کارگران فقط پشیزی بدست میآورند. کارگران " کادر " در مقابل این " مواحم " کارفرما موظفند از دیگر کارگران کار بیشتری بکنند و این یکی دیگر از هدف های تنظیم کنندگان قانون مذکور است. قانون سپیم کردن کارگران در سود ویژه کارگاهها هدفهای عده دیگری هم دارد که یکی از آنها را اخیراً آقای فرامرز در مقاله ای بپرز تعریف و توصیف از این " ابتکار شاه چنین تشریح میکند:

(۱) " امید ایران "، ۲۱ خرداد ۱۳۴۴

(۲) " کیهان "، ۱۳ شهریور ۱۳۴۴

"یکی از جهات انقلابی اصل مذکور اینست که محیط کار را دگرگونه ساخته است. این دگرگونی هم بنفع صاحب کار و سرمایه می باشد و هم بنفع کارگر و عامل کار. در چنین محیطی که ایجاد شده است دیگر مسئله ای بنام اعتصاب پیدا نمیشود، تعطیل کارگاه بسزیا ن کار نخواهد بود و هیچ فرد عاقلی بزبان خود قدم برنمیدارد." (۱)

بنظر ما این نوشته نیازی به تفسیر ندارد. کافیت متذکر گردیم سالهای پیش هنگامیکه انحصارگران جهان قرب شیوه هائی را که امروز رژیم کید تا تکرار میکنند، برای جلوگیری از توسعه اعتصابهای کارگری بکسار بستند، درست نتیجه ای عکس گرفتند. بدان معنی که مبارزه اعتصابی کارگران در راه افزایش دستمزدها نه تنها کاهش نیافت، بلکه دامنه آن وسیعتر هم شد.

بیمه های اجتماعی، حفاظت فنی و بهداشت کار

در مراسم روز باصلاح کارگر، شاه خطاب به "نمایندگان" کارگران تهران و شهرستانها گفت: "اما موضوع کارگرها، توجه بوضع کارگرها برای من از دیرزمانی شروع شده است. خاطر مرم هست که اولین قدمی که در این قسمت برداشتم و اصرار داشتم موضوع بیمه های اجتماعی و قانون کار بود" (۲).

شاه مانند همیشه در این مورد نیز روش سفسطه و دروغ را در پیش گرفته است. قوانین کار و بیمه های اجتماعی محصول مبارزه سرسخت و پیگیری است که طبقه کارگر ایران تحت هدایت حزب توده ایران و شورای متحد مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران طی سالهای متعددی ادامه داده و صد هائفر از براننده تیرین فرزندان خود را در این راه قربانی داده است. قانون کار و بیمه های اجتماعی "هدیه شاهانه" نیست، ثمره مبارزه قهرمانانه دهها هزار کارگر ایرانی است.

قانون بیمه کارگران در مقابل حوادث و امراض ناشی از حرفه های معین که میبایست از ۲۴ بهمن ۱۳۲۴ بوسیله شرکت بیمه ایران بمرحله اجراء آید، مدتها در نتیجه کارشکنیهای هیئت حاکمه ایران عملی نشد. در سال ۱۳۲۸ بر اثر فشار کارگران در قانون مزبور تجدید نظر کردند و آنرا بقانون بیمه های اجتماعی کارگران مبدل ساختند. ولی باز قانون بموقع اجراء نگردید. در بهمن ماه ۱۳۳۱ قانون دیگری بنام قانون بیمه های اجتماعی کارگران تهیه شد، اما این قانون هم بلا اجراء ماند. بالاخره در اردیبهشت ماه ۱۳۳۹ برای سومین بار قانون سازمان بیمه های اجتماعی کارگران از تصویب کمیسیون مجلس گذشت و تأمین اجراء بیمه های اجتماعی کارگران بعهد این سازمان محول گردید.

حال اگر بنوشته "کیهان" شماره ۱۴ شهریور ۱۳۴۴ باور کنیم، باید قبول نمائیم که "در سال ۱۳۴۲ هفت هزار کارگاه با بیش از یک میلیون و سیصد هزار نفر کارگر در سراسر کشور بیمه شده و از مزایای آن استفاده میکنند. بیمه های اجتماعی در سال ۱۳۴۲ دارای سه هزار واحد درمانی در تهران و شهرستانها بود که روزانه ۱۰ هزار نفر را مداوا و روزانه ۱۰۰ نفر کارگر را در بیمارستانهای خود بستری کرده تحت معالجه قرار دادند."

از نوشته "کیهان" که مستند به ارقام وزارت کار است چنین مستفاد میشود که تقریباً کلیه کارگران ایران بیمه شده اند و همه آنها از مزایای در نظر گرفته شده در قانون استفاده میبرند. طبعاً ما سعی میکنیم این نوشته را با مضمون نامه های دسته جمعی کارگران و بیانیه های آنان و همچنین نوشته جراید ایران، بسویژه از اسفند ۱۳۴۲ بعهد مقایسه کنیم تا حق از باطل تمیز داده شود.

مجله "خواندنیها"، ۲۴ اسفند ۱۳۴۲ مینویسد:
"در خازن قریب ۳۰۰۰ کارگر مشغول کار هستند. و این کارگران در شرکت های مقاطعه کار

(۱) "کیهان"، ۱۳ شهریور ۱۳۴۴

(۲) "اطلاعات"، ۲۵ اسفند ۱۳۴۲

که با شرکت‌های نفت داخلی و خارجی قرارداد دارند اشتغال دارند، لیکن کارگران مزبور تاکنون مشمول قانون کار و بیمه‌های اجتماعی نشده‌اند.

۵۰۰۰۰ کارگران فزاری تهران (اطلاعات، ۱۸ فروردین ۱۳۴۳) ناراضی خود را از اینکه در محوطه کوره‌ها از طرف سازمان بیمه‌های اجتماعی در مانگاه تأسیس نشده‌اند ابراز می‌نمایند. در فروردین ماه ۱۳۴۳ نماینده رانندگان تاکسی در جلسه سندیکای رانندگان اظهار داشت که تا کنون اعضا این سندیکا از مزایای قانون کار و بیمه‌های اجتماعی بهره‌ای نبرده‌اند (اطلاعات، بیستم فروردین ۱۳۴۳).

در بیانیه کارگران ۵۱ کارگاه تهران که بنا به سبب جشن اول ماه مه سال ۱۹۶۴ انتشار یافت و در شماره ۱۴ اردیبهشت ۱۳۴۳ روزنامه "اطلاعات" درج گردید، خواسته‌های عاجل کارگران در ۱۳ ماده گنجانده شده است. در ماده اول بیانیه گفته می‌شود که کارگران ۵۱ کارگاه تهران خواهان "اجرای کامل قوانین کار و بیمه‌های اجتماعی در تمام واحدهای کاری اعم از صنعتی و صنعتی بطور مساوی" هستند. مخبر "کیهان" در رپورتاژی اوضاع فلاکت‌ناز ۵۰ هزار نفر کارگران قالیباف کرمان از جمله می‌نویسد: "مشکل اصلی کارگران قالیباف اینست که هنوز قانون کار و بیمه‌های اجتماعی نتوانسته است برای این ۵۰ هزار نفر کارگر راهی پیدا کند. از میان این ۵۰ هزار کارگر فقط ۲۵ کارگر بیمه هستند."

هنگامیکه بازرسان وزارت کار برای رسیدگی به شکایات کارگران قالیباف کرمان به آنجا رفتند دبیر سندیکای کارگران به آنها گفت:

"تقاضای ما رسیدگی به وضع بیمه و اجرای قانون کار است. ما از اینکه با درآمد بسیار کم باید امرار معاش کنیم حرفی نداریم، ولی می‌خواهیم برای زمان پیری و کوری ما و بیماری بچه‌ها معصوممان فکری بکنید که از این همه بیچارگی خلاص شویم".
و این سطور در صفحات شماره ۷ خرداد ۱۳۴۳ "کیهان" روزنامه‌ای که در شهریور ۱۳۴۴ می‌نویسد در سال ۱۳۴۲ کلیه کارگران ایران در سرتاسر کشور بیمه‌اند و از مزایای قانون استفاده کامل می‌کنند، درج گردیده است.

باز همین روزنامه در شماره سوم اردیبهشت ۱۳۴۴ نامه کارگران معدن سرب را ونج قم را درج نمود که در آن از جمله چنین می‌خوانیم:

"دو سال است که از ما حق بیمه می‌گیرند ولی تاکنون بیمه برای ما سودی در بر ندهیده است."
خبرنگار مجله "تهران صبح" ۱۱ تیرماه ۱۳۴۴ می‌نویسد:
"در شهرستان ابهر در حدود ۸۰۰ نفر کارگر از خرد و کلان و پیر و جوان مشغول کار هستند در تماسی که با یک‌یک آنان بعمل آمد، همگی از نبودن اداره بیمه‌های اجتماعی کارگران در این شهر شکایت داشتند."

و بالاخره در اعلامیه‌ای که بنا به سبب جشن اول ماه مه سال ۱۹۶۵ از طرف سندیکای کارگران فلزکار و مکانیک تهران و حومه انتشار یافته، کارگران خواهان "اصلاح و اجرای قوانین کار و سازمان بیمه‌های اجتماعی و تعمیم آن با شرکت مستقیم نمایندگان منتخب کارگران در کارگاه‌ها و کارخانه‌های سراسر کشور" هستند. از اینگونه شواهد بسیار میتوان نقل کرد. ولی کوشش ما این بود تا هر چه بیشتر اظهارات و نامه‌ها و اعلامیه‌های دسته‌جمعی کارگران صنوف مختلفه را برای رد ادعای سران رژیم و مبلغین آن شاهد آریسم که در عین حال ماهیت دستگاه تبلیغاتی رژیم و نحوه عمل آن هم برملا شده باشد.

اقای خسروانی وزیر کار و خدمات اجتماعی که دبیرکل حزب شده ساخته ایران نوین هم هست، در یکی از جلسات مجلس گفت:

"سازمان بیمه‌های اجتماعی یکی از سازمانهای نوین و مورد علاقه ملت ایرانست و بنحو شایسته‌ای

تاکنون عمل کرده است. فرزند کارگر از هنگام تولد تا مرگ تحت حمایت این سازمان است. متأسفانه بعضی از آقایان مطالعه نکرده و آمارخواسته مطالبی میگویند (۱).
 آقای خسروانی اصرار دارد واقعیت زندگی کارگران را با آمار که در پشت میز وزارت تنظیم گردیده و حاکمیت که گویا یک میلیون و سیصد هزار نفر، یعنی تخمیناً همه کارگران ایران در شهرهای بزرگ و کوچک و روستاها بیمه شده اند، تعویض نماید. حال آنکه ارقام بی روح آقای وزیر نمیتواند فریاد زنده بگمرانی راکه از زیرزمینهای کارگاههای قالیافی کرمان و تهریز و اصفهان و نائین و یامعدان زغال سنگ شمشک، مس انارک و زنجان و عباس آباد، معدن سرب رشت و دامغان، سنگ مرمر جزیره هرمز و معدن گوگرد سفنان و بر سیرجان و غیره و غیره بگوش میرسد خاموش سازد.
 فقدان بهداشت کاروا مکان تنگ و تاریک و مرطوب که بعنوان کارگاه مورد استفاده قرار میگیرد موجب میشود که زنان، کودکان و مردان کارگر با امراض مختلف مبتلا شوند. آقای دکتر اوحدی رئیس بیمارستان سازینا بیمه های اجتماعی اصفهان طی مصاحبه ای با خبرنگارین جراید درباره وضع کارگران کارخانه های اصفهان اظهار داشت:

"در هفته بطور متوسط یک بیمار مبتلابه سل به بیمارستان مراجعه میکند و بیمارستان ها و درمانگاههای موجود وسیله برای معالجه این بیماری ندارند" (۲).
 محل نشستن کارگران در مقابل دستگاه فرش باقی طریقت که گردش خود در قسمت سفلی بدن امکان پذیر نیست و در نتیجه عده کثیری از کارگران فرش پس از مدتی کار فلج میشوند. بعلت نمر کم در کارگاهها بسیاری دختران با امراض چشم مبتلا هستند. مرطوب بودن هوای کارگاه آنان را بدر پاد چار میسازد. دخترانی که با شرایط نامناسب در این کارگاهها کار کرده اند، وقتی از آنجا میروند اکثر آنها هنگام وضع حمل زایمان غیر طبیعی دارند.
 در خرداد ماه سال گذشته هنگام اقامت بازرسان وزارت کار در کرمان، یکی از کارگران قالیاف به آنان

گفت:
 "پای من که ملاحظه میکنید باین صورت فلج شده بواسطه ۲۰ سال کار در یک کارگاه مرطوب بود. با هرکتید یک گوشه از کارگاه مابقدری مرطوب بود که ناگزیر بودیم همیشه چند گونی شدن در آن محل خالی کرده، پس از چند روز آنها را در مقابل آفتاب قرار داده، گونی خشک جدیدی در آنجا بریزیم، معذک باینصورت که ملاحظه میکنید درآمدیم".
 پاسخی که مهندس سرجهبی نام یکی از بازرسان وزارت کار بکارگران قالیاف کرمان داد جالب است او

گفت:
 "من خودم در ماهان کارگر پیروی را دیدم که کور شده بود ولی از مزایای بازنشستگی نیتوانست استفاده کند، حتی عکسهای از این قبیل اشخاص که چشم و دست و حتی حیات واقعی خود را از دست داده اند برداشته ام که با قای وزیر کار و کسانی که ندیده اند ارائه میدهم" (۳).
 در سایر کارگاهها و معدن و بنادر نیز وضعیت بین منوال است. کارگران کارخانه های نساجی و پشم پاک کنی، کارخانجات شیمیایی و معدن در سایه عدم رعایت اصول بهداشتی در مؤسسات با امراض گوناگونی مبتلا هستند. کارگران گمرک خرّمشهر به مخبر مجله "تهران مصور" گفتند:
 "اگر سری به بیمارستان بزنید خواهید دید اکثر بیماران را کارگران تشکیل داده اند. عده زیادی از آنها اقلیج هستند و عده ای به بیماری روحی دچار شده اند" (۴).

فقدان تکلیک لازم و نبودن حفاظت فنی در کارخانه ها و معدن اغلب موجب مرگ کارگران میگردد. انفجار یک بخار کارخانه بلورسازی در تهران و کشته شدن عده کثیری از کارگران، انفجار معدن زغال سنگ

(۱) "کیهان"، ۲۴ تیر ۱۳۴۴

(۲) "اطلاعات"، ۱۱ آبان ۱۳۴۲

(۳) "کیهان"، ۷ خرداد ۱۳۴۳

(۴) "تهران مصور"، ۳ مهرماه ۱۳۴۲

شمشک در فروردین ۱۳۴۰ که منجر به کشته شدن پنج نفر از کارگران شد، انفجار تونل "کهرود" واقع در جاده "هزار دریک" و کشته شدن ۱۳ کارگر در بهمن ماه ۱۳۴۰، انفجار مجدد در تونل شماره ۷ جاده "هزار" که معروف به "تونل مرگ" است و قتل یک کارگر در شهریور ۱۳۴۱ و باز در شهریور ماه همان سال بقتل رسیدن سه کارگر بر اثر ریزش هنگام خاک برداری در "داراب"، فروریختن تونل شماره ۱۴ جاده "امل" "هزار" و کشته شدن ۷ نفر در دیماه ۱۳۴۱، انفجار در معدن زغال سنگ گنبد کاووس و بقتل رسیدن ۱۴ نفر کارگر در آبان ۱۳۴۱، انفجار کارخانه باروت کبوی در لاهیجان و کشته شدن ۳ نفر کارگر در آبان ۱۳۴۲، انفجار دینامیت در تونل آب برفرومات و مرگ ۶ تن کارگر در مهرماه ۱۳۴۳، ریزش در تونل معدن زغال سنگ گرماب و قتل یک کارگر نمونه هائی از حوادث خونینی هستند که بعد از کید تای ۲۸ مرداد در نتیجه عدم رعایت حفاظت فنی در کشور رخ داده است.

تقریباً روزی نیست که سانحه سوئی در این و یا آن نقطه ایران روی ندهد و عده ای کارگر کشته و یا مجروح نگرددند. ۱۸ شهریورماه ۱۳۴۴ روزنامه "اطلاعات" خبر فاجعه خونینی را بدین شرح منتشر ساخت: "بعد از ظهر دیر روز هنگامیکه عده ای کارگر در معدن زغال سنگ "چشمه گل" واقع در فاصله ۸ کیلومتری تربت جام مشغول کار بودند، ناگهان انفجاری هولناک رخ داد و معدن بر سر کارگران فرو ریخت. در این حادثه ۱۰ نفر از کارگران زیر خروارها سنگ و زغال مدفون شدند." اینهمه فاجعه در نتیجه فقدان تکنیک لازم، عدم رعایت مقررات حفاظت فنی از طرف کارفرمایان و بازرسان وزارت کار و تقلب مفاطحه کاران بوجود میآید. مثلاً در حادثه ریزش تونل "کهرود" که ۱۳ نفر کارگر بقتل رسیدند. مخبر روزنامه کیهان نوشت:

"کارگران معتقدند مفاطحه کار در ساختمان تونل رعایت اصول فنی را ننموده بود و همین امر موجب ریزش تونل شده است" (۱)

و یا اینکه در حادثه انفجار تونل شماره ۱۴ امل که منجر بقتل ۷ نفر کارگر گردید مخبر "اطلاعات" از قول کارگران نوشت (۲):

"تیمها عدم مراقبت مسئولین مربوطه در تنظیم نسبت سیمان و ماسه و عدم توجه به شستشوی ماسه و باقی ماندن خاک در ماسه که موجب سستی سیمان میشود این حادثه را بیار آورد".
و سپس مینویسد:

"چند تن از کارگران گفتند در این تونل چندین بار حادثه روی داده و منجر به تلفاتی شده است، ولی مسئولین ساختمان تونل ننگ داشته اند جراثیم و مردم از این ماجرا آگاه شوند. کارگری که حاضر نشد اسم او را بنویسم گفت در یک مورد اجساد کارگران غریبی را که کسانی نداشتند در رودخانه هزار انداختند و اجساد قربانیان دیگر حوادث گذشته را در قریه ضیاء بخاک سپردند".

آنچه گفته شد مربوط بوضع دشوار کار و زندگی کارگران شاغل بود. وضع بیکاران در کشور که تعدادشان رو بفرزونی است بیش از پیش طاقت فرم است. سال گذشته رئیس اطاق بازرگانی تهران آقای خسروشاهی طی سخنرانی در تالار بانک مرکزی اظهار داشت که هم اکنون بیش از یک میلیون نفر بیکار در کشور وجود دارد و سالیانه هزاران نفر دانش آموزی که مدارس متوسطه را به پایان میرسانند به او روی بیکاران میپیوندند. وی از دولت خواست که اقدامات عاجل در این مورد بعمل آورد. ولی در شرایط رژیم فعلی حل معضل بیکاری غیرمقدور است. کمالات همه نخست وزیرانی که بعد از کید تای ۲۸ مرداد سر کار آمده اند، ایجاد کار برای بیکاران و خاتمه دادن به بیکاری را سرلوحه برنامه های خویش قرار داده اند، بدون اینکه گام مؤثری در این زمینه برداشته باشند. کار بجائی کشیده که در جلسه ۲۴ تیر سال گذشته مجلس، کیهان یغمائی زبان

(۱) "کیهان"، ۲۸ بهمن ۱۳۴۰

(۲) "اطلاعات"، ۱۳ دی ۱۳۴۱

به شکوه گشود و اعتراف جالبی کرد و گفت :

" مسئله بیکاری نیز مسئله خطرناکی است . مردم واقعا ناراحت هستند . بطور نمونه عرض میکنم وزارت دادگستری چند کارمند تقریرنویس میخواست و بیش از هزار نفر د پلمه و حتی لیسانسیه داوطلب این شغل شدند ."

بحران بیکاری که هر روز گروهی از زحمتکشان ایران را بخوابانها میریزد ، فقط برای بیکاران چهره شومی ند ارد . وجود ارد وی بیکاران دائم در تزلزل دستزند کارگران شاغل نیز تا میاید ارد وضع آنان را متزلزل میسازد . خطر بیکاری مستقیم و غیرمستقیم همه زحمتکشان کشور را بگرسنگی ، به دستزند کم و تسلیم در برابر شرایط اسارت اهر کار فرما تهدید میکند .

بیکاری یکی از مشخصات اصلی شیوه تولید سرمایه داریست . و از آنجا که رژیم کود تاراه رشد سرمایه - داری را بایران تحمیل نموده ، لذا با توسعه سرمایه داری بیکاری نیز رشد خواهد یافت . بدون تردید تا زمانیکه سرمایه های امپریالیستی بر اقتصاد ایران تسلط دارند و نیروهای مولده کشور با بطئی و کندی پیش میروند ، انتظار بهبود وضع زندگی و کار کارگران ، انتظار بهبوده ایست .

مبارزه طبقه کارگران ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

رشد کمی و کیفی طبقه کارگران ایران در سالهای بعد از جنگ جهانی وی را به نیروی بزرگ اجتماعی مبدل ساخت . با تشکیل حزب توده ایران ، این نیروی عظیم اجتماعی بحرکت درآمد . حزب توده ایران که از لحاظ ماهیت ، اصول مرامی و مبانی سازمانی خود یک حزب طراز نوین طبقه کارگراست ، از بدو تا سبب خود کلیه مبارزات طبقه کارگر را از اعتصابات و تظاهرات سیاسی در شرایط علنی تا مبارزه های دشوار در شرایط مخفی هدایت و رهبری نمود . کارگران ایران تحت رهبری حزب خود در دشوارترین شرایط ، طی نبردهای طبقه ای توانم با پیروزیها و شکستها تجربه اندوختند و آبدیده شدند و لزوم مبارزه در راه منافع خود و آزاد بهای دموکراتیک را آموختند . بهمین علت بود که تشدید بی سابقه اختناق و تهر بعد از کودتای ۲۸ مرداد نتوانست در راه طبقه کارگر تزلزل بوجود آورد . در این دوران در شوار نیز کارگران ایران از فرصتی برای بدست آوردن حقوق حقه خویش استفاده نمودند . مبارزه طبقه کارگر بعد از کودتای ۲۸ مرداد بانواع و اشکال مختلف ، از اعتصاب و تظاهرات گرفته تا بست نشستن و تشکیل جلسات اعتراضیه و غیره تظاهر نموده است .

پس از ۲۸ مرداد دشمنان طبقه کارگر ایران خیال میکردند که هرگونه نطفه مبارزه جویانه در صفوف کارگران نفت نابود شده است . ولی اعتصاب مرداد ۱۳۳۴ کارگران آبادان ، درست در سالهای نخست سیمپره کنسرسیوم بین المللی نفت ، تمام محاسبات خوشبینانه استعمارگران را درهم فروریخت . گرچه مناطق نفت خیز همچنان در زیر چکمه نظامیان بود ، ولی کارگران نفت سد سرکوهی و فشار را درهم شکسته و پسرچم مبارزه را دپاره برافراشتند . اعتصاب مرداد کارگران نفت آبادان با پیروزی پایان یافت و کنسرسیوم نفت به دستزند کارگران افزود .

در تابستان و آئیسز سال ۱۳۳۶ کارگران نفت مسجد سلیمان و آغاچاری سلسله اعتصابهایی را آغاز نمودند . کارگران خواهان اضافه دستزند و برسمیت شناختن حق اعتصاب بودند . بنابد رخواست رو سالی کنسرسیوم نفت ، مقامات دولتی اعتصاب را غیرقانونی اعلام و سران اعتصاب را روانه زندان ساختند . در همین ایام کارگران کارخانه های آجرپزی تهران و کارگران معادن رباط کریم اعتصاب کردند . اعتصابیون بشرایط غیرقابل تحمل مسکن و تغذیه و پائین بودن سطح دستزندها معترض بودند . در سال ۱۳۳۷ کارگران کارخانه های مختلف اصفهان بکرات دست با اعتصاب زدند . آنها پتا مخیر درپرداخت حقوق کمی جیره نان ، نبودن لباس کار و همچنین نرسیدن بموقع مواد خام که منجر به تعطیل اجباری کارخانه و بالنتیجه بیکار ماندن کارگران میشد اعتراض میکردند . در این سال ۵۰۰ نفر کارگران لوله نفت درجسزیره خارک بعنوان اعتراض بشرایط سخت کاروندگی دست از کار کشیدند . ۲۳ مهرماه ۱۳۳۷ اعتصاب پنج روزه

کارگران بندر شاهپور با موفقیت پایان یافت و کارگران که برای گرفتن اضافه دستمزد اعتصاب کرده بودند کار فرمایان را وارد ارزدند که ۲۰ ریال بر حقوق آنها بیفزایند. اعتصاب کارگران یکپارچه بود، بطوریکه در دوران اعتصاب هشت کشتی در اسکله متوقف ماند و نتوانستند بار خود را تخلیه کنند.

۲۳ فروردین ماه ۱۳۳۷ رانندگان ۱۲ هزار تاکسی و توموبیل در تهران اعتصاب مشهور خود را آغاز نمودند. این اعتصاب که با نظم و وحدت شایانی انجام گرفت، ضربه سنگینی بر رژیم کودتا وارد ساخت. بدستور منوچهر اقبال نخست وزیر وقت عدوای از نمایندگان اعتصابیون را که در جلوی مجلس گرد آمده بودند دستگیر کردند. در آن ایام بود که منوچهر اقبال در مجلس گفت: «از این کلمه اعتصاب بد مبیاید ۱۰۰۰ لغت را توده ایها آوردند».

در فروردین ماه ۱۳۳۸ کارگران کارخانه "رسباف" اصفهان بعنوان اعتراض بتاخرید پرودا اخت حقوق دست ازار کشیدند. در اردیبهشت ماه کارگران چاپخانه ها مبارزه در راه ۵۰ درصد افزایش حقوق را بیش از پیش شدید تر ساختند و چون کار فرمایان از اجرای خواست آنان سر باز میزدند، کارگران تهدید با اعتصاب کردند و بالاخره ۲۵ اردیبهشت موافقتنامه ای بین طرفین با ماضی رسید که بموجب آن قرار شد قانون کار در باره کارگران چاپخانه ها بموقع اجرا گذارده شود و ۳۰٪ بمزد آنان افزوده گردید.

اعتصاب متحد و متشکل ۳۰ هزار نفر کارگران کوره پزخانه های تهران در خرداد ۱۳۳۸ ضربه مهلک دیگری بود بر رژیم کودتا. کارگران کوره پزخانه ها علی رغم محیط ترور و اختناق که شاه بوجود آورد، برای احقاق حقوق خویش و نجات کودکان و زنان شان از جنگال گرسنگی و مرگ بیخاستند. بلافاصله پس از آغاز اعتصاب دستگاه پلیسی و نظامی شاه بحرکت درآمد. روزنامه "کیهان" در آنروز نوشت:

"درست نیم ساعت از آغاز جنجال اعتصاب گذشته بود که ما مأمورین انتظامی سرسیدند و در کارخانه ها نیروی امدادی شهرداری و افراد سازمان امنیت حاضر شدند".

کارگران کوره پزخانه ها خواهان اضافه دستمزد بمیزان ۳۵ درصد بودند. بدستور شاه کارگران را بمسلسل بستند و در نتیجه ۵۰ نفر کشته و عده کثیری زخمی گردید. ما مأمورین سازمان امنیت صد هانفر از فعالین کارگران را روانه سیاهچالها نمودند. با وجود این رژیم کودتا مجبور بعقب نشینی در مقابل اراده کارگران گردید و پاره ای از خواسته های آنان برآورده شد.

۲۳ خرداد ۱۳۳۸ هزار و هفتصد نفر کارگران کارخانه وطن اصفهان اعتصاب کرده و خواهان اضافه دستمزد شدند. ولی آنها هم مانند کارگران کوره پزخانه های تهران با سر نیزه سازمان امنیت و پلیس مواجه شدند و در نتیجه ۱۰ نفر کارگر کشته و عده ای زخمی شدند.

در همان سال کارگران کارخانه های "پشمیاف"، "شهناز" و "شهرضا"ی اصفهان اعتصاب کردند. کارگران کارخانه شهرضای اصفهان برای اجرای قانون کار با اعتصاب ایتالیائی دست زدند که در نتیجه محصول کارخانه به نصف تقلیل یافت.

۱۵ آبان ۱۳۳۸ کارگران زن از مدیریت کارخانه شهناز و همچنین از اداره کار اصفهان خواستند که طبق قانون کار حقوق آنان را تا ۳۵ ریال که حداقل بود افزایش دهند (حقوق زنان ۲۲-۲۵ ریال بود). سایر کارگران هم تقاضای اجرای مواد دهگانه قانون کار را داشتند. مدیریت کارخانه بلافاصله با سازمان امنیت مراجعه نمود. آنها و نفر از کارگران را توقیف کردند. ولی روز بعد ۱۶ آبان - کارگران متحداً اعتصاب را آغاز نمودند. ما مأمورین سازمان امنیت عدوای از کارگران را بعنوان "محرک" دستگیر و ۱۸ نفر را به رفسنجان تعیند کردند. کار فرمایان ۸۰ نفر از کار اخراج نمودند. ولی این اقدام وحشیانه کار فرمایان و دلتیان نتوانست روح مبارز کارگران را درهم شکنند. در سال ۱۳۳۹ کارگران کارخانه "شهناز" با اعتصاب ایتالیائی دست زدند. اعتصابیون خواهان تعیین حداقل دستمزد ها، پرداخت مستعری بکارگرانی که دارای اطفال زیادند، برگشت مجدد کارگران اخراجی بکار، تأمین مرخصی ۱۲ روزه در سال با پرداخت حقوق و غیره بودند. نیروی ارتش محوطه کارخانه را اشغال نمود و رهبران اعتصاب را دستگیر نمودند. اما

کارگران با اتحاد و یگانگی بی نظیری با اعتصاب ادامه دادند و بالاخره پیروز هم شدند. بعد از ۶ روز اعتصاب هماهنگ کارفرما مجبور بعقب نشینی شد.

در مهرماه ۱۳۳۹ کارگران ساختمانی سد دز برای تأمین اضافه دستمزد و تقلیل ساعات کار دست از کار کشیدند. و در دیماه همان سال پس از حادثه انفجار در معدن زغال سنگ شمشک که منجر بقتل ۲۱ نفر شد، کارگران ماشین مهندس معدن را سنگباران کرده و بیظاهرات علیه مظالم کارفرمایان و دولتیان برداختند.

در جریان انتخابات دوره بیستم هنگامیکه دولت عده ای از دانشجویان رازندانی کرد، کارگران اصفهان و تبریز و پاره ای دیگر از مراکز صنعتی بعلامت اعتراض اعتصاب ۲۴ ساعته اعلام نمودند. در اواخر فروردین ۱۳۴۰ کارگران کارخانه های "نختاب" و "شهنار" اصفهان بعنوان اعتراض به اخراج کارگران کاررا تعطیل کردند. اعتصابیون در عین حال خواهان اضافه دستمزد بودند.

در اردیبهشت ۱۳۴۰ کارگران نفت مسجد سلیمان اعتصاب کردند. در همان روزها ۸۰۰ نفر راننده شرکت ملی نفت میتینگ همبستگی با کارگران اعتصابی تشکیل داد و وطنی قطعنامه ای خواهان تعیین حد اقل دستمزد هاشدند. بازردهمین ماه کارگران اخراجی از کارگاههای نساجی رشت در میدان شهر بست نشستند. چهارصد نفر از کارگران کارخانه "فارس" شیراز که تعطیل شده بود در مقابل عمارت استانداری به تظاهرات دست زد و خواهان پرداخت حقوق معوقه و مستمری برای دوران بیکاری شدند. در خرداد ماه روزنامه "کیهان انترنشنال" خبر اعتصاب کارگران کارخانه نساجی اصفهان را که پرداخت حقوق معوقه را طلب میکرد منتشر ساخت. یکی از آنها کارخانه نهر بود. مجله "خواندنیها" در شماره ۳۰ آبان سال ۱۳۴۰ خود نوشت که از سال ۱۳۳۵ تا سال ۱۳۴۰ کارگران کارخانه "نهر" اصفهان ۵۲ بار اعتصاب نموده اند.

در شهریورماه ۱۳۴۰ آتش نشانیها و رفتگران لنگرود دست با اعتصاب زدند. آنها خواهان روز کار ۸ ساعته و یکروز استراحت در هفته بودند. یکماه بعد کارگران منجیل اعتصاب کردند. ۲۸ آبان ۱۳۴۰ عده ای از نمایندگان کارگران بیکار که در میان آنها راننده، بافنده، ریسنده، سیمانکار، بنا، نجار، مکانیک، جوشکار، ریخته گر، گلگیرساز وجود داشت با داره روزنامه زفته و خواستند که مطالبات آنان در روزنامه منعکس گردد. ۴ دیماه گروهی از بیکاران تهران در حالیکه شعاری در دست داشتند در جلوی کاخ نخست وزیری اجتماع کردند. در شعار مذکور نوشته شده بود: "ما کارگران از متصدیان امور کشور بخصوص نخست وزیر تقاضا داریم تا هر چه زودتر فکری بحال ما بکنند". تظاهرات کنندگان سپس در جلوی دربار زسی نخست وزیری اجتماع کردند. در همین اوان گروهی از کارگران اخراجی کسر سیوم بین المللی نفت در جلوی اداره کارگزینی شرکت نفت بیظاهرات پرداختند. کارگران فریاد میکشیدند: "با پولی که بنام حق اخراجی بماند هید، گذرنامه ای هم ضمیمه کنید تا به کویت برای بدست آوردن کار برویم". روزنامه اطلاعات که این خبر را منتشر ساخت در شماره مورخ ۵ دی ۱۳۴۰ نوشت:

"کارگران اخراجی با پرداخت مبلغ ۴ هزار ریال بقاچاقچیان خانه و زندگی و زن و بچه های خود شان تارتک کرده و برای بدست آوردن لقمه نانی به کویت و سایریشخ نشینهای خلیج فارس پناه میبرند..."

باز در دیماه در بندر معشهر ۳۰۰۰ نفر بیکار تظاهرات بزرگی ترتیب دادند. در پلاکاتهای یکجمله زحمتکشان بندر معشهر در دست داشتند چنین نوشته شده بود:

"هموطنان عزیز! ما اسیر نیستیم. ما برادران زحمتکش شما هستیم. گرسنگی و بیکاری خانواده های ما را بمرگ تهدید میکند. کودکان ما از ما نان میخواهند. بصوف ما بیپوندید و از دولت بخواهید که به بیکاران توجه کند و خانواده آنها را از مرگ نجات دهد".
و بالاخره در ۳۰ دیماه ۱۳۴۰ کارگران کارخانه حربی بافی اصفهان دست از کار کشیدند. کارگران

مؤیر علت اعتصاب خود را عدم اجرای خواسته‌های قانونی خود از طرف کارفرمای مربوطه اعلام داشتند.

در واقع میتوان گفت سال ۱۳۴۰ - سال اوج مبارزه توده‌های وسیع کارگران، دهقانان، روشنفکران و کلیه میهن پرستان علیه رژیم ظلم و جور کودتا بود. از ویژگیهای این دوره از مبارزه گسترش، آن پس از یک در مان چندین ساله مبارزه اعتصابی کارگران، بکارمندان و دانشجویان و آموزگاران و سایر زحمتکشان شهر از یکسو و جنبه همگانی آن از سوی دیگر است.

پس از اعتصاب پیروزمندانه کارگران اصفهان در فروردین ماه ۱۳۴۰، اعتصاب آموزگاران در اردی - بهشت ماه و سپس اعتصاب کارمندان پست و تلگراف و تلفن تهران نمونه‌ای از مبارزه متحد زحمتکشان ایران در راه بهبود وضع زندگی و تأمین آزادیهای دموکراتیک میباشد.

علاوه بر سلسله اعتصابهایی که در فوق از آنها یاد شد، اختطار عمومی رانندگان و کمک رانندگان اتوبوسهای تهران، اختطار کارگران نانوائیهای تهران و سازمان آب، اعلام تصمیم متحد کارگران نفت تهران و همچنین اختطار کارمندان بانکها و مؤسسات مالی و اثر باینکه اگر توجیهی بخواسته‌های مشروع آنها نشود مبادرت با اعتصاب همگانی خواهند نمود، نمونه‌های برجسته دیگری از اوج نهضت اعتصابی و مطالباتی زحمتکشان کشور در سال ۱۳۴۰ است.

روزنامه انگلیسی "ایونینگ استاندارت" با در نظر گرفتن وضع موصوفی تفسیری در باره ایران در شماره ۱۵ مه ۱۹۶۱ خود نوشت: "همه اینها روزهای واپسین روسیه تزاری را بخاطر میآورد".

رژیم کودتا که از اوج جنبش کارگری در ایران هراسان بود بمانورهای جدیدی متوسل شد. در شهریور ۱۳۴۱ پد ستور شاه وزارت کار کنفرانس یکپه‌ای ای کار تهران را سرهم بندی کرد. گرچه ما مؤیرین وزارت کار سعی نمودند تا از ورود نمایندگان واقعی کارگران بکنفرانس جلوگیری نمایند، با وجود این پاره‌ای از خواسته‌های کارگران از قبیل جلوگیری از اخراج بیمورد کارگران، شمول قانون کار بکارگران کشاورزی، تجدید نظر در حد اقل دستمزدها، رعایت حفاظت فنی در کارگاهها و غیره در قطعنامه کنفرانس منعکس گردید. در کنفرانس تهران، علیرغم میل گردانندگان آن، مسئله مهمی چون حق اعتصاب مطرح گردید و از دولت خواسته شد که حق اعتصاب در قانون کار گنجانده شود (۱).

تجدید نظر در پاره‌ای از مواد قوانین کار و بیمه‌های اجتماعی، تصویب قانون سهم کردن کارگران در سود ویژه کارگاهها، تشکیل سندیکاها و دولتی‌همگام با تشدید تورم و اختناق، حبس و شکنجه و اعدام کارگران از جمله تدابیری بود که شاه برای مهار کردن جنبش کارگری در ایران اتخاذ نمود.

ولی کارگران کمالکان مبارزه خود ادامه دادند. در ابان ۱۳۴۱ کارگران ساختمانی تهران که وزارت کار از ثبت سندیکای آنان امتناع میکرد، خواسته‌های خود را طی قطعنامه‌ای بشرح زیر اعلام و اجرای آنرا طلبیدند. در قطعنامه گفته میشد (۲):

- ۱- وزارت کار سندیکای صنفی ما را برسمیت بشناسد.
- ۲- بآنکه کارگران ایرانی در هر رشته از کارهای ساختمانی تخصص و تجربیات کافی دارند، مع الوصف عدّه‌ای خارجی که بکارگمارده شده اند موجب بیکاری استادکاران ایرانی گردیدند.
- ۳- قانون کار و قانون بیمه‌های اجتماعی و مزایای آن در باره کارگران ساختمانی اجرا شود.

۴- حداقل دستمزد کارگران ساده و استادکاران ساختمانی براساس اشل متحرک تعیین گردد.

۵- وزارت کار بمنظور مشورت در باره بهبود وضع کار و زندگی به پیشنهاد های قانونی

(۱) "تهران اکونومیست"، ۲۴ شهریور ۱۳۴۱؛ "اتحاد ملی"، ۲۷ شهریور ۱۳۴۱

(۲) "کیهان"، ۷ ابان ۱۳۴۱

نمایندگان سند یکا توجه کند.

۶- دولت بمنظور جلوگیری از شدت بیکاری کارگران ساختمانی در فکر ایجاد کارمید و در شروع کارهای نیمه تمام ساختمانهای دولتی اقدام نماید".
 ۱۸ تیرماه ۱۳۴۱ روزنامه "باشاد" خبراعتصاب جدید ۲۵ هزارنفرکارگران کوره پزخانه هارامنتشر ساخت روزنامه نوشت:

"علت اعتراض نسبت بعدم اجرای قانون کار و استفاده از مزایای بیمه کارگران و حقوق عقب افتاده میباشد".

۲۵ آبان ۱۳۴۲ کارگران کارخانه ریسندگی بیافندگی زاینده رود اصفهان بعلامت اعتراض بعدم پرداخت حقوق سه ماهه دست باعتصاب زدند و ازخروج پارچه های تهیه شده از انبار کارخانه جلوگیری بعمل آوردند و برای احقاق حقوق و دریافت دستمزد معوقه کارخانه را اشغال نمودند.

درسال ۱۳۴۲ کارگران راه آهن وکارگران نفت چندین بار باعتصابهای کوتاه مدت اقدام نمودند. روز اول ماه مه سال ۱۹۶۴ نمایندگان کارگران ۵۱ کارگاه تهران بنفاسبت جشن اول ماه مه جلسه مشترکی تشکیل دادند. گرچه جلسه تحت نظارت وزارت کار و با شرکت عده زیادی ازگماشتگان وزارت کار در سند یکاها برگزارگردید، بااینهمه مطالبات عده کارگران درجلسه مطرح و قطعنامه ای در ۱۳ ماده بتصویب رساندند که اهم آن عبارتست ازاجرای کامل قوانین کارو بیمه های اجتماعی درتمام واحدهای کارگری اعم از صنعتی و صغنی بطورتساوی، لغو فوری ماده ۸ قانون کار و شمول مقررات قانون مذکور در باره کارگسران کشاورزی، جلوگیری از اخراجهای فردی و دسته جمعی و تدوین آئین نامه خاص جهت تأمین این هدف، تعیین فوری حداقل دستمزد براساس شاخص هزینه زندگی، برسمیت شناختن حق اعتصاب، تقویت و حمایت صنایع داخلی از راه کنترل صحیح دولتی، تأمین مسکن و بیمه بیکاری جهت کارگران ایران و تجدید نظر در مالیاتهای غیرمستقیم و برقراری مالیات تصاعدی به درآمد های مستقیم.

مقایسه خواستههای مندرجه در این بیانیه با مطالبات مطرحه در قطعنامه شش ماده ای کنفرانس کار تهران، نه تنها نشان دهنده درك عمیق معضلات از جانب کارگران و رشد آگاهی سیاسی آنان است، بلکه در عین حال مبین این نکته نیز هست که در نتیجه تشکل حتی در سند یکا های دولتی میتوان خواستههای منطقی کارگران را متحداً ارائه داد و زحمتمشان را در راه مبارزه برای اجرای آن متشکل ساخت.
 ۱۱ خرداد ۱۳۴۳ کارگران کارخانه صنایع پشم اصفهان بعنوان اعتراض نسبت بعدم پرداخت ۲۰ درصد سود کارگران دست از کار کشیدند.

اعتصاب ۷ آذر سال ۱۳۴۳ شانزده هزار نفر از تاکسی رانان تهران نقاب عوامفریبی را از چهره سران رژیم بردید. برخورد رژیم کودت با اعتصابیون باردیگر ماهیت ضد کارگری اثر آشکار ساخت. دولتی وظیفه زشت اعتصاب شکنی را بعهده گرفت و وساطت نقلیه ارتش و سایر سازمانهای دولتی را بجای تاکسیها اعتصابی بکارگزارند. سران سند یکا ی دولتی نقش دلالی دولت را بعهده گرفتند. ولی با وجود این اعتصاب سه روز با وحدت قابل تحسینی ادامه داشت و بالاخره نیز دولت و کارفرمایان ناانده ای عقب نشستند، روزانه ده تومان از نرخ اجاره بنفع تاکسی رانان کاستند.

درارد بیستم ماه سال ۱۳۴۴ کارگران معدن سرب راونج قم بعلامت اعتراض بوضع طاقت فرسای کاروندگی در تلگرافخانه دیجان بست نشستند. ولی مقامات دولتی بهمتستی صاحبان امتیاز معدن کارگران را از تلگرافخانه بیرون ریختند.

پدیده جالب دوران اخیر مبارزه کارگران، استفاده از سند یکا های دولتی برای احقاق حقوق خود میباشد. اعتصاب تاکسی رانان تهران نمونه بارزی از این شیوه صحیح مبارزه است. اعتصاب تاکسی رانان نشان داد که زحمتمشان میتواند از سند یکا های دولتی برفع اجرای خواستههای اکثریت اعضا آن استفاده نمایند. مسلماً اگر تاکسی رانان در سند یکا ی دولتی متشکل نمیشدند، نمیتوانستند خواستههای خود را با ۱۶ هزار

تاکسی‌ران در میان گذارند، موافقت آنها را جلب و متوسل بحربه اعتصاب گردند.
 عین این استدلال در باره اعتصاب خرداد ماه ۱۳۴۳ کارگران کارخانه پشم اصفهان هم صادق است. کارگران این کارخانه هم بعلت عدم آزادی تشکیل سند یکا، اجبارا درسند یکای دولتی گرد آمدند و پیمان دسته جمعی با کارفرما منعقد ساختند. وقتی کارفرما اجزای مواد پیمان سرپیچید، کارگران متقا با این نتیجه رسیدند که اعتصاب را آغاز کنند. و چون مشکل بود نتوانستند اراده خود را بر کارفرما تحمیل نمایند. مثال دیگر دو اعلامیه ایست که از طرف یک سند یکا - سند یکای کارگران فلزکار و مکانیک تهران و حومه روز اول ماه مه سال ۱۹۶۵ انتشار یافت. یکی از اعلامیه ها چنانکه از مضمون آن پیداست، توسط ما "مورین وزارت کار و سازمان امنیت که برر اس سند یکا قرارداد ارند تنظیم و پخش گردیده است. در این اعلامیه سه تنها تاریخ جشن اول ماه مه، روز همبستگی کارگران جهان تحریف گردیده، بلکه کلا به حد و ثنا از شاه اختصاص داده شده است. در مقابل این اقدام سران سند یکا، کارگران آگاه و مبارز که بدون شك اکثریت اعضا سند یکا را هم تشکیل میدهند، اعلامیه دیگری با مضمون و محتوی بس ارزنده و متین منتشر نمودند و در پایان اعلامیه خواست عمومی کارگران را بشرح زیر مطرح ساختند:

۱- اصلاح و اجرای قوانین کار و سازمان بیمه های اجتماعی و تعمیم آن با شرکت مستقیم نمایندگان منتخب کارگران در کارگاهها و کارخانه های سراسر کشور.

۲- برای رفع بیکاری مزمین شهرها و دهات که دامنگیر اکثریت مردم ایران شده است داری قطعی دارد و آنها عبارت است از اجرای فوری احداث صنایع مادر (ذوب آهن و ابزار سازی).

۳- تجدید نظر در مالیاتهای غیر مستقیم و برقراری مالیاتهای تصاعدی بر درآمد ها.

۴- الغای سریع بیمه تدریجی و شمول بیمه کامل برای عموم کارگران ایران.

۵- تقویت و حمایت از صنایع داخلی از طریق جلوگیری از ورود کالا های مشابه خارجی که در ایران تهیه میشود.

۶- بوجود آوردن تسهیلات کافی جهت تشکیل سند یکاها و اتحادیه های کارگری.

۷- تعیین حد اقل دستمز با توجه بشاخص هزینه زندگی طبق بیان بانک ملی.

۸- شناختن حق اعتصاب که تنها سلاح طبقه کارگراست طبق موازین بین المللی.

۹- جلوگیری از اخراجهای فردی و دسته جمعی.

نه تنها خواستههای کارگران مندرجه در این اعلامیه، بلکه شعارهایی از قبیل: « مبارزه، وحدت، پیروزی شعار ما کارگران است! » حاکی از درك عمیق معضلات سیاسی و اجتماعی از جانب کارگراست. بدینسان مشاهده میشود که در صورت تشکل کارگران، وجود عوامل احزاب دولتی، وزارت کار و غیره درسند یکا هائیمتواند نقش قاطع در سیرا جباری مبارزه داشته باشد.

ما و کارگران

فهرست نامهای که از مبارزه کارگران دردوران بعد از کید تا ۲۸ مرداد ذکر گردید حاکی است که حتی درد شوارترین شرایط، طبقه کارگرا ایران توانست نقش پیشرو را در مبارزات ضد رژیم ایفا کند و انترباد اخل اقتشار د دیگر زمختشان شهروده رسوخ دهد. علت روشن است. زیرا طبقه کارگر بیش از هر قشر و طبقه دیگر در جامعه فعلی ایران استثمار میشود و بیش از آنها از حقوق سیاسی و اجتماعی محروم است. زیرا طبقه کارگر یگانه طبقه ایست که بروسائل تولید تملك خصوصی ندرد و بنا بشرايط زندگی خود پیگیریترین و سرسختترین مبارز راه آزادی رهائی از استعمار و حشمانه است.

برای اجرای چنین وظیفه ای طبقه کارگر دارای شرایط مساعدیست، زیرا طبقه کارگرا بواسطه شرایط زندگی و کار خود بهتر از طبقات و اقشار دیگر جامعه قادر به تشکل است. در کارخانه ها و مؤسسات بزرگ در

کارگران روح همکاری، نظم و ترتیب، وحدت عمل، همبستگی و دفاع و حمایت از یکدیگر را پرورش میدهند. این خصائص هم در کاروهم در مبارزه حائز اهمیت فراوانی است. بدینجهت است که کارگران بیش از طبقه‌ساز و قشرهای دیگر قادر به تشکیل و اتحاد هستند. طبقه کارگر، همچنین بیش از طبقه‌ساز دیگر قادر است واقعیت و نظریات متوقی را درک کند. معمولاً کارگران آگاهی سیاسی را بیش از کتاب از تجربه و کار و مبارزه کسب مینمایند. وجود کلیه این صفات است که طبقه کارگر را همیشه در رأس جنبش‌های بخش قرار میدهند.

مسئله مرکزی و اساسی در شرایط فعلی جامعه ما عبارتست از تشکیل طبقه کارگر و اتحاد در صفوف آن. و خامت روز افزون وضع زندگی زحمتکشان ایران لزوم اینگونه مبارزه را بیش از پیش مسلم مینماید. کارگران باید از طرق مختلف و با استفاده از اشکال و شیوه‌های عدیده بسوی برانگیختن مبارزات وسیع سندیکائی گام بردارند. کوشش در راه ایجاد سندیکاهای علنی در هر کجای اینگونه سندیکاهای موجود نیست، شرکت در هر سندیکائی که بنام کارگران بوجود آمده بمنظور استفاده از آن برای مبارزه در راه دفاع از حقوق کارگران و زحمتکشان، تا مین وحدت در صفوف طبقه کارگر وظیفه‌ایست که واقعیات روز برابر فرد فرد کارگران این سران نهادهاست.

وحدت تئوری و عمل یکی از اصول اساسی است که حزب ما همیشه در مباحث آن کوشاست. و اما وحدت تئوری و عمل در شرایط مشخص ایران لزوم توأم کردن شکل‌های غیرعلنی مبارزه را با اشکال علنی آن به پیش می‌شد. بدین منظور باید در سازمانها، جمعیتها، سندیکاهای و لوازمات اجتماعی ترین آنها، فقط بشرطی که توده زحمتکش در آنجا باشند، راه یافت. کمیته مرکزی حزب توده ایران تاکنون بکرات در اسناد و مدارک رسمی خود این نکته را متذکر گردیده که هدف ما از کار بین توده‌ها همواره باید معطوف به تشکیل سازمانها و سندیکاهای علنی باشد. اعضا حزب توده ایران باید بطور فعال در سازمانهای توده‌ای علنی موجود و لو آنکه رهبری آنها در دست عناصر رجاعی باشد شرکت جویند.

کمیته‌سهای "چپ" شرکت در سندیکاهای ارتجاعی را که یکی از طرق علنی مبارزه است از لحاظ تئوری و عملی طرد میکنند. امتناع از شرکت در سندیکاهای علنی بدان معناست که توده‌های کارگران کاملاً رشد نیافته را آزادانه تحت نفوذ سران مرتجع سندیکاهای قرار دهیم. بدیهی است که هر کارگر آگاهی با سران مرتجع سندیکاهای و نحوه کار آنها مخالف است و بحق آنان را دشمن خود میداند. ولی این بدان معنا نیست که کارگران پیشرو باید از سندیکائی که عده‌ای کارگردان مجتمع اند در پی جویند. چنین عملی خالی گذاردن میدان برای عوامل فریبی عوامل ناپاب است. وظیفه کارگران فعال عبارتست از رسوخ در داخل سندیکاهای دولتی برای روشن کردن کارگران، خنثی کردن فعالیت عوامل دولت در درون سندیکاهای اخیر که به تجمع و تشکیل و اتحاد کارگران و سازمان دادن مبارزه آنان در راه احقاق حقوق حقه خود. فقط در چنین شرایطی است که کارگران آگاه و پیشرو خواهند توانست در حل مسائل اقتصادی و اجتماعی، در کارهای سازمانی و در انتخاب سندیکا، برای پیش بردن هدفهای واقعی کارگری بکارگران یاری دهند، اعتماد آنها را جلب و در عین حال نیات پلید عوامل دولت در سندیکاهای افشا و آنها را منقرض سازند.

مطالبه آزادی سندیکائی و حق تشکیل سندیکائی واقعی کارگران بدست خود آنان یکی از خواسته‌های اساسی کارگرانست و مبارزه در این راه باید کماکان در دست روز قرار گیرد. ولی تا وقتی که امکان تشکیل چنین سندیکائی وجود ندارد، باید از سندیکاهای موجود دولتی حد اکثر استفاده را برفع کارگران بعمل آورد. آنچه در این میان عده‌هاست و میتواند کارگران را از رهبری ناسالم و بدست نشاند سندیکاهای او در اطراف هسته سالم سندیکا متمرکز سازد اینست که در تعیین نزدیکترین هدف مبارزه (که بدوین تریه باید بر مبنای خواسته‌های اقتصادی و اجتماعی مشترک و واحد همه زحمتکشان استوار گردد) طرز تفکر و سطح آگاهی مجموع کارگران در نظر گرفته شود. مسلم است که طی چنین مبارزه‌های کارگران شروع بدوین نیروی خود نموده و به اهمیت اتحاد بی خواهند برد. باید فرصت اتحاد که زحمتکشان دشمنان اصلی خود را در عمل بشناسند و در عین حال دوستان خود را نیز تشخیص دهند.

مبارزه در راه اضافه دستمزد، بهبود شرایط کار، تعمیم بیمه های اجتماعی، تقلیل ساعات کار، افزایش روزهای تعطیل تایکمه با پرداخت حقوق، تأمین فرهنگ و بهداشت، اجرای مقررات حفاظت فنی در کارگاه و معدن، بیمه در مقابل بیکاری، تهیه مسکن برای کارگران و خواستهای از این قبیل از جمله مطالبات است که دستمزد مبارزه قرار دارد. تعداد زیادی از این مسائل را میتوان با در نظر گرفتن شرایط خاص هر مؤسسه صنعتی در چهارچوب يك کارگاه و یا يك معدن با سازمان دادن اعتصابات اقتصادی و یا استفاده از اشکال دیگر مبارزه مطرح و منفرد احل نمود. ولی مسائلی هستند که نمیتوان در محیط يك کارخانه و یا مؤسسه صنعتی حل و فصل کرد. مثلاً بیمه در مقابل بیکاری، تعیین میزان دستمزد بر پایه اشل متحرک، جلوگیری از اخراج کارگران و غیره. برای اینکه بتوان در این موارد به پیروزی قطعی نائل آمد، باید متحدان دستمزد زد. در اینجا است که موضوع بسهم ایجاد هماهنگی بین سندیکارهای مختلفاً متماثل است. وحدت عمل در بین آنها مطرح میگردد.

طبیعی است که کارگران نمیتوانند و نباید انتظار برآورده شدن همه مطالبات خود را داشته باشند. چنین انتظاری را فقط از يك حکومت حافظ منافع زحمتکشان میتوان داشت. ولی اینهم بدیهی است که زحمتکشان نمیتوانند و نباید دست روی دست گذارند و در انتظار چنان روزی بنشینند که حکومت حافظ منافع آنان زمام امور را بدست خواهد گرفت. برای نزد يك ساختن چنین روزی طبقه کارگران ایران وظیفه مقدسی بعهده دارد. کارگران در مبارزه علیه رژیم و حامیان امپریالیسم آن میتوانند و باید توده های وسیع را در اطراف شعارهای اقتصادی خود گرد آرند. تجربه نشان داده که مبارزه اقتصادی خواه و ناخواه بمبارزه سیاسی تبدیل میگردد و این دو با هم رابطه ناگسستنی دارند.

هم اکنون رژیم کید تا با تدوین پاره ای قوانین نیم بند در واقع نقش تنظیم کننده روابط بین کاروسرمایه رابعهده گرفته است. از سوی دیگر رژیم کید تا با تبعیت از سیاست تهاجمی امپریالیستهای امریکا و انگلیس و شرکت در بلوکهای نظامی سالیانه در حدود ۴۰ درصد بودجه عمومی کشور را صرف نگهداری ارتش، پلیس، ژاندارمری و سازمان امنیت میکند. واضح است که سنگینی این مخارج را در درجه اول طبقه کاروزحمتکشان ده بردوش میکشند. لذا تا زمانیکه این مخارج غیرتولیدی تقلیل نیافته، اقتصاد کشور وسائط لازم برای رشد دست نخواهد آورد و بالتبع وضع زندگی زحمتکشان بهبود نخواهد یافت. رژیم کید تا میهن مارا بجز لانگانه غارت و تاخت و تاز انحصارهای امپریالیستی مبدل ساخته است. سرمایه های امپریالیستی در کلیه شئون اقتصادی کشور رسوخ کرده است. بنابراین کارگران و زحمتکشان ایران نه تنها توسط سرمایه داخلی، بلکه از طریق سرمایه های خارجی نیز در معرض استثمار قرار دارند.

بنابراین لایل فوق مبارزه طبقه کارگران ایران تنها مبارزات اقتصادی نمیتواند منحصر گردد. مبارزه وی خواهد و ناخواه متوجه رژیم کید تا که کشور را بزرگ و وابسته امپریالیسم مبدل ساخته نیز مبدل میشود. از اینرو طبقه کارگر با استفاده از حق اعتصاب که رژیم آنرا برسمیت شناخته باید هر جا که مقتضی بداند اعتصاب اقتصادی را به اعتصاب سیاسی مبدل کند و از آن در راه اجرای وظیفه مهم تاریخی خویش بمثابة پیشروترین طبقات برای برانداختن رژیم کید تا و تأمین کامل استقلال سیاسی و اقتصادی کشور و مکرراتیزه کردن جامعه ضد اکثر استفاده را بنماید. و اما طبقه کارگر این وظیفه را وقتی میتواند بد رستی انجام دهد که با کلیه طبقات و قشرهای جامعه که از طرف سرمایه های خارجی و سرمایه داران داخلی وابسته با امپریالیسم و رژیم کید تا جوهر و ستم می بینند متحد شود. دشمن مشترک و اشتراك منافع پایه ایست که بر اساس آن اتحاد طبقه کارگر با سایر نیروهای ملی و مترقی جامعه میسر میگردد. سیاست حزب توده ایران در زمینه لزوم ایجاد جبهه واحدی از کلیه نیروهای ضد رژیم و ضد امپریالیسم و استعمار سیاسی است صحیح و منطقی، زیرا این سیاست هم منعکس کننده منافع اساسی توده ها و هم ایفاء کننده نقش تجهبیز و تجمع کلیه نیروهای انقلابی و انجام وسیعترین اتحاد های ممکن با طبقات و قشرهای ملی و مکرراتیک است.

شیوه‌های جدید رهبری

اقتصاد سوسیالیستی *

دران رشد خروشان تراستها وانحصارهای ایالات متحده در این جمله مشهور انعکاس یافته بود: آنچه بنفع ژنرال موتورز باشد، بنفع امریکاست. سرمایه انحصاری پیروزمند امریکامنافع آزمندانۀ خود را باین نحو بمانافع ملت یکسان جلوه میداد. درزندگی اقتصادی کشورهای سوسیالیستی برخلاف چنین شعار آکنده از اگوئیسم بورژوازی این اصل حکمفرماست: آنچه برای تمام جامعه مفید و سودمند است، برای هرگروه تولیدی و هر یک از زحمتکشان نیز باید مفید و سودمند باشد. تحول در شکل هاوشیوه های رهبری طبق برنامه اقتصاد در کشورهای سوسیالیستی اروپا نیز تحت همین شعار انجام میگردد.

درسالهای اخیر موجی از آزمایشها و فرمهای اقتصادی کشورهای سوسیالیستی رایجی پس از دیگری در بر میگردد. جمهوری دموکراتیک آلمان از سال ۱۹۶۳ به ایجاد سیستم جدید در امر برنامه ریزی و رهبری اقتصاد ملی آغاز نمود. هدف این سیستم عبارتست از استفاده از برتری های برنامه ریزی سوسیالیستی. برنامه ریزی سوسیالیستی حفظ بهترین تناسب را در رشد اقتصاد امکان پذیر میسازد و درعین حال اجازه میدهد که از اهرمهای کالائی - پولی (سود، بها، اعتبار) واصل علاقمندی مادی زحمتکشان نیز استفاده شود. درچک - اسلواکی نیز برای ایجاد تحول در شکل هاوشیوه های رهبری اقتصاد ملی طرحی تنظیم شده است که در پلنوم ژانویه سال ۱۹۶۵ کمیته مرکزی حزب کمونیست آن بتصویب رسید. در این کشور اصول جدید مربوط به اداره اقتصاد مورد آزمایش قرار گرفته است و برای عملی ساختن تدبیر سیستم جدید اقتصاد تدارک دید می شود. در بلخارستان نیز برنامه ای بمنظور رفرم اقتصادی تنظیم شده است و در رشته های مختلف صنایع تجربیات مربوطه انجام میگردد و زمانیکه نتایج حاصله از این تجربیات جمع بندی شد، این رفرم در تمام اقتصاد ملی تعمیم داده خواهد شد.

در لهستان طی چند سال اصول جدید اداره اقتصاد ملی از لحاظ نظری مطالعه میشد و اکنون پیشنهاد

های عملی برای اجرای این اصول بطور وسیع مورد بررسی قرار گرفته است. در مجارستان بعضی شکل های متری و جدید برنامه ریزی و اداره اقتصاد از اوایل سالهای ۱۹۵۰ به مرحله اجرا گذارده شد. از جمله تعداد نمودارهای رهنمود در برنامه های اقتصاد ملی این کشور محدود گردید و موضع قیمتها بهبود یافت، اصل سهم کردن زحمتکشان در سود مؤسسات به مرحله اجرا درآمد و اکتسون برای ایجاد رفهرم کامل در سیستم رهبری اقتصاد تدارک دید می شود.

تمام این کشورها در صد تداوم شیوه های اداره امور اقتصاد سوسیالیستی و در جستجوی طسرق استفاده بهتر از مزایای اقتصاد سوسیالیستی هستند. حزب کمونیست اتحاد شوروی و مراجع برنامه ریزی و اقتصادی کشورمان نیز بحل اینگونه مسائل پرداخته اند. (۱)

* این مقاله که بقلم ا. بوگومولف در مرحله عصر جدید شماره دوم ژوئیه ۱۹۶۵ نشر یافته برای اطلاع خوانندگان

- ۱) "دنیا" از یکی از مسائل عدۀ اقتصاد و اجتماعی این ایام ترجمه شده است.
در اوائل سپتامبر و اوایل اکتبر ۱۹۶۵، تقریباً سه ماه پس از انتشار این مقاله، پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی و شورای عالی اتحاد شوروی تصمیمات مهمی در مورد تجدید شیوه های رهبری و برنامه ریزی اقتصاد کشور تصویب نمودند که اهم آنها از اینقرار است: بقیه در زیر نویس صفحه بعد

این رفورم ها جوانب مهم حیات اقتصادی کشورهای سوسیالیستی را در بر میگیرد و برای این کشورها اهمیت اصولی دارد. زیرا در واقع صحبت بر سر برخورد تازه پرهبری امر اقتصاد و یا قبول نیورزش، دبیر کمیته مرکزی حزب سوسیالیستی کارگری مجارستان صحبت بر سر رفورم در مکانیسم اقتصادی یعنی رفورم در سیستم بهم مرتبط شیوه ها و ابزارها و موسسات رهبری کنند و سازمانهای برنامه ریزی کشور میباشند. در شیوه هایی که برای اداره اقتصاد بوجود آمده است و برخی نظریات که سابقا در باره مدیریت اقتصاد مبتنی بر برنامه سوسیالیستی وجود داشت، باید تجدید نظر بعمل آید. واقعیات زندگی و سیر تکامل نیروهای مولده چنین تغییراتی را ایجاب مینماید.

واقعیات زندگی اکنون با حدتی خاص کشورهای سوسیالیستی را موظف میسازد که میزان ثمر بخشی اقتصاد ملی را افزایش داده و رشد اقتصاد را تسریع نمایند. باین معنی که باید تکنیکی بکار برد شود که بازده بیشتری داشته و بتواند هزینه های جاری و هزینه های ثابت را در تولید واحد محصول تقلیل دهد. دام و استحکام ماشینها را افزایش دهد و هزینه های بهره برداری از آنها را پائین آورد و کیفیت صنوعات و خواص مصرفی آنها را بهبود بخشد. یافتن راه حل این مسائل اکنون محور اساسی سیاست اقتصادی احزاب کمونیست و کارگری کشورهای سوسیالیستی اروپاست.

در مصوبات احزاب برادر خاطر نشان میشود که اشکالی که برای سازمان دادن امر تولید و شیوه هایی که برای اداره امر اقتصاد در گذشته بوجود آمده بود، توجه اساسی موسسات را با افزایش کمی محصولات معطوف میساخت و متاسفانه بکار بردن تکنیک جدید را باندازه کافی تشویق نمیکرد. اکنون بکار بستن شیوه های ضروری است که بتواند سازمانهای اقتصادی را وارد ارتقا بداند. نیازمند بهای عمومی نه نهاد رفکر کمیت محصولات، بلکه در رفکر کیفیت آنها نیز باشند و در مصرف کار و وسایل تولید نهایت صرفه جوئی را مراعات نمایند.

کشورهای سوسیالیستی در جریان جستجوی انگیزه های اقتصاد یرای افزایش بازده کار و پیشرفت تکنیک از نو بنظریات لنین در باره اصل انتفاعی بودن موسسات و تراست ها عطف توجه نموده اند. لنین برای تنظیم برنامه ساختن سوسیالیستی در کشور ما پیشنهاد مینماید که از راههای اقتصاد مانند قیمت و اعتبار و سود باید جورانه استفاده نمود. تکیه رفقای بلخارستان نیز بهمین مسئله بوده و آنها کوشش دارند اصل انتفاعی بودن را در تمام رشته های اقتصادی بطور پیگیر عملی سازند و تأمین هزینه حساب درآمد را اصل عدد کار موسسات قرار دهند.

گسترش دامنه مناسبات کالائی - پولی و استفاده مؤثر از قانون ارزش بسنید سوسیالیسم صفت مشخصه اقتصاد بسیاری از کشورهای سوسیالیستی شده است.

چندی پیش صحبت در باره بازگائی داخلی در مورد وسایل تولید یعنی زغال سنگ، فولاد، ماشین و ادوات و واحدهای ساختمانی کاربرد شواری بود، زیرا واقعا نیز وسایل تولید فروخته شده بلکه بوسیله مرکز واحد بقیه از زیر نویس صفحه قبل

۱- تقلیل تعداد نمودارهای رهنمود و نیز تغییر بعضی نمودارها بمنظور اعطای اختیارات بیشتر به موسسات تولیدی.

۲- بالابردن نقش سود در ارزیابی کار موسسات تولید ملی.

۳- افزایش سهم موسسات از درآمد حاصله (برای توسعه تولید، رفع نیازمند بهای عمومی کارکنان و پاداش گروهی و انفرادی کارگران و کارمندان).

۴- اعطای اعتبارات دراز مدت برای دریافت وسایل تولید (سابقا وسائل تولید بلاعوض در اختیار موسسات گذارده میشد).

۵- ایجاد سیستم رهبری بر پایه رشته های تولیدی بجای سیستم منطقه ای.

۶- تصویب اساسنامه جدید موسسات صنعتی و تفویض اختیارات وسیعتر به آنها - م

توزیع میگردد. در آن زمان با اصطلاح سهمیه ای برای مصرف کنندگان تعیین میشد تا آنها بتوانند در حد و این سهمیه فلز و سوخت و امثال آنرا دریافت دارند. اکنون خرید و فروش جانشین توزیع میگردد. در بعضی از کشورهای سوسیالیستی مؤسسات و واحدهای متحد ه این حق را بدست آورد ه اند که با یکدیگر مناسبات مستقیم مبتنی بر قرارداد بوجود آورند و محصولات خود را نه تنها در داخل کشور، بلکه در مواردی در با زار خارج نیز بفروش برسانند. در اینصورت قسمتی از ارزش حاصله از صادرات در اختیار این مؤسسات گذارده میشود. مثلاً در جمهوری دموکراتیک آلمان مؤسسات متحد ه ملی امکان دارند با شرایط معینی اعتبار ارزی از بانک دریافت دارند.

مؤسسات در امر قیمت گذاری نیز نقش بیشتری خواهند داشت. مثلاً در چک اسلواکی بموازات قیمتهای ثابت و قیمتهای حد اکثر و حداقل دولتی، قیمتهای آزاد نیز پیش بینی شده است (بطور عمد ه برای کالاهای مصرفی). این نوع قیمتها طبق توافق تولید کنند ه و مصرف کنند ه تعیین خواهد شد. شرکت مؤسسات و تراستهای جداگانه در امر تعیین قیمتها (ضمن کنترل عمومی دولت) باعث بالا رفتن نقش اقتصادی قیمتها میشود و این امکان را بوجود میآورد که هنگام تعیین قیمتها کیفیت محصولات بشکل بهتری در نظر گرفته شود و برای بهبود مشخصات فنی مصنوعات بطور مؤثرتر اقدام گردد. در همین حال بطوریکه تجربه یوگوسلاوی نشان میدهد این سیستم قیمت گذاری مستلزم اقدامات معینی برای جلوگیری از تورم و افزایش بی پایه قیمتها میباشد.

برای آنکه تمام عوامل ناشی از اصل انتفاعی بودن مؤسسات بتوانند در رشد اقتصاد سوسیالیستی مؤثر باشند، بهبود مبانی علمی قیمت گذاری و متاسب کردن قیمتها با هزینه واقعی تولید امریست ضروری. با اینجهت تجدید نظر در قیمتها از عوامل ضروری در تجدید شیوه های اداره امور اقتصاد میباشد. افرادی از مخالفان ایدئولوژیکی ما با مشاهده گرایشی که در کشورهای سوسیالیستی برای استفاده بهتر از ابزار کالائی - پولی در اقتصاد بوجود آمده است، اینطور قضاوت میکنند که این امر گویا نشانه ایست از رجعت بسرمایه داری. و این پایه سرائی است! زیرا بازی آزاد قیمتها که از مشخصات ذاتی سرمایه داری است بهر نحوی که باشد در شرایط سوسیالیسم متغی است. جامعه سوسیالیستی رشد مناسبات کالائی - پولی را کاملاً تحت کنترل خود دارد و بکمک این مناسبات کار افزایش تولید را تسهیل مینماید و هدف های برنامه ای خود را علمی میسازد و لاینفک



سیستم اداره امور اقتصاد سوسیالیستی پیوند نزدیک با مقیاس تولید دارد. پایه ای رشد تولید تمام روابط و مناسبات درونی اقتصاد نیز پیچیده و بغرنج میگردد. هرگاه طی ده سال اخیر (سالهای ۱۹۶۴ - ۱۹۵۵) تولید صنعتی کشورهای سوسیالیستی اروپا قریب ۲/۵ بار افزایش یافته باشد، به بغرنجی روابط و مناسبات اقتصادی مؤسسات تولیدی و این مؤسسات و سازمانهای برنامه ریزی احتمالاً تا تصاعد دهند سستی افزوده شده است.

پایه ای آنکه امر تخصصی شدن تولید عمیقتر میگردد و علم و فن تکامل مییابد، کار تنظیم جزئیات تولید و مبادله از مرکز واحد دشوارتر میشود. تجربه نشان داد که تمرکز فوق العاده رهبری و بکار بستن شیوه های اداری و دستوری در کار تنظیم امور اقتصادی به رشد باعراق اقتصاد زبان وارد میسازد. مؤسسات و سازمانهای متحد ه آنها باید باندازه کافی استقلال اقتصادی داشته باشند تا بتوانند ابتکار و خلاقیت در کار خود نشان دهند.

با اینجهت احزاب کمونیست و کارگری برای بسط دامنه استقلال اقتصادی مؤسسات و تراستهای سوسیالیستی و برای تفویض حقوق بیشتر در زمینه حل مسائل اقتصادی باین مؤسسات اقدامات معینی بعمل آوردند. با اینطریق تناسب بهتری میان برنامه ریزی متمرکز و خود مختاری کارخانه ها و فرم ها و تراستها بوجود میآید.

ارگانهای مرکزی برنامه ریزی مساعی خود را به حل مسائل عمد ه مربوط به رشد آتی اقتصاد ملی متمرکز میسازند. مستل ساختن علمی جهات پیشرفت فنی و تناسبات عمد ه بین رشته های تولید از وظایف ایمن ارگانهاست. بعلاوه این ارگانها موظف هستند که از زهنیگری (سوپرکنویسم) و تاکابارا ده (ولنتاریسم) در امر برنامه ریزی جلوگیری نمایند.

تکامل اشکال سازمانی اداره صنعت و ساختمان بمنظور ایجاد امکانات وسیع برای رشد تکنیک و ترمکز تولید و تخصصی شدن آن انجام میگردد. ایجاد واحد های متحد صنعتی در رشته های تولیدی مهمترین گام در این راه میباشد. در جمهوری دموکراتیک آلمان از سال ۱۹۵۸ واحد های متحد مؤسسات ملی تشکیل شد و تعداد آنها در رشته صنعت اکنون قریب ۸۰ واحد میباشد. این واحدها از سال ۱۹۶۶ بطور انتقالی اداره میشوند. هر واحد رشته صنعتی معینی را اداره میکند و در بهبود وضع تولید در این رشته، بهبود مشخصات فنی محصولات معدین و تأمین اقتصاد کشور با این محصولات مسئولیت کامل دارد. در چک اسلواکی ۱۰۲ سازمان اقتصادی (بازگانی) که مؤسسات همانند را با هم متحد ساخته اند، بوجود آمده است.

نظیر این سازمانها در سایر کشورهای سوسیالیستی نیز تشکیل میگردد.

احزاب برادرسعی دارند در امر رهبری اقتصاد سوسیالیستی از افراط و تفریط اجتناب ورزند؛ از سانترالیسم بیروکراتیک که مانع رشد نیروهای مولده میشود و از انارشی که منجر به پراکندگی نیروها و وسایل میگردد. احزاب کمونیست و کارگر اکنون در جستجوی بهترین راه حل این مسئله دشوار هستند. طبیعی است که احزاب باگسترش دامنه استقلال اقتصادی مؤسسات مالکیت سوسیالیستی را لغو نکرد و مالکیت جمعی را جانشین آن نمیسازند. برای آنکه مقامات اقتصادی مصالح عمومی را رعایت نمایند دولت فعالیت آنها را کاملاً کنترل مینماید.

در میان تدابیر مشخصی که اتخاذ شده است، کاهش قابل ملاحظه تعداد نمودارهای کم از طرف مقامات بالاتر بصورت رهنمود های لازم الاجرا تعیین میگردد؛ شایان توجه است. اقتصاد دانان بسیاری از کشورهای سوسیالیستی معتقدند که هر قدر تعداد نمودارها و وظایفی که برای تنظیم کار مؤسسه تعیین میشوند کمتر باشد، بهمان نسبت نیز مهمترین وظیفه مؤسسه یعنی تأمین حد اکثر نیازمندیهای اجتماعی با صرف حد اقل هزینه، سهلتر انجام خواهد گرفت. در چک اسلواکی در نظر است نمودارهای لازم الاجرائی را که براساس تراست ها و مؤسسات تعیین میگردد، بموارد زیر محدود سازند؛ نمودار تعیین کنند میزان سود تحویلی ببودجه دولت، نمودار تعیین کنند حد وود سرمایه گذاری و نمودار تعیین کنند حجم تولید (میزان مطلق) تعداد کمی از مهمترین محصولات. البته هنوز تعداد نمودارهای لازم الاجرا بسیار زیاد است، ولی در محدود ساختن آن گرایش آشکار دیده میشود. مثلاً در مجارستان میزان کل دستمزدها و تعداد کارکنان مؤسسات معمولاً از بالا تعیین نمیشود و فقط حد متوسط دستمزدها بوسیله این مقامات مقرر میگردد.

همچنین افزایش قابل ملاحظه میزان درآمد (سود) بیکه در اختیار مؤسسات باقی میماند، موجب گسترش دامنه استقلال اقتصادی مؤسسات و تراستها میگردد. مؤسسات و تراستها میتوانند از این درآمد برای توسعه تولید و نیز برای افزایش علاقمندی مادی کارگران و کارمندان استفاده نمایند. باین منظور در مؤسسات صنعت و قهائی ایجاد میگردد و بوجه حاصله از سود و استهلاک و غیره و نیز اعتبارات دریافتی از بانکها بحساب این صندوقها ریخته میشود. در فرمهای که در سیستم برنامه ریزی جمهوری دموکراتیک آلمان، بلغارستان و چک اسلواکی بعمل آمده، چنین پیش بینی شده است که قسمت قابل ملاحظه ای از منافع حاصله بخود مؤسسات و واحدهای متحد و واگزار گردد. از این منابع برای مدرنیز کردن و تکمیل وسایل تولید و نیز برای تشویق مادی امر تولید استفاده میشود.

نقش انگیزه های مادی برای ازدیاد تولید، بهبود کیفیت محصولات و بکار بردن تکنیک جدید در همه جا افزایش مییابد. برای توزیع درآمد چنان مکانیسمی بکار برده میشود که در اثر آن اجر مادی هر یک از کارکنان نه تنها بمیزان کار انفرادی او در تولید، بلکه به نتیجه کار جمعی کارگران، طرز عمل کارگاه و کارخانه و بمیزان

سود دریافتی مؤسسه نیز وابسته میگردد. چنانکه در جمهوری دموکراتیک آلمان سود به منبع عمده ایجاد سندوق پاداش مؤسسات مبدل میشود. میزان این سود بنا بر نحوه اجرای برنامه های مربوط بسود مؤسسه، میزان فروش، کیفیت محصول و بکار بردن تکنیک جدید میتواند تا ۹ درصد مجموع دستمزدها بالغ گردد. این طرز تشویق کارجمعی بر اصل سوسیالیستی توزیع درآمد بر حسب کمیت و کیفیت کار مصرف شده مبتنی است. بموازات انجام این پرومسه های جدید، نقش زحمتکشان نیز در اداره امور اقتصاد و تعیین سرنوشت مؤسسات افزایش مییابد. در بعضی کشورهای سوسیالیستی سود باقیمانده برای مؤسسات توسط ارگانهای منتخب کارگران تقسیم میشود. این ارگانها تعیین میکنند که چه مبالغی باید برای پاداش انفرادی کارکنان در نظر گرفته شود و چه مبالغی صرف سرمایه گذاری و نیازمندیهای جمعی گردد (بمنظور ساختن مسکن، کودکانستان، آسایشگاه و غیره).

احزاب کمونیست و کارگر کشورهای سوسیالیستی تعمیق مبنای دموکراتیک رهبری اقتصاد را شرط ضروری بسط فعالیت خلاق زحمتکشان و افزایش علاقمندی مادی آنها به نتیجه کار تمام کلکتیو میدانند. این امر در عین حال کنترل واقعی جامعه را از این بابت که کارهريك از زحمتکشان و هريك از کلکتیوها پاسخگوی منافع تمام جامعه باشد، تضمین مینماید.



چنین است بعضی جوانب کلی تجدد سازمان رهبری اقتصاد در کشورهای سوسیالیستی اروپا. بدیهی است این کار در هريك از این کشورها با اشکال مختلف انجام میگردد. شیوه های جدید رهبری اقتصاد هنوز کاملاً قوام نگرفته است و آزمایش و بررسی در این راه ادامه دارد. وسعت دامنه خود مختاری اقتصادی مؤسسات درجه استفاده از قانون ارزش و مناسبات کالایی - پولی در تمام کشورهای سوسیالیستی همانند نیست. و این امر شگفت آور نخواهد بود اگر شرایط خاص و تفاوت موجود در سطح پیشرفت هر کشور را در نظر بگیریم.

هر کدام از کشورهای سوسیالیستی با در نظر گرفتن هدفها و نیازمندیهای مشخصی خود، شیوه های رهبری اقتصاد را بهبود میبخشد. بعلاوه در بسیاری از کشورها صحبت فقط بر سر بهبود جزئی این یا آن نمودار یا اسلوب برنامه ریزی نیست، بلکه صحبت بر سر تدابیر کم و بیش جامع در امر تکامل مناسبات تولیدی سوسیالیستی است. تجربه جمعی کشورهای سوسیالیستی در مورد رهبری اقتصاد نسبت به چند سال پیش غنی تر و وسیعتر گردیده و در خورد بررسی بسیار دقیق میباشد.

سازمان حزب کمونیست ایران در خراسان

/ از خاطرات رفیق ارد شیسرا و انسیان /

آنچه در باره فعالیت کمونیستهای خراسان در این نوشته میآید، بسالهای ۱۳۰۷-۱۳۰۹ یعنی بدوران دو ساله ای مربوط است که اینجانب در خراسان مشغول فعالیت حزبی بودم. در زمان تسلسل حزب کمونیست ایران، خراسان یکی از ایالاتی بود که در آن سازمانهای حزبی بوجود آمدند. این سازمانها در اثر فشار ارتجاع و گرفتار شدن اعضای آن متلاشی و پراکنده شده و پس از مدتی دوباره بفعالیت میپرداختند. سازمان کمونیستی در ایالت خراسان همیشه در شرایط مخفی کار میکرد. برخی اسناد حزبی مربوط بدوران پیش از چهل سال فعالیت سازمان خراسان در مجله "دنیا" منتشر شده است. نویسندگان این سطور نیز تا آنجا که در قدرت حافظه دارد کوشش خواهد نمود خاطرات خود را درباره فعالیت این سازمان با اطلاع خوانندگان مجله برساند.

در اوایل خرداد ۱۳۰۷ از طرف کمیته مرکزی برای انجام وظیفه حزبی ما، مهر خراسان شدیم. در آن موقع در خراسان و بخصوص در مشهد سازمان حزبی وجود داشت ولی عده کمونیستها چندان زیاد نبود. در آن زمان خراسان فاقد کارخانه و کارگران صنعتی بود. اکثر کارگران راقالیافان کارگاهها تشکیل میدادند. بدیهی است که در خراسان نیز مانند سایر نقاط ایران کارگاههای دیگری نیز وجود داشتند که تعداد زیادی کارگر در آنها کار میکردند. کمونیستهای مشهد توجه خود را در وهله اول بکارگران قالیاف معطوف داشته بودند. اکثر اعضا حزب نیز راقالیافان بودند. البته این بدان معنی نیست که در میان کارگران سایر اصناف فعالیت نمیشد. تعداد افراد حزبی را اکنون بخاطرند ارم ولی شکی نیست که تمام جریان فعالیت حزب، تعداد اعضا آن و تعداد افراد سازمان جوانان و اعضا ۴ اتحادیه ها و غیره در آرشو کمیته مرکزی وجود داشته و تاکنون نیز شاید در آرشو کمیته باقی مانده باشد. شاید روزی مورخین حزبی از این آرشوها استفاده نمایند. در عین حال خاطرات افراد نیز در این مورد میتواند بمرور خیز حزبی کمک نماید.

کمیته ایالتی خراسان در سال ۱۳۰۸ سروصورتی بکارهای خود داد. حوزه های حزبی بطور منظم تشکیل شدند. مسائل مطرحه در حوزه ها عبارت بود از وضع داخلی کشور و مبارزه با ارتجاع رضاشاه، و وضع رقت پارکارگران و دهقانان و مبارزه در راه بهبود زندگی آنها، نهضت کمونیستی جهان و مبارزه با امپریالیسم (در آن دوران بخصوص مبارزه با امپریالیسم انگلستان). در حوزه ها با شور فراوان درباره این مسائل بحث میشد. پیشرفتهای اتحاد شوروی در کار ساختن سوسیالیسم مورد توجه حوزه ها قرار میگرفت. مسائل سازمانی و تئوری انقلابی حزب و نهضت کمونیستی نیز در حوزه ها مطرح میشد. سازمان خراسان با کمیته مرکزی حزب ارتباط منظم برقرار نموده بود.

در مشهد چند شماره از مجله "کمونیست" ارگان کمیته ایالتی خراسان منتشر شد. این مجله در چند نسخه منتشر میشد و هر بار نسخه هایی از آن برای تهران و کمترین ارسال میگردد. نسخه هائیکه برای تهران ارسال میشد قطعاً از میان رفته است. ولی نسخه های ارسال شده به کمترین باید در آرشو آن حفظ شده باشد. این مجله مسائل سیاسی و اتحادی مسائل مربوط به تئوری مارکسیسم را مطرح مینمود. عده نویسندگان مجله محدود و شماره خوانندگان آن نیز ناچیز بود. مجله بوسیله کاغذ کاهی تکثیر میشد، یعنی چندین بار دستنویس میشد تا ۱-۲۰ نسخه از آن بدست آید. این کاری بود پرزحمت، ولی رفقای حزبی با علاقه تمام

شب و روز بیخوابی میکشیدند تا مجله را از زیر "چاپ" خارج کنند. این کار در اطاق محقری انجام میگرفت که "مبل" آن عبارت بود از حصیر و لحاف و د شک و بالش و یک کوزه آب. در اطاق حتی یک میز و صندلی هم وجود نداشت. بجاست نام رفیقی را که کارهای پوزحمت فنی مجله را عهده داشت، یاد آور شویم. این رفیق حسین فرحپور نام داشت و بکار آموزگاری مشغول بود. وی دو سال پیش از انتشار مجله در تبریز زندانی شده و پس از آزادی برای آموزگاری به مشهد آمد. بعد از آن برای کارهای حزبی نیز استفاده شد. در اواخر سال ۱۳۰۹ پس از گرفتار شدن رفقای حزبی خراسان مجله "کمونیست" دیگر منتشر شد. بطوریکه قبلاً گفته شد فعالیت اصلی حزب در مشهد متوجه کارگران قالیباف بود. در سالهای ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ سازمان خراسان توانست عدّه زیادی از کارگران قالیباف را متحد نموده و اتحادیه کارگران قالیباف را بوجود آورد. این سازمان تقریباً نیمی علنی بود. با وجود آنکه شرایط ورود با اتحادیه چندان سخت نبود تا مدتی پلیس نتوانست از وجود آن مطلع شود.

لازمست در اینجا شمه ای درباره وضع کارگران قالیباف گفته شود. کارگران وضع رقت باری داشتند. کارگاهها تاریک و مرطوب بودند. کارگران از سیدیه صبح تا غروب آفتاب کار میکردند و مزد ناچیزی میگرفتند. عدّه زیادی کودکان خردسال نیز در این کارگاهها کار میکردند. صاحبان کارگاهها این اطفال را از والدین آنها میخریدند. دختران خردسال نیز در این کارگاهها استثمار میشدند. این گلهای پژمرده و بیرنگ بر تخته های قالی های اعلامی خراسان گلهایی شاداب و رنگین می یافتند و بجهای زندگی کوتاه خود خانه اغتیا را زینت می بخشیدند. خلیفه (استادکار) ببانک بلند دست میداد: "یکی قرمز ۵۰۰، یکی زرد ۳۰۰، یکی گلی بیاید". اطفال کارگر گفته های خلیفه را عیناً تکرار میکردند و رنگها را طبق دستور بکار میکردند. خلیفه چوبی همراه داشت و اگر کودکی در کار دچار اشتباه میشد آنرا بفرق وی فرود می آورد. خلیفه هایی که عضو حزب یسنا. اتحادیه بودند، علیه این وحشیگری مبارزه میکردند. رفقای حزبی و از جمله اینجانب بسیاری دیدن وضع کارگران به کارگاههای معروف "بالاخیابان" و "پائین خیابان" میرفتیم. صاحب کارگاه فکر میکرد ما برای دیدن قالیباف خوش نقش او آمده ایم (البته مانع از نظر و انوید نمیکردیم). در آن سالها رضاشاه به یکی از کارگاهها مقدار زیادی قالیباف بزرگ و زیبا سفارش داده بود. این کارگاه یکی از بزرگترین مراکز قالیبافی مشهد بود و اگر اشتباه نکنم صاحب آن عمواغلی نام داشت و در میدان ارک نیز صاحب گاراژ بود. درجه استثمار در این کارگاه بیش از سایر جاه بود، زیرا رضاشاه از بابت قالیباف یا اصلاً پول نمیداد و یا وجه ناچیزی میدهد اخذ و لذا صاحب کارگاه بکارگران فشار بیشتری وارد میساخت و از آنها بیشتر بهره برداری مینمود.

اتحادیه ای که برای کارگران قالیباف تشکیل شده بود در بعضی از کارگاههای بزرگ شعبه داشت. هدف اتحادیه مبارزه با ظلم و ستم ارباب، بهبود وضع زندگی کارگران و ایجاد وحدت و تصمیمیت و همکاری طبقاتی میان کارگران بود. اتحادیه توانست کارهای مفیدی انجام دهد. طبق معمول هیئتی مرکب از رئیس و منشی و صندوقدار در رأس اتحادیه قرار داشت. کمونیستها طبق معمول فراکسیونی در داخل اتحادیه سه داشتند و آنها الهام بخش و سازمانده اتحادیه بودند.

زمانی حزب تصمیم گرفت آمار از کارگاهها و کارگران تهیه نموده و وضع کارگران را بررسی نماید تا بدین طریق بهتر بتواند برای بهبود زندگی آنان اقدام نماید. و این کاری بود دشوار، زیرا در آن زمان آمار رسمی و یا غیررسمی وجود نداشت. رفقای حزبی این مشکل را با این ترتیب حل نمودند: قرار شد رفیق حسین فرحپور بکارگاهها رفته و خود را مأمور وزارت فرهنگ معرفی نماید و از این راه اطلاعاتی از وضع کارگران و کارگاهها بدست آورد. وی در عرض چند ماه تقریباً از تمام کارگاهها آمار دقیقی بدست آورد (رفقای کارگر آدرس کارگاهها را به فرحپور میدادند). طی این مدت در هیچ جا بهیوت او پی نبردند. بارها پیش میآمد که فرحپور بصاحب کارگاه توییده و دستوراتی باو میداد. مثلاً اگر کارگری بیمار بود، فرحپور ارباب را وادار میکرد تا بیمار را به طبیب نشان بدهد و هزینه دارو و درمان را بپردازد.

اتحاد به يك صندوق تعاونی برای کارگران بوجود آورد. این صندوق با مساعدت مالی و اعطای وام بکارگران نیازمند کمک میکرد. کارگران پول دریافتی را بتدریج مسترد میداشتند. برای کارگران کلاس اکابری نیز تشکیل شد. این کلاس در طبقه دوم یکی از خانه های محقر "بالاخیابان" و در نزدیکی صحن امام رضا قرار داشت. در حدود ۳۰-۴۰ نفر از کارگران در این کلاس تحصیل میکردند. حسین فرحپور در این کلاس زبان فارسی تدریس میکرد و در عین حال کوشش مینمود سطح معلومات عمومی و سیاسی کارگران را بالا ببرد. پس از مدتی کارگران جوانی که عضو سازمان جوانان بودند يك تیم فوتبال تشکیل دادند. این تیم در ایام تعطیل در میدان آزادی که در مرکز شهر و پشت شهرداری قرار داشت، بازی مشغول میشد. من بارها بهوای گردش از کنار این میدان عبور کرده و بازی جوانان را تماشا میکردم و هر بار با خود میگفتم: "این بد نیست، تیم فوتبال کمونیستها در جنب اداره پلیس بازی میکند ولی پلیس خوابست". پس از مدتی در این میدان زندان جدیدی ساختند و بعد از آن جوانانی را که زمانی در این محل بازی میکردند در آن زندان نمودند.

جشن اول ماه مه ۱۳۰۸ بنحوی برگزار شد ولی در سال بعد این جشن را ضمن مراسم مصلحتی برپا کردیم. در این روز عده زیادی از کارگران مورد اعتماد مخفیانه در کوچه سنگی که در چند کیلومتری مشهد قرار دارد، گرد آمدند. در سخنرانیها از وضع زحمتکش و بخصوص از وضع کارگران ایران صحبت بمان آمد. مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم از مسائلی بود که سخنرانها بدان اشاره کردند. سپس سرودهای انقلابی خوانده شد.

مشهد در آن زمان مرکز فعالیت کمونیستهای خراسان بود. در قوچان و نیشابور نیز عده ای کمونیست و هوخواه داشتیم. ولی در سایر شهرهای خراسان سازمان قابل ملاحظه ای وجود نداشت. طی این دو سال سازمان حزبی کوشید با دهقانان تماس بگیرد و در این زمینه اقداماتی هم بعمل آمد. تا آنجا که بخاطر درامد دردهات واقع در مسیر راه مشهد - قوچان - باجگیوان پاروستایان تماس گرفته شد. حسین فرحپور چند بار این راه را طی نمود و کوشش بعمل آورد تا با دهقانان این ناحیه تماس بگیرد. او در عین حال وضع دهقانان را مطالعه میکرد و در باره شرایط اجاره زمین و درجه استثمار و وضع رقت بار دهقانان گزارشهایی تهیه مینمود. شکی نیست که این آثارها و گزارشها در آرشیو کمیته مرکزی محفوظ مانده است (کمونیستها بعد از این نوع اسناد را در دسترس و نسخه بکمیته مرکزی و کمیته مرکزی میفرستادند تا در صورت لزوم از بین رفتن آنها در ایران، نسخه دیگر در کمیته مرکزی محفوظ بماند).

در همان انتخابات مجلس فرارسید (۱۳۰۹). کمیته ایالتی تصمیم گرفت در این انتخابات شرکت نکند. علی اکبر فولادی کارگر قالیباف و عضو کمیته ایالتی خراسان و عبدالحسین دهراد (حسابی) آموزگار و عضو کمیته مرکزی حزب از طرف کمیته ایالتی نامزد نمایندگی شدند. فرهودی در مشهد زندگی میکرد و دهراد ساکن تهران بود. کمیته ایالتی یقین داشت که در شرایط دیکتاتوری غیرممکن است این دو نفر بمجلس بروند. هدف کمیته ایالتی از شرکت در انتخابات این بود که از آن برای تبلیغات حزبی، روشن کردن آذهان و بالا بردن آگاهی توده ها و نیز برای ترویج افکار کمونیستی و توسعه سازمان استفاده نماید. صد هانفر بکند یاد اهای کمونیستهای را دادند. در شرایط آن روزی این موفقیت بزرگی بود. قیافه ما هم در موقع استخراج آرا نشان میداد که این کاندیدها را نمی شناسند و از وجود آنها در حیرتند. مدتی طول کشید تا پلیس بفهمد که این کار، کسار کمونیستهاست. در آن زمان جز کمونیستها کسی جرأت آنرا نداشت بازیم دست و پنجه نرم کند. و این احتمال نیز میرفت که پلیس بتهران خبر داده و در آنجا دهراد را شناخته اند.

توجه پلیس بکارگران معطوف شد. مقامات پلیس پس از مدتی فهمیدند که علی اکبر فرهودی ساکن مشهد و استاد قالیباف میباشند. ده هانفر از قالیبافان و در وهله اول علی اکبر و یارانش دستگیر و زندانی شدند. درست در شبی که هیئت اجرائیه اتحادیه در خانه علی اکبر فرهودی جلسه داشت پلیس سراغ علی اکبر رفت (شاید هم پلیس از این جلسه اطلاع داشت).

جادارد چند کلمه در باره ایمان و شجاعت فرهودی گفته شود: افراد پلیس پس از آنکه چند بار در

را میگویند و کسی بآنها پاسخ نمیدهد، از راه با م وارد حیاط و سپس داخل اطاق علی اکبر میشوند. علی اکبر خود نرسدی خود را حفظ کرده و در حال اعتراض میگوید: بچه دلیل برخلاف قانون وارد خانه شده اید، شما بخوبی میدانید! این عمل چه نام دارد (یعنی این عمل دزدی است). ما مومنین پلیس که چیزی بدست نیارود ه بودند (شاید هم علی اکبر اسناد و مدارک را از بین برده بود) شناسنامه های همسر و دختر خرد سال علی اکبر را "توقیف" مینمایند. زمانیکه همسر علی اکبر باین عمل اعتراض میکند، وی با استهزا میگوید: "خوب پلیس باید کاری انجام دهد و اگر چیزی دستگیرش نشد لابد باید سجل احوال هارا "توقیف" کند".

پلیس اعضا هیئت اجرائیه و عده زیادی از افراد فعال اتحادیه را دستگیر و در زندان تازه ساز زندانی نمود. ما مومنین پلیس در نتیجه بازجوئیه از جریان تشکیل اتحادیه، صندوق تعاون، کلاس اکابر و تیم فوتبال باخبر شدیم. عده زیادی از کارگران غیرحزبی و غیرسیاسی در میان زندانیان بودند و آنها در جریان بازجویی وجود اتحادیه را از کسی پنهان نمیکردند. ولی مساعی پلیس برای کشف سازمان کمونیستی بجائی نرسید. پلیس باد رنظر گرفتن تجربیات گذشته خود یقین داشت که این سازمانها باید رهبر سیاسی داشته باشند ولی هرچه کوشش نمود کوچکترین اثری از سازمان کمونیستی بدست نیارود. شاید این یکی از پدیده های نادری باشد که عده ای از اعضای حزب زندانی شوند ولی خود سازمان لو نرود. و این خود چند علت داشت: پیش از همه این رفقا اشخاصی بودند با ایمان و در میان آنها دوستی و صمیمیت وجود داشت. این عامل کثرت زیادی بحفظ اسرار حزب نمود. بعلاوه چند ماه پیش از این حادثه یکی از رفقا که تجربیاتی از زندان داشت، وضع زندانها و حیل ه های پلیس را برای عده ای از فعالین تشریح کرده بود. این رفیق در حوزه های حزبی از افراد "تحقیقات پلیسی" بعمل میآورد و باین طریق آنها را باشیوه های کار پلیس آشنا میساخت. این تعریفات تا حدودی ذهن افراد حزبی را برای تحقیقات آماده نموده بود و مانع آن شد که آنها فریب خوردند و در دام بازجوئیهای پلیس گرفتار شوند.

رفقای خارج موقف شدند بازند آنها ارتباط برقرار کنند. در آنروزها ساختمان زندان جدید هنوز با تمام نرسیده بود و عده ای کارگر در آن مشغول کار بودند. رفقای خارج توانستند بوسیله چند تن از کارگران ساختمان بازند آنها تماس بگیرند. این رابطه برای بالا بردن روحیه زندانیان اهمیت زیادی داشت. رفقای خارج برای خانواده های زندانیان پول جمع آوری میکردند و این نیز در تقویت روحیه زندانیان بسیار تأثیر نمود.

زندانیان مدتی در زندان بسر بردند. پلیس اشخاصی را که چندان فعال تشخیص نمیداد بدتر ریج آزاد میساخت و فقط عده ای از فعالین را که خطرناک تشخیص داده بود بدون کوچکترین مدرک بشهرهای مختلف تعهد نمود. باین ترتیب پرونده این عده بسته شد و قضیه پایان یافت. ولی پس از دو سه سال شخصی بنام علی فروزی که سابقا در تهران زندانی بود و در آنجا بدست جاسوسی پلیس درآمده بود، در مشهد با چند نفر از رفقای حزبی آشنا میشود و نام آنها را با اطلاع پلیس میسراند. در نتیجه پلیس عده ای از رفقای فعال را که تعهد شده بود بمشهد فراخواند و آنها را زندانی میکند و از نوبت بازجویی میبرد. از این مرحله یکی از زندانیان دیوانه شده. باین ترتیب حیانت فروزی باعث گرفتاری مجدد رفقای ما شد.

مکتوریم و چپ روی یکی از بیماربها نیست که حزب کمونیست ایران مدتها بدین مبتلا بود و این حقیقت را باید با شجاعت تمام اعتراف نمود. بی تجربگی حزب و نبودن طبقه کارگر صنعتی علت اصلی این بیماری بود. از طرف دیگر در آنزمان این بیماری در تمام نهضت کمونیستی دیده میشد. باینکه لنین در آستانه تأسیس بین المللی کمونیستی علیه چپ روی مبارزه مینمود و حتی کتاب "بیماری کودکی" چپ روی" را در اینمورد منتشر نمود، ولی نهضت کمونیستی مدتها نتوانست این خطای بزرگ را بر طرف سازد. اگر چه هفتمین کنگره کمینترن میتوانست نقطه تحولی در این زمینه باشد، ولی کیش فرد پرستی تا "ترنمفی" خود را در نهضت کمونیستی باقی گذارد.

باید این نکته را هم خاطر نشان ساخت که در آستانه جنگ جهانی اول سوسیال دموکراسی بنهضت

کارگری خیانت نمود و در موضع امپریالیسم قرار گرفت . این خیانت باعث انشعاب نهضت کارگری شد . بسیاری از کمونیستها بجای همکاری با کارگران سوسیال - دموکرات و مبارزه علیه لیدرهای راست سوسیال دموکراسی، با تمام احزاب سوسیال دموکرات و حتی کارگرانی که در این احزاب بودند، مبارزه برخاستند . این چپ روی نیز تا به امروز در نهضت کارگری باقی گذارد .

پس از پیروزی انقلاب اکثر بیشتر انقلابیون فکر میکردند که بدنبال انقلاب اکبر در سایر کشورها نیز انقلاب خواهد شد . حتی گروهی از کمونیستهای ایران خیال میکردند که در نیابوسی سوسیالیسم میروند و لذا بدون در نظر گرفتن شرایط خاص ایران انقلاب سوسیالیستی را شعار اصلی خود قرار داده بودند . تمام این عوامل نمیتوانست تا به امروز خود را در حزب کمونیست ایران باقی نگذارد .

در سندی که از حزب کمونیست در باره انتخابات مجلس باقی مانده و مربوط به همین دوره میباشد به برخی نکات چپ روانه نیز برخورد میکنیم . در این سند بد رستی قید میشود : " نمایندگان طبقه رنجبران از پارلمان فقط برای اظهار حرفهای خود و برای بیدار کردن رنجبران باید استفاده نمایند " . در عین حال چپ روی و سکتاریسم نیز در این سند دیده میشود . از جمله در این سند چنین آمده است :

در ماه اول - " هر یک از افراد کارگر و زارع با فهم نباید بجز با افراد کارگر و زارع را می دهند " .

در ماه دوم - " رنجبران ایران همیشه در هر کار مبارزه طبقاتی را در نظر گرفته اند اما برای برانداختن اصول ملاکی و بورژوازی و ایجاد حاکمیت رنجبران خواهند کوشید " .

از این مواد چنین برمیآید که با سایر عناصر ملی و آزاد بخواه نباید همکاری نمود و عناصر متوقی دیگر را نباید انتخاب کرد . اگرچه حزب کمونیست ایران در سالهای ۲۰ و ۳۰ برای همکاری با سایر عناصر متوقی و ملی کوششها بعمل آورد ولی این همکاری بیگانه قابل توجه نبود .

در ماه چهارم میان بورژوازی کمپرادور و بورژوازی ملی تفاوتی نگذارد . نمیشود که این خود چپ روی و نادرست است .

کمی نیز از توقا کارهای خود بگوئیم : مادر آن ایام در دهات کم کارکردیم و باتوجه های روستائی نزدیکی و همکاری داشتیم (نه فقط در خراسان، بلکه در تمام ایران) . برای حفظ ارتباط با دهات باید رفیقی در نظر گرفته میشد و لازمه تا مین این رفیق هم آن بود که صندوق حزب ولو باندازه " بخر و نمیر " بوی کمک مالی کند، ولی صندوق حزب از عهد ه این کار برنمیآید .

یکی دیگر از توقا کارمان آن بود که میان روشنفکران نتوانستیم کاری انجام بدهیم . بآنکه در شهر مشهد يك سازمان فرهنگی جوانان وجود داشت که در آرای قرائخانه و باشگاه بود، ما کوشش نکردیم که در میان آنها کار کنیم . قطعاً از این عده که روح وطن پرستی داشتند میشد عده ای انقلابی تربیت کرد . برای کار در میان جوانان میبایست کار مناسبی هم در اختیار داشته باشیم ولی متأسفانه عده روشنفکران در حزب قلیل بود . در خانه لازم میدانم نام چند نفر از قرائتی را که مردانه در زندان بسر بردند و ایمان و فداکار بودند در اینجا خاطر نشان سازم :

علی اکبر فرهودی که شرح او گذشت یکی از افراد با ایمان و فداکار بود . وی در میان کارگران قالیباف نفوذ بسیار داشت . در زندان نیز از خود مردانگی و شجاعت نشان میداد . اکبر قالیباف نیز یکی دیگر از قالیبافها شهامت و فعال حزب بود . او به اشعار لاهوتی علاقه خاصی داشت و این شعر لاهوتی را بعد از خوش میخواند :

نوشم بشاد طانی آندم شراب سرخ کز شرق انقلاب مد آفتاب سرخ

این جوان ناکام در زندان شهید شد . فرهی و فرحپور و اکبر کارگر نیز از مبارزان فعال و فداکار حزب بودند . عده دیگری نیز هستند که عدداً نامشان را در اینجا نمیآوردیم . آنان سازندگان حزب و پیشاهنگان نهضت کمونیستی و در راه خلق و هدف خود از هیچ فداکاری با نداشتند . آنان سازندگان حزب و پیشاهنگان نهضت کمونیستی ایران در آن روزها بودند . آنها چهره های درخشانی بودند که در ظللمات ارتجاع راه مبارزه زحمتکش را روشن میکردند . بر ماست که نام این رفقا را زنده کرده و بگذشته آنها را سرمشق حال و آینده سازیم .

رائقی، ثابت، سیرتی، اسمعیل شیرنگ، محمد تقی جباری، کریم کشاورز، اسمعیل سلیمی، آقادهانی نمایش، ناصحی، فصیحی، غلامرضا آزاد، کوچکی، انصاری، کیائی، رضایف، علی فروزی، حسن نیکسروش، سیدعلی کبیر، گیوه چی و نیز اینجانب رضاروستا و عده ای دیگر هیت مدیره این مجمع مرکب از کریم کشاورز، اسمعیل شیرنگ، علی کباری، رضاروستا، طلوعی، محمد تقی جباری، علی فروزی و غیره بوده است.

مجمع فرهنگ در موقع انقلاب گیلان (۱۲۹۹-۱۳۰۲) عنوان "فرهنگ نوین" بر خود نهاد، زیرا افکار سوسیال دموکراسی و اندیشه های انقلاب اکثر روح تازه و نوینی در این مجمع دمیده بود. این مجمع تا سال ۱۳۰۵ باقی بود و در اوائل سلطنت پهلوی ممنوع گردید.

بانی این جمعیت حسین جودت که در پرورشگاه یتیمان تهران نشو و نما یافته بود مردی باهوش، انقلابی، باحرارت و میهن پرست بود. وی در رشت جریده "آموزگار" منتشر میکرد. حسین جودت در موقع انقلاب گیلان تفنگ بدست گرفت و بدرجه سربازی ارتقا یافت. پس از شکست انقلاب گیلان حسین جودت با اتفاق خالو قربان و همراهانش تسلیم دولت رضاخانی شدند. رضاخان این تسلیم شدگان را در جنگ بر علیه سمیتقو در ارومیه (رضایه امروز) اعزام داشت و غدارانه در پشت جبهه خالوقربان و غیره را بقتل رساند. حسین جودت بعد از مشاهده این جنایت بتهران مراجعت و در وزارت فرهنگ مشغول کار و فعالیت شد و متدربا از سیاست کناره گیری کرد. بجز جودت نقش حسین روحی کرمانی (یانیکروان) سابق الذکر در بیداری و تربیت جوانان در مبارزه علیه خرافات و موهومات قابل توجه است. حسین نیکروان روزنامه "صورت" را در رشت انتشار داد. این جریده مضمون در تئور افکار عمومی و آماج می مردم نقش مهمی بازی کرد.

یکی از خدمات مجمع فرهنگ مبارزه بر علیه خرافات و موهومات بود از طریق:

— دادن نمایشهای هنری، اجتماعی و سیاسی از آثار مولیر و سایر نویسندگان داخلی و خارجی.

— دادن کنفرانس هفتگی علمی، ادبی، اجتماعی، سیاسی و غیره.

— تشکیل کلاسهای اکابر برای محو بیسوادی.

یکی دیگر از خدمات این مجمع مبارزه برای تئور افکار عمومی بود از طریق:

— انتشار مجله "فرهنگ"، رساله ها و بروشورها. مجله فرهنگ قریب دوشماره منتشر گردید.

— تشکیل کتابخانه و قرائت خانه.

— ایجاد کلاس موسیقی.

مجمع فرهنگ بوسیله تشکیل مدرسه دهقان و کلاس اکابر در روستا دست بکار در میان دهقانان زد. در نتیجه کار این مجمع بین بانوان عده ای از بانوان گیلان بابتکار روشنک خانم و جمیله صدیقی و سکینه شیرنگ به تشکیل "جمعیت سعادت نسوان" مبادرت ورزیدند و برای بیداری زنان و دانشوران دست ببتکیل مدرسه "سعادت" و "مدرسه یك سعادت" زدند. قابل توجه است که اولین جشن هشتم مارس بانصب عکس کلا را مستیکن رهبر زنان جهان بوسیله این جمعیت در رشت در سال ۱۹۱۸ برپاگردید. اینجانب شخصا عضو منتخبه دستگاه رهبری مجمع فرهنگ، معلم مدرسه اکابر، عضو جمعیت اکتورال مجمع و از مؤسسين مدرسه دهقان در قریه ویشگاه و مأمور تبلیغات در دهات بودم.

پس هائی که در رشت و انزلی بمعرض نمایش گذشته شد بسیار است و از انجمله آرشین مالان، احصق ریاست طلب (اثر مولیر)، سالوس، خسیس (اثر مولیر) و غیره و غیره است. نمایشنامه سالوس که تدلیس و تزویز پاره ای از روحانی نمایان را بر ملا میساخت از طرف برخی ملانهای رشت و پهلوی بعنوان توهین علیه جامعه روحانیت تلقی شد و آنها ممنوع کردن مجمع فرهنگ را از دولت خواستار شدند. ولی از انجائیکه اهل گیلان مخصوصا روشنفکران و برخی بازرگانان مترقی طرفدار تحول در ایران بودند. واز مجمع فرهنگ پشتیبانی میکردند تا تسلط کامل پهلوی موفق بانحلال و قدغن کردن مجمع فرهنگ نشدند. جمعیت فرهنگ بمناسبت محبوبیتی که بین مردم داشت مورد بغض دستگاه رضا شاهی بود. سرلشگر ایوم نماینده شاه در گیلان همواره با مجمع فرهنگ در مبارزه بود. ایوم موفق به تعهد عده ای از افراد مرز مجمع فرهنگ بشهرهای دیگر گردید:

مجمع ادبی «فرهنگ»

در آستانه تغییر رژیم و استقرار حکومت پهلوی در شهرهای رشت، قزوین و انزلی مجامعی هنری و اجتماعی بترتیب بنام «فرهنگ» و «پرورش» و «فرهخت» تشکیل گردید که نقش جالبی از جهت بیداری افکار عمومی و معارف پروری در این شهرها و در ایران داشته اند. از آنجاکه فعالیت این مجامع بخشی از تاریخ نهضت انقلابی روهائی بخش ایرانست هیئت تحریریه «دنیا» از رفقای که در این مجامع شرکت داشته اند خواسته است خاطرات خود را در باره آنها بنویسند. ماهمین خواهش را از همه رفقای که در جریان مبارزات در آن سوسپال د موکراسی و کمونیستی شرکت داشته اند در ایم و بانهایت میل خاطرات این رفقا را چاپ میکنیم. این امر به تدوین نهائی تاریخ نهضت انقلابی ایران کمک مـوثری خواهد کرد.

«دنیا»

مجمع ادبی فرهنگ در آستانه انقلاب اکتر و پس از سقوط تزارسم با شرکت دانشجویان دبیرستانهای رشت بوجود آمد. این د رموقعی بود که مجاهدین جنگل (موسوم بفدائیان اتحاد اسلام) در جنگلهای غربی گیلان (جنگلهای کسما، فومنات و طوالش) برهبری کوچک خان و دکتر حشمت کسمائی واحسان اله خان مشغول جنگلهای چریکی علیه قوای اشغالی امپریالیسم انگلستان و متحدان قزاقهای روسیه تزاری و عمال آنان بودند. در این زمان ارتش روسیه تزاری بخش شمالی ایران و «پایس جنوب» و ارتش انگلستان جنوب ایران راتحت اشغال داشت. بعبارت دیگر زمانی بود که پیمان تجاوزکارانه و محرمانه ۱۹۰۷ در باره تقسیم ایران بین تزارسم و امپریالیسم انگلستان وارد مرحله عمل شده بود. پیروزی انقلاب اکتر برهبری حزب طبقه کارگر یک پیروزی ستمکشان جهان بود. اولین فرمانهای د ولت جوان شهروی بامضای لنین بزرگ یعنی صلح بدون اخذ غرامات، دادن زمین بلاعوض بزارعین، الغاء تمام قرارداد های غیرمساوی و امپریالیستی، از انجمله الغاء پیمان نامبره رانیز در برمیگرفت. یاد داشت شهروی که در تاریخ ۱۶ ژانویه ۱۹۱۸ بد ولت ایران ابلاغ شد شامل مژده الغاء تمام پیمانها و بند و بست هائی بود که بر علیه استقلال ملی ایران انعقاد یافته بود. ملت ایران احیای استقلال خود را در اثر قدرت و برکت انقلاب اکتر بوجود آورد. د ولت جوان شهروی اموال منقول و غیرمنقول و تمام امتیازاتی که در ایران داشت بلاعوض بملت ایران واگذار کرد. ملت ایران از پیروزی انقلاب کبیر و ازگون شدن تزارسم غرق در خوشحالی بود و شعار مردم ایران این بود: «خوش خبر باش ای نسیم شمال که بمامیرسد زمان وصال!»

در چنین موقعی مجمع فرهنگ بابستار و رهبری میرزا حسین خان جودت معلم ریاضیات مد رسه شمس رشت که بعدا بد پستان احدی موسوم گردید با شرکت دانشجویان مدرسه فوق و سایر مد ارمن تشکیل شد. مؤسسین اولیه این جمعیت تا آن حدی که در خاطر مماند است غیراز میرزا حسین خان جودت بعبارت بودند از: حسین نیکروان (روحی کرمانی)، ابراهیم شبرنگ، مرضی قلیخان اسدی لنگرودی، علی کبیری،

مثلاً ثابت، غلامرضا آزاد، فصیحی و چند نفر دیگر بقزوين و علی کباری بکرومناشاهان تعهد گردید.
مخارج مؤسسات مجمع فرهنگ (کلوب، قرائت خانه، کتابخانه، کلاس اکابر و غیره و غیره) بوسیله حق
جمعیت و درآمد از نمايشها و گرفتن اعانه تأمین میشود است.

مجمع فرهنگ در خراج ازگیلان نیز مورد حمایت و پشتیبانی اشخاص و احزاب مترقی واقع گردید. جبراً شد
تهران مخصوصاً "طوفان" برهبری فرخی یزدی و سایر آزاد یخواهان دیگر از این جمعیت حمایت میکردند.
حسین ضیا از طرف حزب عدالت و حیدرخان عمواقلی الهام دهندۀ مجمع فرهنگ بودند. خدمات
فرهنگ رشت برای تنویر افکار عمومی و بیداری مردم ایران برجسته و قابل تقدیر است و نقش مهمی در رسوخ
دادن افکار مترقی بین اهالی گیلان بازی کرده است.

اگر کید تائی سوم حوت ۱۲۹۹ و حکومت قدری رضاشاهی بوجود نیامد نه تنها د رگیلان بلکه در سایر
نقاط ایران اینگونه مجامع توسعه یافته حداقل افکار کهنه پرستانه از ایران رخت برسته و مردم ایران را
بر علیه امپریالیسم و دست نشاندگان آنان یاری کرده و زمینه زندگی سعادت مندی را فراهم میآورد ولی حکومت
کید تائی سوم حوت آزادی و دموکراسی را در ایران پایمال کرد.

پس از تعهد ده ای از اعضای مجمع فرهنگ رشت بوسیله سرتیپ محمد حسین آیرم بقزوين، اهالی و
جوانان قزوين از اعضای فرهنگ رشت حسن استقبال کردند. در حدود سالهای ۱۹۲۲ بتشکیل مجمع ادبی
موسوم به مجمع "پرورش" مبادرت ورزیدند. این عده همانمۀ مجمع فرهنگ رشت را نصب العین خود قرار
داده و طبق اسلوب کار فرهنگ هفته ای یکمرتبه جلسه عمومی داشته و بدان کنفرانسهای عمومی برای بالا
بردن فهم و اطلاعات مردم و تشکیل کلاس اکابر و کار بین زنان و غیره مبادرت ورزیدند. جمعیت پرورش در
تنویر افکار عمومی اهالی شهرستان قزوين و کار بین زنان فعالیت زیادی کرد، دارای کتابخانه و قرائت خانه
و جمعیت انکورال و غیره بود.

در سالهای ۱۳۰۶-۱۳۰۵ شعبۀ جمعیت اجتماعيون ایران که برهبری سلیمان محسن اسکندری و میرزا
شهاب کرمانی و سید محمد رضامساوات بوده است در قزوين تشکیل شد و جمعیت اجتماعيون قزوين اینجانب را
برای شرکت در اولین کنگرۀ حزب مزبور در تهران بعنوان نماینده انتخاب کرده بودند ولی در سال ۱۳۰۶ به
مناسبت شرکت در مبارزات انتخاباتی در تهران مورد تعقیب پلیس رضاشاهی واقع شد. وقتی پلیس بمنز لسم
جهت دستگیری آمد آن اعتبارنامه را از منزل پیدا کردند و در قزوين عده ای از اعضای حزب اجتماعيون را دستگیر
و بعد از آن هم از فعالیت مجمع ادبی پرورش جلوگیری کردند. اطلاعات وسیعتری در بارۀ مجمع پرورش مسلماً
در نزد رفیق کامبخش است. برای تکمیل این خاطرات باید از خاطرات ایشان استفاده شود (۱).

مجمعی نظیر مجمع فرهنگ رشت و پرورش قزوين در همین اوان بنام مجمع ادبی "فرهخت" در شهر انزلی
(پهلوی امروز) بوسیله حسین امید (که بعد ها موسوم به حسین فرهخت گردید) تشکیل شد. فعالیت
این مجمع مانند مجامع ادبی فوق الذکر بود و جوانان بند ریپهلوی (انزلی) از این جمعیت حسن استقبال کردند.
حسین امید یا فرهخت اهل تهریز و با اینجانب همدرس و همکلاس بود. بعد ها یعنی در سالهای ۱۳۰۸
که سرتیپ آیرم رئیس شهربانی کل کشور شد مشارالیه با عده زیادی از اعضای حزب کمونیست مخفی ایران واتحادیۀ
کارگران بازداشت و در زندان قصر قاجار زندانی گردید.

رل مجامع فرهنگ رشت، پرورش قزوين و فرهخت انزلی در بیداری ایرانیان و مردم شمال ایران مهم است.
سنت و افکار انقلابی این مجامع با سلافشان حزب کمونیست و حزب توده ایران بورااث رسیده است.
زمانی جوانان ایرانی فرهنگي شعارشان این بود: "مرا مابجز از مسلک معارف نیست!" در سالهای
بعد و حالا این سرود را میخوانند:

(۱) بنا به پیشنهاد مجله رفیق کامبخش خاطرات خود را در باره انجمن پرورش در همین شماره منتشر
کرده اند.

د نیای لخت و گرسنگان
عقل آشفته و جو شان

برخیز ای داغ نفرت خورده
کشد مان سوی جنگ خونین

یا این سرود را :

انتقام از آن از آن

کهنه دنیای ستم لایق انهدا هست

مبارزه برای آتیه بهتر، مبارزه برای احیای دموکراسی و استقلال، مبارزه علیه امپریالیسم و محال آنان تا
نیروزی نهائی ادامه دارد و خواهد داشت.

خاطرات

درباره انجمن فرهنگی "پرویش" قزوین

مجله "دنیا" خواسته است که اینجانب از نظر نقشی که در تشکیل و رهبری انجمن "پرویش" قزوین داشته ام خاطرات خودم را در این باره بنویسم. نوشتن خاطرات برای کسی که خود در جریان امر نقش مؤثر داشته است کاری است دشوار. از طرفی هم نمیتوان مسائلی را که ارتباط نزدیکی با تاریخ جنبش ما دارد به بونه فراموشی سپرد. لذا آنچه بخاطر داشتم (و این قسمتی از تاریخچه این انجمن است) در دسترس خوانندگان مجله میگذارم.

ع. کامبخش

انجمن "پرویش" موقعی تشکیل شد که در قزوین جمعیت نیرومندی بنام "جمعیت آزاد یخاوهان" فعالیت مینمود. مؤسسين "جمعیت آزاد یخاوهان" در مکررتهای زمان انقلاب مشروطیت بودند. خروج نیروهای انگلیس و رسیدن دامنه موج انقلاب گیلان با طراف قزوین نیروهای مترقی را بحرکت درآورد. مؤسسين "جمعیت آزاد یخاوهان" با وجود داشتن عقاید مختلف سیاسی باین نتیجه رسید که در مقابل مردم فعالیتهای نزدیک و مشترک وجود دارد و انهم آزادی ایران از قید استعمار است. نکته دیگری که این تجمع نیروهای مختلف را محکمتر کرد توافق بر سر انتخابات در هرحم پنجم مجلس بود. جمعیت از طرف خود یک نفر رانامزد و کالت کرد و اعضا محمود را در دادن را می به کاندید و م آزاد گذاشت. و این خود موجب پیروزی کاندید مشترک شد که شیخ محمد علی ثابت الموتی بود.

سازمان حزب کمونیست ایران نیز در قزوین بوجود آمده بود و اعضا آن بطور مخفی درون جمعیت آزاد یخاوهان کار میکردند.

در آن زمان من محصل بودم و معلم من کمونیست بود. وی مرا بفعالیت بنفع جمعیت آزاد یخاوهان و کارزار انتخاباتی جلب کرد. ما موریتهایی مراجعه میکرد که من بخوبی انجام میدادم. شریعه علاقه ای که از من در این فعالیت بروز کرد موجب شد که بسازمان حزب کمونیست معرفی شوم (بدوا بعنوان نامزد، زسرا معرفی شدگان میبایستی اول در هرحم نامزدی بگذرانند که انهم پس از پذیرش جزء استاز حزبی محسوب میگشت).

در سازمان حزب کمونیست ایران در قزوین هنگام ورود من موضوع بسط فعالیت حزب، جلب افراد و توسعه تشکیلات مطرح بود. در این سازمان برخی اشخاص بانفوذ عضویت داشتند که یکی از آنها میرزایحیی واعظ کیوانی بود ولی با وجود این سازمان کوچک حزب امکان آنرا نداشت که در میان جمعیت وسیعی مانسند "جمعیت آزاد یخاوهان" افرادی را از نزدیک بخواهی بشناسد و از آزمایش برای جلب بحزب بگذراند. لذا نظرا کثرت بر این قرار گرفت که با ابتکار حزب جمعیت فشرده ای که هدفش کارهای فرهنگی باشد طبق گرده جمعیت "فرهنگ" رشت تشکیل شود که بتواند بهترین جوانان را بفعالیت جلب نماید و از نزدیک بشناسد. بیاد دارم که مرحوم واعظ کیوانی و یکی از رفقای دیگر که در رهبری "جمعیت آزاد یخاوهان" شرکت داشت اظهار بیم میکردند که ممکن است فعالیت در این انجمن فرهنگی جوانان را از فعالیت در "جمعیت

آزاد یخواهان" بازدارد. ولی این نظر تا عید نشد وزندگی هم خلاف آنرا نشان داد. بزودی "جمعیت آزاد یخواهان" بععل سیاسی ازهم پاشید، جای آنرا جمعیت "اجتماعیون" گرفت که آنهم دیری نپایید. تنها انجمن "پرورش" بعنوان يك انجمن فرهنگی باقی ماند.

انجمن پرورش در سال ۱۳۰۳ تشکیل گردید. در تشکیل این انجمن سه نفر از اعضاء "فرهنگ" رشت دخالت مؤثر داشتند. این سه نفر عبارت بودند از آزاد، اسدی و فصیحی. ایقان کارمند اداره دارائسی رشت و ظاهراً به اداره دارائی قزوین منتقل شده بودند. ولی در حقیقت، این نوعی تعهد و جزئی از اوقات ملی بود که در رشت برای پراکندن جمعیت "فرهنگ" انجام میشود.

این سه نفر از زمره مؤسسين انجمن "پرورش" بودند ولی از آنجا که عضو حزب کمونیست نبودند دسیسپلین حزبی شامل حالشان نمیشد. بهمین علت د نفر از آنها اسدی و فصیحی از نظر رقابتی که با رفیق سومی خود داشتند پس از چندی از انجمن کنار رفته یا بقول خود "انشعاب" کردند و انجمن دیگری تشکیل دادند بنام انجمن "دانش" که گرچه رقیبی کوتاه مدت بود و پس از مدتی یک نمایش از هم پاشید ولی بسه کاری که مامور کرده بود هم لطافتی وارد ساخت.

انجمن "پرورش" چهار سال فعالیت کرد ولی این مدت پر شورترین جوانان را به فعالیت جلب کرد. عد اعضا رسمی این انجمن از ۷۰ نفر متجاوز شد و این سوی آن عده ای بود که در حرحل این انجمن فعالیت میکردند.

در شرائط شهر کوچک قزوین میتوان گفت که با این ترتیب انجمن نخبه جوانان را در بر گرفته بود. ساختمان انجمن بشرح زیر بود:

جلسه عمومی - ماهی یکبار تشکیل مییافت و اطراف گزارش هیئت مدیره تصمیمات میگرفت. جلسه عمومی دارای منشی ثابت بود ولی صد رجلسه هر بار باراعی مخفی تجدید انتخاب میشود.

هیئت مدیره - از جلسه عمومی برای مدت ششماه انتخاب میشود، کارهای انجمن را اداره میکرد و در مقابل جلسه عمومی مسئول بود. صد رهیئت مدیره برای تمام مدت از طرف خود هیئت مدیره انتخاب میشد مقابل تعویض بود.

شعب انجمن - باین شعب نام "جرگه" داده شده بود و جرگه ها عبارت بودند از: جرگه نمایش، جرگه موسیقی، جرگه ادبی، جرگه محاسبات، جرگه اکابر، در این جرگه ها عده زیادی از جوانان غیرعضو، دوستداران تئاتر یا موسیقی و یاد بیات شرکت داشتند.

جرگه ها جلساتی طبق احتیاج خود تشکیل میدادند و نتیجه کارشان توسط مسئول جرگه مرتباً بسه هیئت مدیره گزارش میشود.

اعضای انجمن موظف به پرداخت حق عضویت بودند و علاوه بر پرداخت حداقل حق عضویت عده ای داوطلبانه مبلغ زیادتری می پرداختند. حق عضویت عایدی مرتب انجمن بود و برای مخارج عادی (کرایه محل، لوازم التحریر و غیره) تکافو مینمود. بخادارند ارم که در تمام مدت فعالیت انجمن در باره تاخیر در پرداخت حق عضویت اعضاء در انجمن صحبتی شده باشد.

فعالترین جرگه ها جرگه نمایش بود. این جرگه صرفنظر از جنبه روشنگرانه منسعی برای عایدات انجمن بود. از این منبع به کلاسهای اکابر و مدارس ملی نیز کمک میشود. عایدی برخی از نمایشها قبلاً به مؤسسه فرهنگی معینی تخصص مییافت. از انجمله نمایشهایی برای مدارس "پهلوی" و "فرهنگ" داده شده که فروش بلیط و جمع آوری عایدات کلا بعد از خود مدیریت این مدارس گذارده شده بود. جرگه موسیقی انجمن توانست با جلب دوستداران موسیقی ارکستر خوبی بوجود آورد که بکسک آن برای "رستاخیز" عشقی با موفقیت بموقع اجرا گذارده شد.

بعضی نمایشنامه ها را خود جرگه ادبی انجمن تهیه میکرد. از انجمله بود پسرهای "شاه عباس کبیر" و "شجاع الدوله" (در باره مبارزه انقلابی مردم تبریز و امام ثقة الاسلام و شیخ سلیم) که هر دو

مورد استقبال تماشاگران قرار گرفت .

از تشکیل

ناصحیح نخواهد بود اگر گوئیم که بنیان گذار تا تو در قزوين انجمن "پروش" بود راست است که مقبل این انجمن نمایشهای در قزوين بوسیله دوستان تآثر داده شده بود ولی از حدود چند کمدی تجاوز نمیکرد . انجمن "پروش" در صحنه گذاری نخستین نمایشنامه این موضوع و عدم آمادگی مردم را برای پذیرش نمایشنامه های جدی در نظر نگرفت و تراژدی "شرف قول" توجه از فرانسه را که در رشت بسازی شده بود با اصرار اعضا سابق فرهنگ بمعرض نمایش گذارد . تلقی سردی که از این نمایش شد موجب گشت که برای مدت مدیدی هیئت مدیره انجمن زیر بار دادن نمایشهای در م ن میرفت . بخاطر دارم که وقتی جرگه نمایش پیشنهاد کرد نمایشنامه نادرشاه افشار اثر نریمان نریمانف بمعرض نمایش گذارد . ه شود ساعتها بحث لازم شد تا هیئت مدیره آنرا تصویب کند و پس از موفقیت بی نظیری که این نمایش بدست آورد و چندین بار تکرار شد نمایشنامه های دیگری از این قبیل مانند "شاه عباس کبیر" ، "شجاع الدوله" و غیره به صحنه گذارده شد .

نمایشنامه ها هر بار قبل از نمایش ولو تکرار هم میشد میبایست بنظر شهربانی رسانده شود . جالب توجه است که وقتی نخستین بار نمایشنامه "نادرشاه افشار" شهربانی داده شد سرهنگ سیف رئیس شهربانی وقت باخوشروئی و تشویق فراوانی برخورد نمود . در ان موقع هنوز رضاخان به سلطنت نرسیده بود . ولی پس از بتخت نشستن رضاشاه همان سرهنگ سیف تکرار این نمایش را قدغن کرد .

رل نادرشاه را مرحوم خاکپیر بازی کرد که شهرت و محبوبیت داشت و با اینکه قبلا تماشاگرهای کمدی بازی کرده بود بخوبی از عهد برآمد . وی قبلا از طرف انجمن "دانش" جلب شده بود ولی پس از مشاهده موفقیت های انجمن "پروش" بسوی این انجمن آمد ، بپریزه که انجمن "دانش" بزودی منحل گردید . فراکسیون حزب کمونیست در انجمن نفوذ قاطع داشت . تصمیماتش همواره اکثریت می آورد . مقامات حساس در دست اعضا حزب بودند و ن اینکه اعمال نفوذ های بیجا بشود و حتی از طرف کسی کاندید داده شود . اعضا حزب نتوانسته بود ان امریته لازم را بدست آورند و حزب مطمئن بود که از راه کاملاً دموکراتیک آنها انتخاب خواهند شد . امریته اعضا حزب بحدی بالا بود که خود سازمان حزبی گاه در پیش بردن يك نامزد غیر حزبی دچار اشکال میشد .

مثلا سواى دوره اول که بانظر سازمان حزبی ، آزاد بسمت صدر هیئت مدیره انتخاب شد و دوره اخیر که من در قزوين نبودم در تمام ادارت هیئت مدیره بعهد من بود . علاوه بر آن در جلسات عمومی هم برای صدرت بمن را می میدادند . مسئولیت جرگه ها هم همیشه با اعضا حزب بود . لذا در سازمان حزبی تصمیم گرفته شد برای افراد يکه شایسته بنظر میسرند بطور غیرمرئی ایجاد تهریته بشود ، بنحوی که بطور طبیعی برای کارهای مسئولیت دار انتخاب گردند . این کار را از جلسات عمومی آغاز نمودیم و بعد ه ای از رفقا را برای صدرت در جلسات در نظر گرفتیم و آنها بدون اینکه حتی خود انتظار داشته باشند بارامی مخفی انتخاب میشدند . در جرگه ها نیز این پراتیک اجرا شد . تماها صدرت هیئت مدیره بالاتنخیمو ماند . بدین ترتیب هم از بار اعضا حزب کاسته شد و هم عد ه ای بر فعالین و سپس به افراد حزب افزوده شدند . از جمله کسی که بدین طریق بالا کشیده شد مرحوم سرهنگ عزت اله سیامک بود که همواره بصدوقدار انجمن رابعهد ه داشت و سپس عضو هیئت مدیره شد . در ان موقع سیامک کارمند اداره راه بود . بعدا وارد محاسبات ژاندارمری گشت و تدریجاً سرهنگی ارتقا یافت .

انجمن "پروش" همواره زیر نظر پلیس بود . در بد و امر حتی چند بار از طرف شهربانی اصرار شد که اگر کار شما منحصرآ کار فرهنگی است خوبست اجازه دهید بکنفرماند ه شهربانی در جلسات عمومی شما شرکت کند . ولی از آنجا که مرز بندی بین کار سیاسی و فرهنگی واقعاً آوری بود که جای سوء ظنی باقی نمیگذارد پلیس تا حد زیادی اطمینان خاطر پیدا کرد بطوریکه با اجازه پلیس ما دستگا ه ژاندارمری هم برای چاپ آگهیها و فیهو تهیه کرده بودیم .

تنها موقعی که مقدمات انتخابات فرمایشی دوره ششم بجلس آغاز میشد و در قزوین جنب و جوشی بوجود آمده بود و شبنامه های ژلاتینی پخش میشد انجمن جدا مورد سوء ظن قرار گرفت • شهرمائی مظنون بید به اینکه شبنامه ها با ژلاتین انجمن چاپ میشود لذا تفتیش دقیقی از محل انجمن بعمل آمد و دستگاه ژلاتینی انجمن نیز توقیف شد • منم در همان روز برای نخستین بار بازداشت شد م • ولی از فردای همان روز شبنامه ها بتعداد بیشتری باز پخش شد و این عمل در حقیقت انجمن را تهرئه کرد •

دستگاه ژلاتینی انجمن را پس دادند ولی بازداشت من در روز اول کشید • روز سوم یا چهارم رئیس شهرمائی مراخواست و گفت ما خیال داشتیم شما را امروز آزاد کنیم ولی چون پدر شما به دادستان شکایت کرده است فعلا از آزاد کردن شما صرف نظر کردیم تا بدانید که سروکارتان اکنون با اوضاع و احوال دیگری است و این "تو بگیری" دیگر از آن "تصمیری" های گذشته نیست • از این جریان ابیزود هائی بخاطردارم که چون هنوز میتواند در ذخیره کار انقلابی مقرر گیرد از ذکر آن خودداری میکنم •

با اینکه فعالیت انجمن همواره هیچ بهانه ای برای تعقیب بدست نمیداد ویرش ارتجاع رضاشاهی دامن آنرا هم گرفت • پس از آنکه عده ای از کمونیستها در همه نقاط ایران بازداشت شدند اسامی چند نفری هم از رهبران انجمن سرزمانها افتاد و با تعقیب آنها انجمن نیز برهم خورد • انجمن "پورش" قزوین دارای آرشیو منظمی بود که اگر سالم بماند تاریخ فعالیت انجمن را میتوان از روی آن دقیقا احیا کرد • فعالیت این انجمن از لحاظ تا شیوعی که در آگاهی و روشن ساختن افکار مردم شهر خود داشته است بحق جای بسزائی در صفحات تاریخ جنبش مردم ما برای خود باز کرده است •



آدم بزرگ

نمیدانم شما هیچوقت آرزو کرده اید که آدم بزرگ و سرشناسی باشید یا نه، من از بچگی همیشه باین آرزو بوده ام. همیشه دلم میخواست يك كاری که هیچکس نکرده باشد بکنم تا همه مرا بشناسند، اسم سر زبانها بیفتد و خودم انگشت نما باشم.

خوب یاد میاید که در بچگی، وقتی که به دبستان میرفتم، سردرس همه اش باین فکر بودم که یکبار آموزشگاه را فراموش بکنم یا نادرست بگویم، آنوقت من آن چیز را بلد باشم، از جا بپریم و گفته آموزشگاه را درست کنم. آنوقت وقتی فکر میکردم که همه بچه ها، بخصوص خود آموزشگاه، با چه تعجب و تحسینی بمن نگاه خواهند کرد از ذوق تم بلرزه میافتاد، عرق میکردم، لابد صورتهم هم مثل آتش سرخ میشد و خودم امیدیدم.

اما آموزشگاه یاد ریش را آنقدر خوب بلد بودم که هیچوقت یادش نمیرفت و اشتباه نمیکرد یا اگر هم میکرد من هیچ نمیفهمیدم. بطوریکه این آرزو هرگز برآورده نشد و برعکس هر وقت آموزشگاه از من چیزی میپرسید نمیدانم جرات دست و پایم راگم میکردم، گنج و منگ میشدم، درس را آنطور که میدانستم جواب نمیدادم و آموزشگاه خطاهای مراد درست میکرد.

وقتی بزرگتر شدم دلم میخواست ورزشکار بشوم، پهلوانی آداب در بیایم که پنج کشتی گیر نامدار را با هم بزرگتر پنج انگشت از جای کنم، سردست بلند کنم و بزمین بکوم. دلم میخواست مشت زنی باشم که سنگین وزن ترین و مشهورترین مشت زن دنیا را با یک ترنگل به نوك دماغ چنان پخش زمین کنم که اگر تاهز را رهم بشمری از جا بلند نشود. آنوقت تماشاگران نعره کتان و کف زنان مرا روی دست توی کوچه ها و گذرها بپرسند و بخانه برسانند.

هر وقت این چایکی و زور بازی بمانند را در خودم تصور میکردم و این منظره را جلو چشم مجسم میساختم. دلمسم از ذوق به تپش میافتادم، باور کنید، چنان عرق شوق به تنم می نشست که پیرهتم خیس میشدم. اما شما میدانید که کار طبیعت همیشه برعکس است. از شما چه پنهان، من چنان ریزه و مفلکی بدنیا آمده بودم که در نوجوانی هم نه قد و بالا، نه سینه و شان، نه ران و بازویم چنگی بدل میداد. نه توانائی همسری و زد و خورد با پییزی ترین همد رس را داشتم و این ناتوانی بارها با تجربه های تلخ و ناگوار بمن ثابت شده بود.

ولی جای خوشبختی است که اگر طبیعت امتیازی را از کسی دریغ میکند بجای آن موهبت دیگری عطا میفرماید. در باره من موهبت بزرگ طبیعت این بود که همیشه برای فرار پایی تیز و نفسی تنگی ناپذیر داشتم. باز از شما چه پنهان، من حالا هم که سی و سه ساله هستم هنوز میترسم، آره آره مبرسم شب تاریک تنها از کوچه ای بگذرم. انقدر سر آن کوچه میایستم و انتظار میکشم تا راهگداری سر برسد و من در پناه او باشم.

با وجود این، هوس انسان تراچه دیدی، من هوس داشتم سپهبد نامداری باشم. در پیش پیاده نظام بیفتم و جنگهایی را فتح کنم که ناپلئون که هیچ، سرداران سراسر تاریخ همه انگشت بدهن بمانند. آنوقت تصورش را بکنید که وقتی تاریخ معاصر را باز کنی و عکس بزرگ و رنگی شرح زندگی پرحادثه و افتخار خودت را در آن ببینی... آخ باور کنید این رویای شیرین چنان قلقلکم میداد که از خنده شوق بخود می پیچیدم، ذوق گلویم را میگرفت و پیرهتم از عرق خیس میشد.

اما برای این آرزو عرق زیادی نریختم و تکلیفم زود معلوم شد. چون همان روزیکه گواهی نامه دبیرستان

را بدستم دادند برای نام نویسی به دفتر انشکده افسری رفتم. و اطلب زیاد بود. بعد از ساعتی انتظار نوبه بمن رسید. همینکه پایه اطاق گذاشتم افسریکه نام د اطلبان را مینوشت نگاهى بسراپایم انداخت و گفت:

— تو برای چه اینجا آمدی؟ بنظرم راه گم کرده ای؟

با احترامی تمام و لحنی پراراده و تصمیم جواب دادم:

— نخیر، درست آمدم، برای نام نویسی آمدم ام.

افسر بی آنکه د یگرنگاهى بمن بکند، همانطورکه مشغول نوشتن بود گفت:

— شوخی میکنی.

گفتم: — نخیر، چه جای شوخی است.

گفت: — برو بیرون نفر بعدی را بگو بیاید.

گفتم: — حالانوبه منست. خواهش میکنم...

افسر باز ریخت و هیکل مرا زیرشلیک نگاه مسخره آمیز گرفت و زیر لب چیزی گفت که نفهمیدم، پرسیدم:

— چه میفرمایید؟

گفت: — میگم با این دک و پوز سیاستدار بشی بهتره تا افسر.

از شنیدن این حرف چنان داغ شدم که سرگردن و پیرهمن از عرق خیس شد.

توی کوجه، پس از آنکه مدتی باد بهم خورد و عرق خشک شد، ناگهان بخود گفتم: عجب! هزار بار

عجب! چرا تا بحال خودم با این فکر نیافتاده بودم. ببین وقتی از همه جا ما نویسی خداحتی از زبان افسری

خشن و کله خشک راه پیش پایت میگذارد. البته که سیاستداری از سرداری و سپهبدی ارتش ده کشور

هم برتر و بهتر است. چون سپهبد ها همه فرمانبردار سیاستدارها هستند. منکه میخواهم آدمی بزرگ

و زبازند جهانیان باشم چرا فرماندهی را بگذارم و فرمانبری را بچشم؟

از آنروز شاگرد دبستان سیاستداری شدم. هرروز چند روزنامه میخواندم. همیشه به جلسات

پارلمان برای شنیدن سخنرانی و بحث نظایندگان میرفتم. مدتی وقت به خواندن سرگذشت سیاستداران

گذشته گذشتم. وقتی آنها را میخواندم از هیجان چنان داغ میشدم که پیرهمن از عرق خیس میشد.

کم کم از این وان شنیدم و پی بردم که بدست آوردن مقام سیاستداری دوراه دارد: بعضی آن

مقام را به ارث بدست میآورند، بعضی دیگر از روزنامه نویسی شروع میکنند.

منکه وضع خانوادگیم از دک و پوزم بهتر نبود البته میبایستی براه دوم بروم. چند بار پیش سردبیر

یکی از روزنامه های پرتیراژ رفتم تا مرا بخدمت بپذیرد کارم بجایی نرسید. آخرش روزی مقاله ای نوشتم و

پیش سردبیر بردم تا شاید قلم و نظرم در او تأثیر کند. سردبیر نیی از مقاله ام را خواند و بنظرم چنان از

انتقاد من به دولت عصبانی شده بود که مقاله را مچاله کرده پیشم انداخت و گفت:

— روزنامه ما موافق دولت است، این مقاله بدرد ما نمیخورد، د یگر هم اینجا نیا وقت مرا تلف نکن.

پس از چندی مقاله ای موافق يك تصمیم دولت که بنظرم درست میآمد نوشتم و برای روزنامه پرتیراژ

د یگری بردم. سردبیر نیی از مقاله ام را خواند و انرا مچاله کرده پیشم انداخت و گفت:

— روزنامه ما مخالف دولت است، این مقاله بدرد ما نمیخورد، د یگر هم با اینجا نیا وقت مرا تلف نکن.

چند روز د یگر خبرنگار روزنامه ای، کد با من آشنا و دست شده بود، توصیه ای نوشته بدستم داد و مرا

پیش سردبیر روزنامه پرتیراژ د یگری فرستاد. ضمن صحبت با سردبیر پرسیدم: نظر و روش شما درباره دولت

چیست؟ جواب داد:

— این بسته به روز است.

منکه میخواستم آدم بزرگی بشوم فهمیدم که با این سردبیرها بارم باز نمی شود. بهتر است خودم روزنامه

پرتیراژی دایر کنم. اما... چه بگویم؟ خودتان که میدانید چرا نتوانستم...

راستی این راهم بگویم که شاعری و آوازه خوانی و نویسندگی راهم فراموش نکرد. ه بودم. شاعریکه خورشید درخشان سخن آفرینی اش پرتو سرود. ه های همه شاعران پیشین را تیره و تار کند و همه شاعران آینده خوشه چین خرمن اندیشه اش باشند. اما خیلی زود فهمیدم که ذره ناچیزی هم اکسیر قریحه واستعدا د از پستان ماد رطیبت نمکیده ام.

هرچه بزرگتر میشدم آرزوهایم بیشتر اوج میگرفت. دلم میخواست رویین تن باشم. متوجه هستم؟ رویین تن. دلم میخواست روزی در میدان بزرگ شهر جلو پاسبانی را بگیرم و بگویم: یک تیر به سینه من خالی کن. البته پاسبان خیال میکند مستم، اعتنایی نمیکند و رد میشود. مجش را میگیرم و آهسته میفشارم. پاسبان از درد ناله ای میکند. باز میگویم: بتو فرمان میدهم یک تیر به سینه من خالی کن! نترس، خالی کن! گلوله صد گرمی اسلحه کمری تو که هیچ، موشک اتی هم به بدن من کارگر نیست. من رویین تنم. ه هرا ندازه راهگذرها و مردم کنجکا و بیشتر دردم را میگیرند او از من هم بلند تر میشود: من رویین تنم!

آنوقت اسلحه کمری پاسبان را از غلاف بیرون میکشم و تیر اول را به کف دستم خالی میکنم. همهمه مردم بلند میشود. تیر دوم به بازو، سوم به گردن، چهارم به قلب، پنجم به کاسه سر. ه قهقهه میزنم و شادی پیروزی مرا از خود بیخود میکند. وقتی بخود میایم که مردم هلسله کتان روی دستم گرفته و فریاد میکنند: "معجز قرن بیستم. ه معجز قرن اتم. ه رویین تن. ه رویین تن. ه ه آنوقت در میدان بزرگ شهر که پراز جمعیت است و سوزن بیندازی بزمن نمیا فتد سخنرانی میکنم: مردم دیگر از جنگ نترسید. من همه جنگجویان جهان را نابود میکنم. ه

فردای آنروز سمرقاله روزنامه های سراسر دنیا و گفتار همه رادیوها و تلویزیون هاتنها داستان رویین تن قرن اتم خواهد بود. میلیونها عکس "معجز قرن بیستم" در سراسر جهان پخش میشود. آنوقت از همه کشورهای نامه دعوت برای رویین تن میرسد و چون او نمیتواند و فرصت آنرا ندارد که همه آنها را بنویسد پس سران همه کشورهای آنروز خود میخواند و فرمان بی چون و چرای خلع سلاح همگانی را جلوی شان میگذارد. و هر کس از این فرمان سر به پیچد. ه

روزی، هنگامیکه از یکی از خیابانهای شهر مان میگذاشتم و در این فکرها بودم و با وجود زمستان پیرهنم از عرق آرزو خیس شده بود، ناگاه پایم به چیزی بند شد، سکندری خوردم و روی سینه و صورت بز زمین افتادم. ه

وقتی بخود آمدم متوجه شدم که در بیمارستان هستم و مادرم در کنارم نشسته است. معلوم شد و روز و دو شب بیهوش بوده ام. مادرم اشک ریزان میگفت که یک دنده قفس سینه با استخوان دماغ (تنها چیزیکه در صورت زشت من بچشم مادرم زیبا مینمود) شکسته. از این گذشته به مغز هم ضربه وارد آمده و ممکن است به منانژیت مبتلا شوم.

خدا را شکر که بالای منانژیت از سرم گذشت، استخوان سینه هم جوش خورد و پس از یکماه از بیمارستان بیرون آمدم. اما، باور کنید، هر وقت دماغم را در آیینه می بینم بیاد. ه نه، ه خجالت میکشم، بهتر است انرا به چیزی تشبیه نکنم. همینقدر میگویم که هر وقت میخواهم غم روزگار را درمی فراموش کنم و از ته دل بخندم دماغم را در آیینه تماشا میکنم.

~~~~~

بزرگتر که شدم روزی چنین پیشاشی برایم رویداد:

پس از پایان درس (من آنوقت دبیر دوره اول دبیرستان بودم و حالا هم کارم همین است) از کوچهای پهرفت وارد میگذاشتم. سرم گرم اندیشه ها و آرزوهایم بود. راهگذرها، بی آنکه توجهی بانهاداشته باشم، از پیشم میگذشتند. سه دختر از دکان خواربار فروشی بیرون آمدند. خود بخود و ناخواسته نگاه بروی یکی از آنها داید و پایم سست شد. لحظه ای چشم یابد و خسته بودم و وقتی از کنارم میگذشت گفتم: آی چه دختر

قشنگی!

این تحسین چنان بی اختیار بزم آمد که خود م نفهمیدم آنرا بلند گفتم یانه؟ آیاد دختر آنرا شنید؟ اما گویا نشنید، چون هیچ حالت تعجبی یا اخمی یا تسمی در صورتش ندیدم. از این گذشته ناگهی حتی زیر چشم بمن نینداخت و دور شد.

این پیشاهد، که شاید برای دیگران بسیار بی اهمیت و ناچیز است، برای من چنان ناگهان هی آمادگی روی داد که مدتی پس از د مرشدن دختر سرجایم ایستاده بدنبالش نگاه میکردم و با تعجب از خود می پرسیدم: چرا، چگونه است که من تا بحال، که سی سال از سنم میگذرد، حتی یکبار ناگهی بروی دختری نینداخته ام؟ شاید بارها، شاید هر روز این دختر و دختران زیبا تر از او از کنارم گذشته اند و هیچ توجهی بانها ننکرده ام؟ چرا تا بحال زیبایی هیچ چیز بچشم نیامده و در آرزوی زبیا رویی دلم به تپش نیفتاده؟ از چیست که در دوره نوجوانی و جوانی من و عشق دست بگریبان نشده ایم، نیروی هم را نیارموده ایم؟ دل من مهربانترین است یا عشق راه دلم را نمیداند؟ او مرا فراموش کرده یا من او را؟

دیگر از آنروز ناگهی اختیار از دستم در میرفت. هر وقت از شوق رویین تنی لرزه ذوق سراپایم را می گرفت نمیدانم چرا بیاد آن دختر می افتادم و دلم میخواست باز او را ببینم. گاهی در کوچه و گذر چشمم بسه جستجویش بود. هر وقت گذارم به دکان خوار یار فروشی خیابان می افتادم بی اختیار ناگهی در آن میگردم.

نمیدانم چند روز، شاید یکماه گذشته و دختر را ندیدم. دیگر اشته فراموشش میکردم که باز روزی در همان کوچه با هم روبرو شدیم. اما چون در فکرش نبودم و سرم به خیالهای خودم بند بود، دوسه قدم دورتر از خود او را ناگهان دیدم و تند از کنارم گذشت ولی اینبار بچشم جلوه روز اول را ندانم. شاید نهر آفتاب چشمم رازد و رویش را خوب ندیدم یا شاید دختر غصه ای داشت و صورتش گرفته و اخمو بود. با وجود این وقتی پنجاه قدمی از هم دور شدیم بی اختیار برگشتم و قدم تیز کردم تا با او برسم و بشکلی سر صحبت را باز کنم. اما از بی ارادگی، بی تجربگی، یا از شرم بی اعتنائی دختر و یا جوابی نداشتن من و د باره پایم سست شد و فقط تا در خانه اش بدنبالش بودم.

ولی، نمیدانم چرا، با آنکه آنروز دختر بچشم چند آن خوشگل نیامد بیشتر از پیش بفکرش بودم، هر وقت در رویای رویین تنی خود می افتادم م مانند زنگ ساعت در مغزم صدا در می آمد، رویا از سرم میپرد و هیجان روحی فرو می نشست بطوریکه از جاد میرفتم و دشنامی ابد را نثار دختر میکردم.

چند روز دیگر باز او را دیدم. اینبار نه او تنها بود نه من. او با یکی از دخترانی بود که روز اول همراهش بودند، من با یکی از همکارانم. نگاه از ما پنداره ای باو کردم. بنظر آمد که نوزده بیست سال بیشتر نرسد. لباسش ساده و فقیرانه و قد کوتاهش با اندام باریکش متناسب و موزون مینمود. زیبایی ای که در برخورد اول بچشم بیاید نداشت ولی، با آنکه خطوط و اسباب صورتش بزرگ برجسته نشده بود، گیرایی طبیعی سیایش دلفریب بود. دختر در آن لحظه که نگاهم باو دخته شده بود می خندید و خنده اش تازگی و شادابی جوانی را در چهره اش نمود ارتز می ساخت.

برای آزمایش سلیقه، بر رفیق، که در این کارها با اراده و تجربه و هنگام لزوم بی پرواست گفتم: این دختر را نگاه کن ببین چطور بنظرت میاید؟ رفیق پس از ناگهی کوتاه و تحقیق امیز لبها را هر چه روکاند و گفت:

— راستش را بخوای، مالی نیست که مال باشه. ازینها بخواهی من هر روز یک دو چین تحویل میدم. — باز زیر چشم ناگهی به دختر انداخت و گفت: — تنها حسنی که دارد اینست که قد و بالایی خپله اش با قد فسقلی تو خوب جور میاید.

حرف رفیق چنان بمن گران آمد که میخواستم بدو بیراهی بهش بگویم اما همین موقع خنده کنان با آرنج به بازویم زد و گفت:

— نگاهش کن.

اول مقصود رفیق را نفهمیدم اما پس از لحظه ای متوجه شدم که دختر باریقتش به ایما و اشاره دست و انگشت



حرف میزند و هرد و لال هستند .

من خیره به دختربنگاه میکردم و رفیقم بحال افسوس زده من میخندید .

حالا که سه سال از آنروزها میگذرد هرچه فکر میکنم نمیتوانم بد رستی بگویم چه چیز مرا با اینکارواد اشت . شاید خنده تسخرامیز رفیق ، یا تأسف و دلسوزگی ، که از همان لحظه دختر را بمن نزدیک و برایم عزیز ساخت ، یا طبع دشوارجوی من ، یا همه اینها باهم ، در هر صورت از فردای آنروز در پی آن افتادم که شیوه بیان لاله را بیاموزم .

چند ماهی با اینکار مشغول بودم ، روزی چند ساعت تمرین میکردم و یک دقیقه وقت را باینکار نمیگذراندم . وقتی علامتها و اشاره ها خوب به ذهن فرورفت و دستم برای بیان مقصود براه افتاد ، رفته رفته پی بردم که چه نیروی بی پایانی برای سخنگویی در سر انگشتان و حالت چهره آدمی نهفته است . کدامیک از احساسات و تاثرات بشریت که نتوان با جنبش دست و انگشتها و اشاره چشم و ابرو بیان و توصیف کرد . اما همانطور که غنا و زرفی گفتار همه زباندانها بیک اندازه نیست و خوبی آن باداشتن قریحه ، استعداد بیان ، نیروی توصیف و ذخیره واژه گوینده بستگی دارد ، بین لاله هم سخنر خوب و گوینده معمولی وجود دارد .

از این گذشته ، باز همانطور که شیرینی بد نشینی گفتار زباندانها با صدای گرم ، حالت طبیعی صورت و حرکات متناسب و معنادار دست و بدن ، که نمودار هیجان درونی گوینده هستند ، بستگی دارد ، بین لاله هم کسانی هستند که با طبیعی ترین ، نرمترین و زیباترین اشاره دست و انگشت ( یا لغای دستی ) و حالات خوشنمای صورت بیان مقصود میکنند و کسانی هستند که تکانههای خشن دست و حالت عیوس و اخمگین صورت در شیوه گفتارشان زیاد است .

من پس از آنکه چند کتابچه و کتاب در باره بیماری گنگی و همچنین سرگذشتهای گیروا تاثر آور در باره مبتلایان بان خواندم و باشکلهای مختلف این بیماری و شیوه های پرورش دادن و غنی ساختن هوش و اندیشه گنگها آشنا شدم ، در تمام دوره خرد آموزی و تمرین همه گوشم این بود که بیانم روشن ، بربمعنا ، ساده و غنی باشد و اشاره دست و انگشتانم نرم و طبیعی و ظریف .

اول باری که باد ختر حرف زدم موقع جشن سال نو بود . در روز در ساعت های مختلف و بطوریکه اونفهم در انتظارش هستم نزدیک خانه اش قدم میزدم . وقتی او را از دور دیدم بطرفش رفتم ، نزدیک که رسیدم تیریک گفتم و دستم گل کوچکی که همراه داشتم بدستش دادم . دختر ، بانکه بارها مراد کوچک دیده و گاهی با لبخند کوتاهی به نگاه دوستانه ام جواب داده بود ، آنروز بی آنکه نگاهی برویم بیندازد ، باحالت بهت زده و اشاره پرشتاب انگشتها بمن تیریک گفت و سر پایین انداخته بخانه دويد .

از آنروز پایه آشنایی ما ریخته شد و هفته ای دوسه بار همدیگر آمدیدیم . وقتی او ، در نتیجه بی احتیاطی من ، فهمید که گنگ نیستم بهت و حیرتش زیاد تر از افسوس بود که وقتی من به گنگی او پی بردم بمن دست داد و همین محبت و دل بستگی را بمن بیشتر کرد .

دیگر چه اهمیت دارد بدانند که چگونه ، در کدام موسم و چه وضعی ، راستش را بخواهید ماخیزد ما نهیم در دست نمیدانیم کی و چطور ، فقط یکروز فهمیدیم که زن و شوهر شده ایم .

بانکه کاه بگاه ، یعنی سبندرت ، بین ما کار به بگو مگو و قهر میکند اما ساعتی بعد با آشتی و خنده و شوخی تمام میشود و باز بادوستی و سازگاری زندگی میکنیم . ازته دلم برسید من از این بگو مگوها بدم هم نماید و گاهی بی هیچ علتی بهانه ای میگیرم و کشمکش با سزه ای راه میاندازم . چون قهر و آشتی نمک زندگی است و بی آن زندگی برای مرد می مثل ما - که وقتی میخواهی لباس را بکنی از کفش سوراخ و پیراهن و جوراب رنگ و رو رفته و پروصله پینه ات خجالت میکشی و بدت میاید - بکتواخت و بسیار لالال امر است .

اما بجز قهر و آشتی آنچه که مرا زیاد سرگرم میکند و تلخی ناگوارهای زندگی را ، که هرروز مثل لجن در دلم ته نشین میشود ، از یادم میرد اینست که زن من طبیعتی بسیار حساس و تاثر پذیر دارد . و این در

نتیجه بیماری اوست • از نشنیدن صداها درد میکشد و من کوشش میکنم این رنج را سبکتر کنم •

ابتدا شیوه‌هایی بکار میبرم که هیچکدام سودی نداشت • اما بر اثر آزمایش و تجربه باین نتیجه رسیدم که همان‌طور که در کمرها حس شنوایی و لامسه تیز و قویست، گنگها هم که یکی از درجه‌های حواس پنجگانه بر آنها بسته است دارای حس بینایی بسیار تکامل یافته‌ای هستند و ادراک زیبایی و زشتی اشیاء در بی‌دانش‌ترین آنها از ادراک آدم معمولی بیشتر است •

پس اگر هر صد آرا بجیزی، مثلاً آواز بلبل را به گل سرخ، بانگ خروس را به برآمدن آفتاب و زمزمه امواج آرام و خواب آور دریا را به رویایی شیرین تشبیه کنیم و برای تعریف هر آهنگ علامت و اشاره‌ای قراردادیم بکار ببریم شاید بتوانیم بکلی این میموفونی یا پرورش نیروی تصویر و تصور صداها، زیبایی بعضی آوازهای ساده را کم و بیش به گنگها بفهمانیم •

ابتدا خیلی از تشبیه‌ها ابلهانه و خنده آور از آب در میآید اما رفته رفته تجربه و مهارت من بیشتر شد و گاهی تعریفها و تشبیه‌ها بجا و راضی‌کننده بود • بعد برای هر یک از آنها علامتها و اشاره‌هایی مثل نت موسیقی برقرار کردم و بجا فاصله سپردیم • کم‌کم شماره علامتها و اشاره‌ها زیاد و زیاد تر شد و در تعریف و تصویر بعضی صداها و آوازهای خیلی ساده باندازه‌ای مطمئن و ماهر شدیم که از چند ماه پیش به آموختن آن بد یگران پرداخته‌ایم •••

چنانکه می‌بینید من همان آدم کوچکی که بودم ماندم و خیلی هم از خودم ناراضی هستم که نتوانستم هیچیک از کارهای بزرگی را که آرزو میکردم انجام بدهم • اما هر وقت که آهنگ زیبایی را برای شاگردانم یا زخم تعریف میکنم و انگشتان او برای بیان این يك کلمه " میشنوم ••• میشنوم " به جنبش میافتد و لبش بخندد باز میشوید، امید آنم چرا از آتش شوق گرم میشوم و نوشخند روی لبهایم میغلطد •••





# جهان بینی يك شاعر \*

بحثی بر اساس بیان حافظ در باره جهان بینی اش

درآمد سخن - شکاکیت و لادریت حافظ - انتقاد وی از مذاهب عصر -  
وحدت وجود در نزد حافظ - فلسفه عشق - فاطالیسم حافظ - شیوه  
خوشباشی یا هدوتیسم - کیش بادیه پرستی - خوش بینی و بد بینی  
حافظ - نظریات ارتیک - نظریات ایسته تیک - برخی عقاید اجتماعی -  
پایان و نتیجه .

درآمد سخن

سرم بدینی و عقوبتی فرو نمی آید  
در اندرون من خسته دل ندانم کیست  
تبارک اله از این فتنه ها که در سرماست!  
که من خوشم و او در فغان و در غوغاست.  
از آن بدیرمغانم عزیز میدارند  
که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست.

دیوان حافظ در ردیف آثار منظوم خیام و مولوی نه فقط اثر هنری است، بلکه اثر فلسفی نیز هست، مکتب وی بطور عمده آمیزه ایست از مکتب شکاکیت و خوشباشی خیام و عرفان طراز خراباتیان، ولی وی خود نمایندگی مستقل و بدیعی است از مکتب خویش. دیوان حافظ گنجینه ایست از تفکر و تعمیم فلسفی؛ نکته بینی و باریک اندیشی و تنوع استدلال؛ شیوه بدله آمیز حافظ شگرف است و از ظریفترین انواع ریشخند فلسفی است. وی کمتر با مقولات منطقی و فلسفی بهره میبرد لال میکند. احتجاج او بشیوه هنری است یعنی با چهره ها، استعارات و صور هنری افکار خویش را بیان می‌دارد: راه‌ها و بیابانهای در، آسمانها و خورشیدهای فروزان، درختان و گیاهان سخنگو، گنجها و ویرانه‌ها، ساقیان و لولیان شیرینکار، جام ستاره نشان شراب، سر و ش و هاتف غیب، فرشته‌ها و انسانها، خرابات و صومعه، صوفی و محتسب، اینهاست مقولات و صوری که حافظ با آنها اندیشه خود را بیان میکند. از آنجا که غالباً ناگزیر بود از راه شعر خویش گذران کند، افکار فلسفی را آراسته به الفاظ دل‌فریب در متن غزلیات مدیحه آمیز برای امیران و وزیران وقت جای داد. حافظ توانست برای فلسفه عشق و وحدت وجود خود زبانی آسمانی بی نهایت لطیف، فوق العاده رازناک بیابد. ما بین فلسفه او و هنرش حدّ اعلای هماهنگی است و این خود رستخیز نوغ نایاب اوست.

حافظ در سراسر دیوان فلسفه خود و هنر خود را باگرم و موشی در آمیخته و همه جا با پیگیری از اندیشه های خویش دفاع میکند. در جهان بینی او نکاتی است که درد ویران خود، دوران تسلط زور و خرافه و عصبيت بسی متروقی بود و اینک منسوخ شده، نکاتی است که هنوز بدیع و موختی است، نکاتی است که سرپا نادرست و خرافی است. آری جهان بینی حافظ برای جهان امروز در مجموع ناپذیرفتنی است ولی در آن یافته‌های ژرف و نگرشهای باریک وجود دارد. پانصد غزل حافظ در واقع يك مجموعه چگلی منظوم است که در آن عمده ترین مباحث نظری عصر منعکس است و جنگی است از احکام بدیع. بدون تحلیل فلسفی این اثر غنائی برجسته، نگارنده این بررسی در مقاله ای که در شماره اول سال سوم مجله "دنیا" تحت عنوان "اندیشه‌های چند در باره حافظ" نشر داد وعده کرد که در باره حافظ بعنوان متفکر بحثی مشبع تر انتشار دهد. این بررسی برای ایفاء به این وعده تدارک شده است.

درک ژرفای روح حافظ و پی برد به بزرگواری راستین این سخنبر محال است. بعلاوه این کار برای شناخت خلاقیت فلسفی در کشور ما آنچه که از روح ایرانی با ویژگی و صمیمیت خاصی تراوید، سودمند است.

فشرده ای که در این بررسی از فلسفه حافظ بدست می‌دهیم ثمره مطالعه ایست که چند سال بطول انجامیده و تماماً مبتنی بر بیان خود شاعر است. شیوه نگارنده این بود که نخست کلیه ادبیات دیوان حافظ را بمواضیع مختلف فلسفی تقسیم کند و سپس از ابیات متحد‌المضمون، اندیشه‌تعمیمی را بیرون کشید. از آن عصاره فلسفی اش را استخراج نماید و این شرح را ترتیب دهد. از آنجا که اگر توضیح تاریخی مسائل و ذکر شواهد برای نوشته افزوده می‌شد، کلام بدرازا میکشید لذا از آن انصراف شد. فلسفه حافظ نمودار روح بسیار پاک و شفاف، قلب سرشار از عاطفه، صفات عالی انسانی، عقل روشن و نکته یاب این بزرگترین هنرمند و متفکر قرون وسطائی ما است. برای اثبات این دعوی بهترین حجت خود این فلسفه است: مُشک آنست که خود پیوید.

مابیان فلسفه حافظ را از بحث شکاکیت او، تردید شدیدش در دعوی مذهب شروع میکنیم و پس از تشریح فلسفه وحدت وجود و فلسفه عشق که بخش‌هایی معتقدات حافظ است بنکات مهم دیگر مانند فانیسم حافظ، کیش باد به پرستی، شیوه رندی و خوشباشی، بدبینی و خوشبینی حافظ، معتقدات اتیک و استتیک او و برخی نظریات اجتماعیش میگردیم و همه جا از بیان و اصطلاحات دقیق، زیبا و خردمندانه خود اوفیض میگیریم.

#### شکاکیت و لاادریت (agnosticisme) حافظ

شکاکیت و لاادریت حافظ نمودار برجسته آزاداندیشی او، رها بودنش از احکام متعصبانه عصر است و سخت شیوه فکر او را با خیام همانند میسازد. حافظ بر آنست که نه حکمت و نه عرفان، هیچیک بسئوالات عمده حیات پاسخ نمیدهند: از کجا آمد ایم، بکجا میرویم، معمای وجود ما چیست، این "سقف بلند ساده" بسیار نقش "از کجاست، راز دهر" کدام است، اثین سپهر بر چه سان است؟ حافظ بر آنست که این اسرار برزاه این خود بین و دانشمندان و فقیهان فاقد علم الیقین نهان بوده و نهان خواهد ماند و کسی نمیتواند باین "گفتگوهای جانگداز" و این "حدیث‌های چون و چرا" پاسخی سزاوار دهد. پایا هیچکس نشانی از آن دستان نیست و این بی‌نشانی مانع نتیجه‌گیری ما است، یا خود ابرانشانی نیست! آنچه برید صیاز بسیار سفر کرد گفت پریشان بود و چون معشوق نقاب از چهره خویش بر نمی‌افکند، پس هر کس حکایتی بتصور برای چه میکند؟ جنگ هفتاد و دو ملت همه را باید غززهاد زیرا چون حقیقت‌راندیدند، ره افسانه زدند و اگر من نیز از کرامات و مقامات لاف میزنم بهبود است زیرا خبری از هیچ مقامی ندارم. آنکس که این دایره مینائی را چنین پرنقش و نگار آفرید که نمیداند در گردش پرگار چه کرده و عارفی نیز نیست که راز زبان سوسن را بگشاید و بداند که چرا در رخزان رفت و چرا در بهار بازم آمد و این تناوب وجود و عدم و تهادل حیات و زوال از چیست؟ کاملاً روشن است که پاسخ فلسفه و مذهب و عرفان روح جوینده و کنجکاو حافظ را آرام نمی‌بخشد. او از زمره آن ظاهر بینان و زود باهران و آسان گیران نیست که لغاظی حکمت و دعوی مذهب خاموش و خرسنگ سازد لذا برای آنکه از این حدیث و سوسه آموختن خلاص شود توصیه میکند که باید پیاله گرفت و دمی از رنج سؤال آسود.

بهمین جهت است که از سوز و آتش درون، از سینه‌ای که چون دیگ جوشان است، از خون خوردن و خاموش نشستن، از آه جگر سوزی که دود آسا از روزن برمی‌آید، از بوی آفاق گیردل کباب خویش، از طوفان ضمیر خویش سخن میگوید. پیداست که رنجی جانکاه و نهانی آزارش میدهد. او در درون سینه هوایی نهفته است که می‌توسد سرانجام سرش را بر باد دهد:

مادر درون سینه هوایی نهفته ایم برهاد اگر رود سرما، زان هوارود.

در اوند روش کسی دروغناست و احدی را از عوام و خواص محرم راز دلشیدای خویش نمی‌شناسد:

محرم راز دلشیدای خویش کس نمی‌بینم ز خاص و عام را



سرنوشت دشوار روحی حافظ اورا به رندی و عاقبت سوزی و شرمیده سری و ترك صلاح و تقوی و بی اعتنائی بسود وزیان و ننگ و نام رهبر میشود و او باکی ندارد که بگوید :

من اگر رند خراباتم و گر حافظ شهر این متاعم که تو می بینی و کمتر زینم

شاید در وهله اول بنظر رسد که بین شکاکیت و لاداریت حافظ و فلسفه عشق و وحدت وجود او تباہی است ، زیرا اگر وی نمیداند که حقیقت چیست ، پس چرا بحقایق معینی دل می بندد ؟ حقایقی که حافظ قیاس طول دارد در حد و یک سلسله واقعیت های بسیار کلی است و او در هر "ا" این واقعیت های کلی مانند یگانگی جهان اصالت گوهر عشق ، پیوند عمومی هستی ، چیزی را در خورد دل بستن نمی شناسد و همه چیز را عرصه نترسد و میسرد . از این جهت بین شکاکیت او و افکار اثباتی او تناقض ماهوی وجود ندارد . ولی پیش از آنکه به ذکر عقاید اثباتی او برسیم در زمینه فلسفه شکاکیت حافظ باید از انتقاد او از دعاوی مذاهب عصر نیز سخن گوئیم :

انتقاد از مذاهب عصر

در جائیکه شکاکیت حافظ و لاداریت او نصیب حکمت و عرفان میشود ، طبیعی است که دامن مذاهب رانیز که قدرت اقلای کمتر و دعاوی فزونی دارند باید بگیرد . در یک کلمه باید گفت : حافظ به افسانه هائی که مذاهب می یافتند باور ندارد . حافظ ریاکاری شیخان و زاهدان را بیاد انتقاد میگیرد . آداب شریعت را تحقیر میکند ، در روز رستاخیز و حکمت و عدل بالغه الهی بدانشکله متکلمین و فقهای عصر بیان میداشته اند سخت مرد است . بهشت و جهنم رانفی میکند . حافظ سماع و عطر را با نغمه رباب و رندی را با صلاح و تقوی در خورد قیاس و نسبت نمی شمرد و معتقد است که در بهشت موعود نیز نظیر گلگشت مصلای زمینی را نمیتوان یافت و او که می میخورد و رندی میکند ؛ برخلاف زاهدان سالوس با همه آشنائی و علاقمندی بقران ( که میتوانست انرا با چهارده روایت از بر بخواند ) آنرا دم تزویج نمیسازد . پیران طریقت از قبله بخانه خماروی آورده اند زیرا از "خرقه سالوس و کرامت" آتش برخاسته و واعظان شهنه شناس وزاهدان ظاهر پرست بیهوده به درد کشان از سر حقاقت میگردند زیرا راز واقعیت و حقیقت در نزد آنهاست نه در نزد واعظ ؛ اگرچه این واعظان در عبارت پردازی صنعت بسیار میکنند . ما عجب و نماز را به زاهد و میگرد آریم و مستی و نیاز را خود بر میگیریم تا عنایت خداوندگه باشد . مجلس و عطر و داروست و زمان فرصت میگذرد پس باید به خُصخانه رفت و شرابی نوشید که همانندش در کوثر نیست . افسوس که "پیر گلرنگ" فرصت خُبت نمیدهد تا شناعتهای صوفیان ازرق پوش را بر ملا سازیم و گرنه در یک سینه از حکایات بسیاری پر جوش است . درست گفت آنکه گفت که باید این خرجه کیود زاهدی و صوفیگری را سوزاند زیرا تا زاهد و واعظ و صوفی را میوزند مسلمان نیستند . بگذر این ریاکاران در نیا پرست و ظاهر بین مہر ملک و شهنه را برگزینند ، مانیز مهر نگاری بر خواهیم گزید . آری بر پاکان روزه دار و دلوق پوشان صومعه خوردن سحر ارزانی باد ولی ما بسراغ جام صبح میرویم . حور و قصور بهشت را بانها و میگرد آریم زیرا قصر ما شرابخانه ما و حور ما ترکان شیرازی ما است . بگذر انهارا بادیه بیمانند ، ما رگزر بیت الحرام خم خواهیم پوشید ؛ زیرا اگر کسی در این جهان پیاپیچ مارا از جهل رها ند ، باشد همان پیر خرابات است . طامات و شطح و تسبیح و طیلسان را در راه آهنگ جنگ و می و میگسار میگرد آریم و "زهد گران" را در حلقه چمن به نسیم بهار می بخشیم و در باره احوال شیخ وقاضی و شرب الیهود شان گفتنی را نمیگوئیم زیرا از زده در می پریدز آریم . از بحث شافعی و اهل کلام و قیل و قال مدرسه میگریزم و به خدمت معشوق و می میبرد آریم . از آنجاکه بهشت نقد را در این جهان خرم و زیبا میتوان بدست آورد ، دلیلی نیست که وعده فردای زاهد را باور کنیم .

من که امروز بهشت نقد حاصل میشود وعده فردای زاهد را چرا باور کنم ؟

و چون از سایه سروهای زمینی بر خورد آریم اجباری نیست که بخاطر سایه منت سدره آسمانی و طوهای بهشتی را بکشیم . پیرمارا نظری خطا پوش بود که گفت خطا بر قلم صنع نرفت و لاجهان پراز نارسا میهاست و اینک باید باین "آمزش نقد" دل بست که یاری چون حور و سراشی چون بهشت در اختیار ما است و بدنبال وعده های نسیم

نرفت. در این سخنان حافظ نه تنها شك در دگرگم های مذهب میجوشد، بلکه تلافی يك عشق سوزان بزندگی و زیباییهای آن دیده میشود. این تیشه کام مفرخ زندگی را بالذتی مَسری مینوشد و از حیاتی که جز یکبار نصیب ما نیست قصد کام گرفتن دارد.

همچنان که گفتیم حافظ در کنار این شك در دعاوی حکمت، عرفان و مذهب، خود دارای جهان بینی اثباتی معینی است و آن تفسیر خاصی است که بشیوه خراباتیان از برخی احکام عرفان و مکتب نوافلاطونی دارد. او مانند دیگر صوفیان خانقاهی برای خود نگزیده و چنانکه جامی تصریح میکند دست ارادت به شیخی نداده و مقامات و کرامات و شطحیات عارفان را بیکبار میگذارد و تنها قبول دارد که در ازل پرتو حسنی بود، عشقی ظاهر شد، آمد میزاد طفلی این عشق شد و زندگی در مستی و بیخبری و پرستش خوشیها و زیباییهای این جهان خود بهترین مظهر قبول مذهب عشق است.

### وحدت وجود یا پانته‌یسم (Pantheisme) حافظ

حافظ میگوید با آنکه شاهد هر جائی است و با آنکه معشوق عیان میگذرد، روی خود را بپرکس نمی نماید و اغیار را امکان دیدن روی او نیست لذا بسته روی و در حجاب مینماید. خانقاه و خرابات، مسجد و کبکشت، صومعه زاهد و خلوت صوفی، همه جا جلوه گاه اوست و ماه و خورشید نیز در چنبر سپهر آینه جمال انزلی را میگردانند. در خرابات مغان نیز میتوان پرتو خداوندی را دید. او همراه همه بیدلان است، گرچه آنها را نمی بیند و از دور "خدا یا" میکند. تنها دیده ما نیست که انوار خدا را متجلی میسازد بلکه سراسر طبیعت از ذات او اشباع است و از درختان هم میتوان "نکته توحید شنید". این همه عکس می و نقشی نگارین از يك فروغ رخ ساقی است که در جام جهان افتاده است.

در این سخنان حافظ چنان مفهوم خدا را با طبیعت یکسان میسازد که شخص بیاد تعریفی می افتد که مبینوزا از خداوند کرد و او را "طبیعت طبیعت ساز" (Nature naturante) خواند. بدون شك حافظ دریافت این نکته مُعید و مبتکر نیست و اندیشه کهن ایرانی و هندی و یونانی را درباره اتحاد خالق و مخلوق و یگانگی گوهر هستی (مونیسیم) بیان کرده ولی او چنان شیدا ی این اندیشه و راسخ در صحت آن است که سخت رنگ و بوی خود را، بدان اندیشه می بخشد. از همین فلسفه وحدت وجود است که حافظ فلسفه روح خود در نتیجه میگوید.

روح ما در قفس تن اسیر و در این دامگه حادثه مقید است و الا طایر گلشن قدس است و باید از شاخ سدره و بام عرش همفرزند و اگر روزی از این اسارت برهد به جایگاه والای خود باز خواهد گشت. این اندیشه ها که در قصیده معروف "عینیه" ابن سینا راجع بروح گفته شده در نزد حافظ جلا شاعرانه ای خاص دارد. انسان بفرشته دارای این مرتبت است که عشق بخداوند را پذیرفته و جلوه گاه او شده است. انسان برگزیده عشق الهی است و الاملك، عقل، مدعیان زاهد ییشه، آسمان بزرگ هیچیک قادر نبودند بار امانت را بکشند و قرعه فال بهمین سبب بنام انسان زده شد. در باور کهن ایرانی که برخی از طرفداران المقتض و بایک خرد بینند ان معتقد بودند گفته میشود که چون خداوند در وجود انسان جلوه گرشد لذا فرشتگان را به ستایش انسان فراخواند. خداوند برای مظهریت خویش از انسان کالبدی شایانتر نیافت. از همه اینها حافظ بیک نتیجه شگرف میرسد و آن وحدت خلقها و مذهب است. او میگوید: ره صوه تاد یرمغان اینهمه نیست. اگر پیرمغان را به مرشدی گزیده ام نباید بشگفت شد زیرا هیچ سری در جهان نیست که در آن سری و شهری از خداوند نباشد. همه جلوه گاه وجود حقد، لذا همه چیز زها و دوست داشتنی است. مسجد یا کبکشت، همه جا خانه عشق است، مست یا هشیار، همه طالب حقیقتند:

همه کس طالب یارند چه هشیار چه مست همه جا خانه عشق است چه مسجد کبکشت

این جهان پرستی یا ژئوپرالیسم حافظ که منشا عقلی انساندوستی اوست یکی از محبت ترین عناصر جهان بینی این شاعر است. جهاندوستی از آرمانهای دیرینه انسانی است که همیشه در مقابل تعصب مذهبی و



تعصب قومی و شعوبیت قرار داشته و انسان را از زاویه انسان بودنش میدید و جهان را گاهواره يك خانوادۀ واحد بشری می‌انگاشته. این اندیشه روشن که در دوران مابهنوز آرمانی است، در دوران حافظ تنها پنداری بود در و تابناک درجهانی غرقه در تیرگیها.

قبول وحدت وجود مقدمه منطقی قبول فلسفه عشق است. وجود اصيل که خود زینا و سرشار از شوق و محبت است میبایست مظهری برای تجلی بیابد و آن مظهر نیز چنانکه گفتیم انسان است نه فرشته. سیاله ای که پیوند میان انسانهای میرنده و سپری و آن وجود کامل و اصيل و ابدی است سیاله عشق است. جاذبه ای که بین همه ذرات است، گردش سپهر، زندگی گیاه ها و جانوران و همه و همه از عشق زائید شده است. بعقیده حافظ این رازی است دل انگیز و درک آن با "عقل عقيله" ممکن نیست و باید روح آدمی برای باز تاباندن این پرتو صیقل و ریاضت ببیند. این رازی است که نمیتوان بر سرکوی و بازار بر ملا ساخت زیرا مغزهای قشری انزاد رنگ نمیکند. در راهی این واقعیت، واقعیت دیگری نیست و در درون این واقعیت همه حالات متنوع وجود، همه رنگها و آهنگها، همه عقاید، همه ملل و نحل، همه فوارها و نشیبهای زندگی یکی است. کسی که باین استان رسید از تعصب عاری است و مهر و عشقش همه را فرا میگیرد و جز نظر شوق و نگاه خوش بین و زیبا پسند بجهان نمی‌اندازد. اینک فلسفه عشق حافظ را از زبان شیرین خود او بشنویم:

#### فلسفه عشق

حافظ تئوری نوا قلاطونی ( شاید مهربور ستانه ) عشق کل را بمشابه سرشت و پیوند هستی با شمر و شوق می‌پذیرد. بنظر او نقش د و عالم " رنگ الفت " است و " طرح محبت " طرحی است که به عشق جاود انسی است و بر جریده ه عالم نام عشق بازان ثبت جاوید است. " علم هیئت عشق " قصه ایست غریب و حدیثی است عجیب و لطیفه ایست نهان و رازناک، انزایا تقریر و بیان نمیتوان توضیح داد. شرط دست یافتن به عشق تسلیم بخواست میداد نخستین است: باید دوا اول بر نقد جان زد و جان در آستین داشت تا در حریم عشق که بسی بالاتر از عقل است استان بوشد و دست است که عقل عاجز است ولی از راز عشق نیز کسی تا حد یقین مطلع نیست. هر کسی بر حسب فهم گمانی دارد. دانشهای موجود قادر نیستند مشکل عشق را حل کنند زیرا مطلب پراز اسرار است و فکرات می‌خطا کار. راه یافتن به راز عشق " موقوف هدایت " است و بی دلیل راه در این کسوی نمیتوان قدم گذاشت. حافظ پاکبازی و جاننازی را شرط ورود در مرحله عشق میدانند زیرا دیدن حقایق عرفانی بی بردن به وحدت هستی و انسانیت و هماهنگی و یکسانی خلقها و مذهبها، خطراتی مهیب تراز سوی جامعه قشری برمی‌انگیزد، لذا اعتقاد باین فکراتقلابی کار هر خام هراسنده جان نیست.

حافظ از سویی تضاد عشق و عقل را مطرح میکند، از سویی دیگر مسئله " آدم " و " ملک " را بیامان میآورد. مادر این باره در بحث گذشته نیز گفته ایم و اینک نیز بسبب طرح فلسفه عشق بارد یگر آنرا مطرح میکنیم. بعقیده حافظ این انسان است که در خورد آن شد که تجلی گاه نهر عشق شود. ملایک در میخانه را میگویند تا گل آدم را با عشق سرشته کنند زیرا فرشته عشق نمیداند چیست و باید جرعه عشق را بر خنک آدم ریخت. این برتری انسان بر فرشته خود یکی از جهات دل انگیز انساندوستی حافظ است که بارها در یوان او تکرار شده است. اگر میل خداوند به تجلی نبود جهان را از عشق پرفته نمیساخت. اینجا کار ناز و نیاز است. خداوند به عشاق خود مشتاق و عشاقش بی محتاج بودند. لذا گنج عشق فروزان شد. تنها عشق است که نفاقها را بیه وفاقها بدل میکند و سالکان این راه جنگ هفتاد و د و ملت را عزمی نهند. عشق شرط زندگی واقعی است. زندگی بدون عشق مرگ حقیقی است. یکی از مظاهر عشق نظر بازی پاکبازانه به زیار و بیان است. گوی عشق را با جوگان هوس نمیتوان زد. در این راه و سوسه اهرمن بسیار است و لذا باید گوش دل به پیام سروش داشت. برای درک راز وجود و نقش مقصود " باید بشعله عشق روشن بود و انهم ویژه رسیدگان و کاملان است نه هرکس که از آب انگور مست شد یا به عقل عقیده نازید در خورد این نام است. " پشمینه پوشان تند خو " که چنگ در دامن صوم و صلوه و ترک و ریاضت زده اند از عشق بویی نشنیده اند زیرا لازمه درک

عشق درك شور و گرمای زندگی است .  
عشق مایه اعتلاء است ، ذره را بخورشید پیوند میدهد و آدمی سپری و ناچیز را به مطلقیت و ابدیت جهان و خداوند میرساند .

اگر درست است که جهان ظهور وجود خداوند است و زندگی آدمی اجرا بی معنی است با او یعنی اجراء این وعد که من مشتاق جمال توام پس روح ما که پنحوی موقت از عرصه وصل جدا شده است بگرد یگر بدان باز خواهد گشت ؛ در انصورت فلسفه تقدیر ، فلسفه تسلیم به مبداء الهی ، فلسفه توکل ، فلسفه رضا و قبول شادی و تیمار این جهان يك نتیجه ناگزیر منطقی است و بهمین جهت نیز این فلسفه در جهان بینی حافظ رخنه کامل دارد :

### فاتالیسم ( Fatalisme ) حافظ - اعتقاد بسر نوشت و قضا و قدر

انگیزه اساسی حافظ در پیش کشیدن فاتالیسم کوشش او است برای پاسخ دادن به ملامتگران که او را به رندی عیب و بدینسان اعتراض به علم غیب میکنند . حافظ استدلال میکند که اینکار " بخود " نیست ، گناه حافظ رندی و خرابی را گناه بنده میداند ( شاید به تعریض و با قبول ظاهری احکام مذاهب ) ولی این خداوند است که با مشیت خویش او را بر آن واداشته است . انسان را طوطی صفت در پیش آینه نگاه داشته اند و او تکرار کنند ه سخنانی است که " استاد ازل " میگوید . آدمی مانند خار یا گلی است که دست باغبان آنرا میبرد و میرویانند و خود او را در تعیین سرشت خویش اختیاری نبوده است . در کار گلاب و گل این حکم ازلی بود که یکی شاهد بازاری و دیگری پرده نشین شود و لذت مستور و مست هردو از يك قبیله اند و هر يك را در جای خود نقش است پس اعتراض زاهد ظاهر پیوسته به زندان باد ، هرست وارد نیست زیرا این اعتراض در واقع طغیانی است علیه اراده الهی و علم غیب . سر نوشت آدمی در " سابقه پیشین " و در " دایره قسمت " تعیین شده است و تغییر ناپذیر است و لذت ارنجش از يك سر نوشت بلا اختیار سزانیست و غم خوردن مایبیهوده و تدبیر آدمی ناتوان است . فاتالیسم حافظ و خیام موجب شد که برخی از مفسران شیعه آنها را به داشتن مذهب اشاعره و مخالفت با کلام شیعه که بطور عمد به روش معتزله منکى است \* ( و طرفدار آزادی اراده آدمی و اختیار است ) متهم میساخته اند . این يك تفسیر سطحی است . اگر در فلسفه قدری اعتراض علیه جزئیات مذهب شکل معکوس شده است ، در فلسفه جبری نیز همین اعتراض بنحود گیری معکوس است . قدری و معتزلی علیه پر دگی روح انسان طغیان میکردند ، جبری به تکیه بر روی مجبوری بودن انسان ، منطقی بودن ن عذاب و عقاب الهی را منکر میشدند . بعلاوه این بحثها در سنتهای کهن ایرانی و هندی دارای ریشه هائی است . بااطمینان میتوان گفت که حافظ را با قشر یون اشعری مذهب کاری نیست .

باری از این فلسفه مجبور بودن آدمی در چنبر سرشت و سر نوشت ناچار این نتیجه حاصل میشود که هیچ کاری حواله خداوند بر آدمی نیست . بر ما در اختیار انگشوده اند و باید گره از جبین گشاد و رضا بداد و داد و صلاح خداوند را صلاح خویش شمرد و رقص کتان بریز شمشیر حوادث رفت . اگر کسی بخواید گوهر مقصود را بدست آورد و از تره هدایت و دلالت بهره برگیرد ، باید توکل به الطاف کار ساز کند . یار مردان خدا شود ، از خضری خجسته مدد گیرد و الا دام صعصع است و آدمی از شیطان رحیم صرفه ای نمیرد . محتوی اراده ازلی چیستان است نگشودنی و کسی از سر غیب آگاه نیست و در درون پرده با زینها میروند و در این حرم راز ناک محرم دلی راه ندارند . و برای آنکه چراغی از غیب فروزان شود باید تکیه به تقوی و دانش نکرد و اگر راهرو را صدهتر هم باشد بهترین شیوه او توکل و واثق شدن به الطاف خداوندی است .

این منفعل ترین ، تسلیم آمیز ترین بخش جهان بینی حافظ است . چنانکه گفتیم برخی از متفکران فاتالیسم را بمشابه حربه ای برای تبرئه خویش از " گناهان " لازم داشتند زیرا عمل خود را ناشی از مشیت جلوه گر میساختند . با اینحال حافظ در فلسفه توکل صرف نیز تردید میکند و میگوید گرچه مصالح را بکوشش نمیدهند ولی

\* راجع به جنبش بسیار جالب معتزله نگارنده مقاله جداگانه ای درآینده نشر خواهد داد .



باید هرچه توانست کوشید و نباید در آغوش بخت خواب زده غنود و از بانگ خرس کاروان غافل ماند، بلکه باید وصال دلت بیدار را با تلاش پیداست آورد و خویشتن را به کاروانیان رساند.

فلسفه فانیسمی حافظ در تزلزل این رند خراباتی بمعنای نفی زندگی نیست. بهیچوجه! بلکه ایمن فانیسم که نشانه عشق بخداوند و قبول اراده اوست مرحله قبول زهد و ریاضت نمیرسد. حافظ فانیسم را بویژه برای توجیه "گناه" لازم دارد و از ریچه عشق وارد عرصه زندگی میشود. طبیعت زیبا، چهره های دل انگیز خسرویوان در واقع جلوه های گوناگون مبداء الهی است لذا اباید به طبیعت، بزندگی عشق ورزید. حافظ عاشق زیباییهای طبیعت است، عاشق زندگی است، عاشق عیش و نوش و شراب است. اینجا او با صوفیان عیوس سخت فاصله میگیرد و در آمیختن اندیشه او با اندیشه اشعریان حنبلی مذهب حدیث پرست گناهی است نابخشودنی.

### شیوه خوشباشی یا همدونیم حافظ

حافظ میگوید شب صحبت و فرصت عیش را باید غنیمت شمرد که این جهان این همه نیست. باید به عشرت کوشید و سر منزل فراغت را از دست نداد و این نقد را به نسیه مواعید دینی نفروخت. بی می و مطرب نباید بود تا بتوان دل از غم رها کند زیرا زندگی بی عیش بطل است. اگر در ماه رمضان خور شید قدح خاموش میشود باید در ماههای دیگر از باده نوشی غافل نبود. کار عمر ناپید است. مگر عالم پیر در کمینگاه است و سرانجام منزل مادر وادی خاموشان است، لذا باید نقد پنه زندگی را دریافت و در درون بهار که گل نقاب افکنده و منقشه سر بسجود نهاد و ه چمن خوش و هواد لکش است از وصل روی خویمان تمتع برگرفت و این یک دو دم فرصت دیدار را غنیمت شمرد و چنگ زد و پیاله گرفت و الا از این دو راهه منزل خواهدیم رفت و دیگر هم نخواهیم رسید. حافظ صریحاً در معاد و درد دیدار مجد د انسوی زندگی تردید دارد و آنرا منکر است یعنی یکی از اصول دین را نفی میکند. حافظ روضه رضوان را که آدم ابوالبشر به د و گندم فروخت بجوی میفرشد و جهان را بخوشی میگرداند زیرا کار جهان هیچ در هیچ است و قاطعان طریق در کمینگاه زندگی اند و روزگار پدید ریغ تیغ هلاک میزند. باید از آب و مهتاب و لاله زار و بهار داد دل ستاند و هنگام گل کتاب و دفتر را بیکسونهاد و بتماشای چمن بیرون رفت و از صرف مال و متاع ریغ نوزید و از مقام امن و می بیغش بهره برگرفت. سخنی است معروف که صوفی ابن الوقت است. حافظ نیز میگوید لحظاتی عمر فراری است لذا اباید از زمره "وقت شناسان" بود. تکیه بر ایام سهواست، عشرت امروز را بفرود انباید افکنند و لاجسرت و ملالت و دست و لب گزیدن نصیب ما خواهد گردید. نباید "خزینة داری میراث خوارگان" کرد بلکه باید دسترنج خویش را در راه کامروائی صرف نمود. باید د وقاعه را در زندگی مراعی بود. از رعیش درآمد و روعیب را نمیبرد. در نظر حافظ گناه مردم آزاری و عیب جویی است نه باده نوشی و زیبا پرستی.

هم شیوه پارسی و ریاضت (استیسم) و هم شیوه خوشباشی و رندی (هدونیم) هر دو نوعی اعتراض اجتماعی است. اولی به گذران سرفارانه ثروتمندان، د یگر به نسیب عیوسانه زاهدان و د پنداران. حافظ از این دو نوع طغیان آن طغیانی را می پسندد که با مزاج زندگی دوست و عاشق پیشه او سازگار است. در هدونیم حافظ و اصولاً در سراپای جهان بینی او عصاره سکر اهر انگره شراب، جاشی ویژه و رمز آمیز و و اولاد دارد.

شراب در فلسفه حافظ از یک وسیله عادی سرخوشی بالاتر است بنحوی که شاید بجا بود که ما نظیر حافظ را در باره شراب در کنار نظر حافظ در باره عشق قرار دهیم. سراسر دیوان حافظ از انواع ابیات در مدح باده انباشته است و حتی علاوه بر ساقی نامه، دهها غزل جد آگانه که سرپامدح باده خواری است سروده است. بهمین جهت کسانی که سطحی بودند حافظ را مردی پنداشته اند که زندگی را در مسواج ارغوانی باده غرق کرده است. تردیدی نیست که شرابی که حافظ از آن سخن میراند شراب واقعی است. برخلاف تصویری از پژوهندگان و ادباء معاصر د لایل فراوانی بر صحبت این مدعا وجود دارد. منتها این شراب

واقعی، این آب انگور در فلسفه حافظ قدس می‌خوردند زیرا چنانکه خواهیم دید مهمترین وسیله بیخودی و بیخبری، مهمترین وسیله "واقعی" تبدیل روح به آینه عشق است. حافظ برای شراب انواع و اقسام صفات عالی و قدوسی قائل است و در اطراف آن بتعام معنی يك هالهٔ جگمی و فلسفی ایجاد کرده است.

ماد را اینجا زنده است دلالات حافظ را در باره شراب نقل میکنیم ولی باید متذکر شویم که درد یوان حافظ سخن وسیعتر است و نکات جالب فراوانی است که متأسفانه در بیان موجز ما ننگنیده است و جا دارد که این نکته طی مقاله ای مشروح جداگانه مورد بررسی قرار گیرد و در لایله تاریخی این جریان ذکر شود.

### کیش‌باده پرستی

حافظ بر آنست که میتوان گوهر هر کس و هر چیز، "رازنهائی"، "اسرارخانه"، "سر قضا"، "راز د و عالم"، "رموز جام جم" را از خط جام خواند و از راه مستی شراب بی برد. لذا شراب در آری جادوئی خاصی است که راه نیل بحقیقت را آسان میکند زیرا مایه بیخودی است و امکان ارتباط با کل را فراهم میسازد و هماهنگی جهان وجود را که سر اسرجلوه گاه خدا و عشق است ظاهر میگردد. حافظ منتهای حیرت خود را از منبع مذهیبی شراب بیان میدارد و پیدا است که استدلال فقها برای او بهیچوجه مفتح نیست. سوابق طولانی شراب نوشی در رزمه سینا (از انجمله نوشیدن عصاره مستی آور هوم) و نیز در کیش مهرپرستی (که در آن شراب بمشابهٔ خون مهر تقدیس میشود) این منبع اسلامی را از همان آغاز برای ایرانیان سخت ناگوار و تحمل ناپذیر ساخته بود. بعلاوه بکار بردن ادویه مخدره و رقصهای مستی آور (مانند سماع صوفیان و رقص "زار" که اکنون در جنوب ایران مرسوم است و رقصهای مذهبی قبایل بدوی) پیوسته مانند وسیله ای "مادی" برای انتقال بجهان معنویات تلقی میشود. حافظ میگوید روز آلت انسان جرعه ای از جام عشق خداوند خورده است، لذا درک وجود خداوند نصیب او شده است و این يك مستی ازلی است. مستی از بادهٔ زمینی حالتی است از مستی عشق الهی. در عین حال شراب اندوه کش است، باده غرور را فرو می‌شاند، نقش غم را از دل میزداید، مایه اشراق و اتصال است. خرابی از می آدمی را در خراب آباد جهان به گنج حقیقت واصل میسازد، مگر نه آنست که گنج را در خرابه باید جست. وسوسه عقل و چون و چرای گذارنده درونی مایه آزار است، بی‌خبری ناشی از باده اگر هم مؤهل بحق نباشد لاقلاً ما را از اضطراب جستن حقیقت و نیافتن آن رها میکند. حافظ جائی میگوید که شراب علم را بی‌خبر و عقل را بی‌حس میکند و جای دیگر میگوید که صوفی مجلس که جام و قدح می‌شکست بانوشیدن يك جرعه عاقل شد. در اینجا تضادی نیست زیرا آن علم و عقلی از شراب بی‌حس میشود که علم و عقل رسمی و شرعی است و همان باعث دیوانگی واقعی و خشم شکنی و های و هوئی عوامفریانه صوفیان ریائی از نوع شاه نعمت اله ولی است و بی‌خبری از يك چنین علم و بی‌حسی از يك چنین عقل خوسو عین فرزائگی است. میگویند منتهای پخت و نضج شراب درد و سالگی است و بقولی در هفتسالگی. حافظ میگوید کوشش چهل ساله و رنج و غصه‌های مادر راه یافت حقیقت بجای نرسید و سرانجام تدبیر ما بدست شراب د و ساله بود. شیوه رندی بیاموزیم و لاجند بین هنرنیست که حیوان وار بزئیم و از می نوشیدن بهره‌بردار و هرگز هم انسان نشویم. عقل و دین - دو پابند آدمی است و می‌رهای بخش است زیرا انسان را از هر دو آزاد میکند. گرمای آتش زای شراب عواطف را می‌پزد و بخامی آدم میزاد و پایان میبخشد. شراب خوف برافکن است و مذهب خوف انگیز، لذا باید پیاله برکفن بسمت تاسحرگاه محشر هول روز رستاخیز از دل زدوده شود:

پیاله برکفم بند تاسحرگه حشر      بمی‌زدل ببرم هول روز رستاخیز

خواران ستاران عرض و مال را بگو که این دور از در میخانه نشاید اندوخت زیرا هر که شراب خورد درد ریای بی‌سامانی غرق شد. عشق بطبیعت زبانیست مایه مستی است زیرا قدح‌های لاله پراز شرابی است موهوم که میتوان بی‌می و مطرب نوشید و مست شد. خرابی شراب گنج حکمت را در جانها می‌ان میکند. این راهی است بجهانی بارنگ و آهنگی دیگر. چنانکه گفتیم باده پرستی حافظ نه تنها از اینجهت است که باده وسیله



درک حقایق عرفانی است بلکه نیز از آنجهت است که بار سنگین زندگی تلخ پیرامون را تنها با این اکسیر میتوان سبک ساخت . حافظ درد بدن سیاهیها و رنجهای محیط زمان و مکان خود که انباشته از زهر و غرور و جهل و فریب بود کاملاً واقع بین است و اندک پندار باطلی در این زمینه ندارد . او در اینجا نغمه ای سوزناک ساز میکند :

#### بد بینی و خوش بینی حافظ

شاید بکار بردن واژه بد بینی در مورد بینش حافظ درست نباشد زیرا وی همیشه از "بوالعجبی" های جهان است که مینالد و انرا هم از اسرار الهی میدانند . حقیقت آنست که حافظ ای چه بسا پرده ای سیاه و موحش از زندگی بشری در این خاکدان توصیف میکند . حافظ بسبب اعتقاد به قضا<sup>۱</sup> آسمانی به "قرعه قسمت" و نسج بختهای سیاه و سپید آدمی معتقد است ولی در دایره قسمت اوضاع چنین است که تیره روزی و بهر روزی مبتدی بر هیچ دلیل و علتی نیست . عقل از درک کام بخشی های بی سبب گردون عاجز است . دنیای فریبنده و محتال و دام گستر است . باید از این عجز و محتاله و از این پیری بی بُنیاد بر حذر بود . وی چیزی نمیدهد مگر آنکه بازستاند . در باژگون سپهر ، صافی دُر آلود دارد و ریزه پرویش سر کسری و پرویز است . گردون سیه کاسه<sup>۲</sup> مهمان کش است . اجل رهنز امل است و سیل مرگ نقش آرزوها را میسود . آسمان بویژه کشتی هنرمندان را میشکند و دانش و فضل گناهی است که سزای آن نامرادی است . ابناء<sup>۳</sup> زمانه بی وفا و تیره درون و ستگرند . مگر آنکه کوکب هدایتی بد رخشد ، خلوت نشینی چراغی بَرگردد و الا گذار بر ظلمت است . گلیم بخت سیاه را با آب زمزم و کوثر نمیتوان سپید ساخت . مگر آنکه روز غم بجز ساغر نگیریم و اند و ه خود را در امواج مستی غرقه سازیم و با کمک ساغر مینائی قصه خون جگری خویش را از دایره مینائی حل کنیم . یکی از دلایل سیاه بودن بخت آدمی وجود مرگ ناگزیر است . حافظ بکرات میگوید که جهان مانند خلد برین زیباست ولی سایه مرگ و سپنج بودن آنرا بی صفا ساخته است . عرصه زندگی پر از حوادث شگرف است که انسان را غافلگیر میسازد زیرا فلک چیره دست و دغابا انسان غائبانه می بازی و مغروران فریب از برون در نمیدانند که در درون پرده چه تدبیر میکنند . خداوند که از همه چیز و همه کس مستغنی است هر چند یکبار با د غیرت را بپوشد درمی آرد و خرمنهای گرد آمده و آشیانه های بهم بافته را بر باد میدهد و چندان سیل مهیب تصادفات از هر سو زندگی آدمی را در جنبه گرفته است که نمیتوان عنان کشیده رفت بلکه باید عنان گسسته تاخت تا شاید از سوئی مفری یافت .

این منظره تاریک از زندگی انسانی دردوران حافظ منظره ایست عینی و واقعی . حافظ پس از ایلغار مهیب و خون آلود مغولان و درانی که خطر هجوم تیمور د مبد م بیشتر میشد میزیست\* . حافظ در دوران امیران و شاهان خونخوار و بیرحمی مانند امیر بیوحسن ، امیر مبارزالدین محمد ، شاه محمود ، زندگی میکرد . دردوران حافظ در اثر دست بدست شدن د داعی شهرها و از انجمله شیراز پیوسته حوادث غیر مترقب رخ مینمود . شاهان و وزیران و از میان آنها برخی دوستان حافظ ( مانند شاه شیخ ابواسحق اینجو ، شاه منصور ، نورا شاه وزیر ، صاحب عیار وزیر ) کشته شدند ، هجومهای بنیان کن رخ میداد که آخرین آنها هجوم مجدد د امیر تیمور گرگان بود . آتش جنگهای مذ هبی ، نبرد های قومی و مبارزات عقیده ای سخت تیز بود . جامعه از انواع غوغاها انباشته بود . امرا<sup>۴</sup> و سلاطین خشک و متعصب ( مانند امیر مبارزالدین ، شاه شجاع ) و زاهدان ریائی ( ارقبیل عماد ققیه ) و صوفیان سالوس ( از نوع شاه نعمت اله ولی ) با وی دشمنی داشتند و

\* بانو گرتوید پل<sup>۵</sup> مترجم زبردست برخی غزلیات حافظ با انگلیسی در مقایسه حافظ و دانته مینویسد که اگر در دانته زندگی عصر با صراحت منعکس است ، حافظ با آنکه دردوران پر آشوب میزیست ، چیزی از آن در دوران در غزلیات خود منعکس نساخته است . این قضاوت دقیق نیست . درست است که حافظ همه چیز را در اشیرانند یشه های ناب ، کلی ، مجرد و ابدی خود مستحیل میکند ولی از<sup>۶</sup> پر نینان شفاف شعر او میتوان جهش شعله ها ، طغیان خونها ، فریاد درویشان ، غضب شاهان ، اد بار زمان ، بست و گشاد کارها را دید .

افکار عمومی را علیه او برمی‌انگیختند. حتی یکبار فتوای قتلش را صادر میکردند. زندگی خانوادگیش نیز پراز تلاطمهای درونی است. فرزندش و برادرش میمیزند. غالباً مقروض است. وکیل قاضی با "حاله دعوی" یکف بر سر راهش کمین بسته و "چاکر طغراکش دیوان" هر دم بسراغش می‌آید. زندگی پرفراز و نشیب است: گاه میرصد نشین است، گاه گدای ره نشین.

ولی حافظ بر اساس فلسفه وحدت وجود، فلسفه عشق، فلسفه خوشباشی و تسلیم و رضا بناچار در وادی تاریخ بدبینی متوقف نمی‌ماند. عناصر خوش‌بینی در غزلیات حافظ بسیار است. منشا خوش‌بینی حافظ چند چیز است: نخست آنکه لطف و عنایت ازلی رهنمون بندگان است، دوم آنکه در اثر تحول و تطهر داعی وضع ایام بیک طرز و یک طور باقی نمی‌ماند، سوم آنکه آه و گریه را اثر است و شوق و توکل ثمر بخش است، چهارم آنکه گاه طالع رام و بخت نیک و اختر سعد مدد میکند، پنجم آنکه نهاد نیک و درون صافی خود برآورد. مراد هاست، ششم آنکه صبر و ظفر درستان قد یمند و کسی که شکیب داشت سرانجام به آرزو رسید. امید درد یوان حافظ موج میزند. ابیات پراز مزه‌ها و تسکین هاست و همین هاست که دیوانش را فالنامه ساخته. حافظ بر آنست که قهر و مهر خرداوند با هم است. اگر هم چین غضب برابروان وی مارا عاجز و ناتوان میکند، عشوّه مهرش پیامی بر سر بیماری آورد و نیرو و توان میبخشد. اگر نیک بنگریم و با بینیم گاه در رنجها و مصائب جهان خیرماست و از "خلاف آمدعات" کام ما روا میشود، باید به عنایت ازل و لطف غیب امید وار بود و نومی‌دی راهال شمرد. حافظ در عین یا "امید می‌رزد". واقعیت سیاه را می‌بیند ولی تسلیم نمیشود. و بدینسان حافظ از تیرگی بدبینی بصبح امید میرسد و چه اندازه او شیدای دمدین صبح صادق است و چه بسا در اشعار خود سرزدن سحرگاه و گشوده شدن درچه‌های روز را ستود هاست و در این رمز دل انگیز طبیعت اصالت و واقعیت فلسفه امید واری خویش را دیده است. رمز دیگری که حافظ برای امید بکار میرد رسیدن ذره بخورشید است: ذره که بخورشید رسید از جهان غبارگذشت و آنگاه میتواند از دل خود نور بسرا افاق بگذرد.

مجموعه جهان شناسی حافظ اهر به نتایجی قابل پیش‌بینی در بخش عملی فلسفه خود در مورد اتیک و استیتیک و مسائل اجتماعی رهنمون است. فلسفه حافظ در زندگی فلسفه رندی است. او خود می‌نماید که از زمره رندان است. پایداری و وفاداری، پرستش‌زیبایی بی‌پیرایه، بی‌اعتنایی بسالوس مذاهب، بهره‌گرفتن از عیش‌زندگی و نفرت از ظلم و شکوه و جلال و مال و منال و عشق بعدل و مردم درویش‌وگدا، چنین است نکات اساسی این شیوه رندی. مسلماً جذابیت این اندیشه‌ها از جاذبه‌های اندیشه‌های هستی‌شناسی (آن‌تولوژیک) حافظ کمتر نیست. اگر آنجا وحدت وجود و یگانگی گوهر عالم همراه جهان پرستی شاعر، حتی در نظر یک فرد روشن بین امروزی دلپذیر است، در اینجا انساندوستی عمیق او، مردانگی او، زندگی و زیبایی پرستی شخص را سراپا مجذوب میکند. در کمتر شاعر ایرانی شمانظا بر این صفات رایج‌جای بینید. بهیچ وجه غلو نیست اگر گفته شود در فلسفه حافظ کلیه جهات مثبت تفکر عارفانه قرون وسطایی ما، یا حتی باجسارت بیشتر گوئیم، تمام جهات مثبت اندیشه ایرانی در قرون وسطی منعکس است و بهمین جهت است که ارزیابی شادروان کسروی در باره حافظ، علیرغم نیت نیک و والای آن مجاهد دانشمند نا سنجیده بوده است و از ادراک سطحی افکار خوشباشانه و ستایش‌باده در نزد حافظ برخاسته است. اینک به اتیک حافظ میرد ازیم:

اتیک حافظ - فلسفه شکیب و پایداری و امید

راه عشق، راه طالب بنظر حافظ راهی است پر بیم و خطر. "هر شب نمی‌در این ره صد موج آتشین است"، بیابانش پر خار مغیلات است، کمانداران ازهر سو کمین کرده‌اند، فراز و نشیبش فراوان است. این راه راه بلاست و تصومن و آسایش در آن خطاست. زندگی ما از راحت و رنج، سوز و ساز، جمعیت و پیریشانی، نیش و نوش، دشواری و آسانی، وفا و جفا، نور و ظلمت، سید و زیان، هجر و وصل، نفاق و وفاق و غیره و غیره ترکیب



شده و ممکن نیست که یکی از اینها بی دیگری باشد. اگر کسی بخواهد برآمد برسد، بکعبه مقصود دست یابد باید واقف منزل باشد، دانسته رود، همت عالی داشته باشد، ترك كام خود كند، شرایط و اسباب بزرگی و سرفرازی را فراهم كند، حلقه اقبال ناممكن نجباند، مس وجود را قابل سازد، آینه جان را بسم سفند ریاضت بسایند، از ملال نهراسند، از پای طلب ننشینند. این راه راه خامان بی غم، کسان ره نرفته، اهل کام و ناز نیست، بلکه برای طی آن رهروان جهانسوز، در یاد لان سرآمد لازم است. آنکسی که سالک راه و نیازمند بلاست باید از خلاف آمد عادت کام جوید، از زنج روی نتابد، ریاضت و امتحان ایام را بجان بخرد، طهارت بخون جگر کند، صبور و متحمل باشد، دست از طلب تا پای جان برندارد. آیا این اندیشه های دلاویز حافظ بسا اندیشه تسلیم آمیزی در باره واگذاردن خود با اختیار تقدیر یعنی با فلسفه "رضا" و "توکل" تناقض ندارد؟ البته در این اندیشه اخلاقی عنصر فعال جهد و تلاش آشکارا موجود است ولی باید فراموش نکرد که از سوی دیگر عنصر منفعل "ریاضت روحی"، "خون جگر خوردن"، "دراشك برگان سفتن، صبور بودن و در انتظار ظفر نشستن بیشتر است. بهر جهت این بخش از جهان بینی حافظ، بخش فعال و انقلابی آنست و از واقع بینی و روحیه تصبیان و طغیان شاعر خبر میدهد و بد رستی باید آنرا فلسفه شکیب و پایداری و امید نامید. ابیات فراوانی از حافظ میتواند سرود رزم مجاهدان باشد. علاوه بر شکیب، طغیان و تلاش حافظ برخی دیگر از صفات مثبت اخلاقی را بکرات در غزلیات خود میستاید از آن جمله است وفاداری، مهربانی و تقدیر بد یگران، صدق و راستگویی، سرسختی، رازداری، مناعت و عزت نفس. در باره همه این نکات حافظ سخنان نغز بسیار دارد.

وفاداری و مراعات پیمان و احتراز از پیمان شکنی و دوری از پیمان شکنان و تحمل رنجهای دوستی و قدر و ستان نیک رادانستن و از معاشران ناجنس پرهیز کردن از صفات مورد ستایش حافظ است. حافظ صدق و راستگویی و صنعت ساختن با مردم و ساده رقی بودن و از تردامنی و حيله گری پرهیز داشتن را توصیه میکند. حافظ ستایشگر نیکی و مهربانی و بویژه "خیرنهان" و تیار غریبان و برخاطر کسان غبار نشانان است. مردم آزاری بزرگترین گناه است. آری میتوان می خورد و منبر را سوزاند ولی نباید مردم آزاری کرد. در کنار نظریات جالب حافظ در زمینه اخلاقیات، نظر وی در باره راز نیهای انسانی و هنری نیز جالب است:

#### استتیک حافظ

حافظ هم بمثابة شاعر و هم بعنوان يك پیروی مسلک عشق، ستاینده و پرستنده زیبایی است. وی ماهیت زیبایی و حسن را همانند ماهیت عشق و صنع خدای ائمه را می بیند. وی در دانش زیباشناسی را "علم نظر" یا "حسن شناسی" مینامد و میگوید بنیای علم نظر از بتان "آن" می طلبند. شاهد آن نیست که گیسوی عنبرین و میان باریک دارد بلکه باید بنده طلعت آن کسی بود که آبی دارد. غیر از حسن و زیبایی ظاهر بسی نکات دیگر ضرور است تا کسی مقبول طبع مردم حسن شناس و صاحب نظر شود و الا نه هر که چهره برافروخت، از فن دلبری باخبر بود و نمیتوان از دلبری باسانی لاف زد زیرا هزار نکته باریکناز مو در این فن نهفته است. بجز شکر دهنی و شیرین اطواری زیبایی را مایه های دیگر است از آن جمله اینکه بتوان بهنر خود راز دلها گنجاند و قلوب را مجذوب ساخت. ایمن رابطه بین استتیک و اتیک، جایزه زیبایی و جاذبه اخلاقی خود نکته بدیمی در فلسفه حافظ است. اما در مورد خوبی زیبایی ظاهری حافظ "حسن خداداد" را برحسب که "وابسته زهر" و آرایش مشاطه گران است ترجیح میدهد. بدینسان حافظ زیبایی بی پیرایه را همراه با جاذبه خوبی و خلق بهترین شکل زیبایی انسانی میسرمد و همین است که "کرشمه حسن" را ایجاد میکند و در نزد مردم صاحب نظر کسب مقبولیت مینماید. "آن" از نظر حافظ همان چیزی است که ما امروز بجاذبه شخصی تعبیر میکنیم. حافظ در باره "فرح بخشی ترکیب" شعرو "لطف سخن" و زبان و بیان سوزناك كلك شاعر بر آنست





چنین است فلسفه حافظ از زبان خود او: فلسفه ای که در دهر آن خود او برای معتقد خویش خطرات فراوان بار میآورد زیرا وی جهان را با نگرشی گنگا و فراگیر و جسورانه میدید. آنجا که از راز و شرم و سوز درون خود سخن میگویی، آنجا که بطغیان میخواند، آنجا که در شکاکیت خود قدس‌های مژهر را رنگ پریده میسازد، آنجا که در عدل و خرد خالق مرد است هر ستاخیز را منکر میشود، آنجا که نغمه گریه عشق است، آنجا که عالم را در پیوند روحانی آن میستاید و جنگ هفتاد و دو ملت را عذر می‌نهد، آنجا که بشر را میپرستد نه فرشته را، آنجا که خوش‌بین است، آنجا که به وفا راستی میخواند، آنجا که پرستنده زیبایی‌هاست، آنجا که از فقر دم میزند و عدل را میستاید، حافظ رندی است در ذروه انسانیت و اوج ادراک عقلی و عاطفی. و این مضامین که یاد شده تقریباً سرپای شعر اوست. اگر شاعران را مقدر است که جهان را زنگ رادر بیان نامحسوس و ماورائی شاعرانه خویش بهتر از فلاسفه در مقولات شان منعکس سازند، و اگر شاعران واقعی از پیمبران و فلاسفه در عرصه ای بالاتر سیر میکنند، در انصورت حافظ فیلسوف ترین فلاسفه و پیمبرترین پیمبران است. و در واقع چنین است. شاید آن عصر برسد که او را بهتر از آن بشناسند که شناخته بودند و یا می‌شناسند.

آیا فلسفه حافظ را در دهر آن او جز او کسی بزرگ‌درد کرده؟ بعید است. این فلسفه ایست سخت خاص، محرمانه و ویژه. این چیزی است غیر از مذهب حنفی و شیعی، غیر از صوفیگری، غیر از حکمت مشاء، غیر از کلام، غیر از الهیات، غیر از جادوگری و جویگری... در این فلسفه گهر هستی با تمام یکپارچگی خود و با تمام طوفان درونی خود می‌طپد و از اوهام سپری مغزهای دون و فریادهایی بسی آنسوتر است. و همین خود علت تمهائی و غربت حافظ است. شاید خیام هم نظیر او بود. و تمام آن درد الود بودن ناله‌های شاعرانه حافظ از همین غربت است. بیهوده نیست که گفته اند کلام او احوالتی است که در حوصله بشری نمی‌گنجد.

ولی در عصر ما فلسفه حافظ به مراتب بیشتر مفهوم است. چیزی نو و معاصر در آنست. نازیدن ایرانیان با او میتواند کمتر از به فارابی و ابن سینا، غزالی و خواجه نصیر باشد. با آنکه اینجا سخن بر سر مغلقات عربی نیست که در چم خم قاطیغریبا من ارسطوی مضمضه شود، بلکه اینجا پرند شفاف پارسی است با مشتکی واژه‌های خورشنگ و پرزنگ که از اشیر سوزان زیستن برخاسته است. و از اینرو حافظ بحق محبوب ترین سخنران ماست.

احسان طبری

خرداد ماه ۱۳۴۴







